

سرسشتہ جنسی کنسلن

فراز و نشیب روابط جنسی
از ماقبل تاریخ تا امروز

کریستوفر ریان
ساسیلدا جفا

جلد اول

مترجم: مہد مہدیان



سرشناسه : ریان، کریستوفر *Christopher Ryan* – جفا، ساسیلدا *Cacilda Jethá*
عنوان و پدیدآور : سرشت جنسی انسان: فراز و نشیب روابط جنسی از ماقبل تاریخ تا امروز/ جلد
اول/ کریستوفر ریان و ساسیلدا جفا؛ ترجمه‌ی مهبد مهدیان.
مشخصات نشر : اینترنتی، بهار ۱۳۹۱
عنوان اصلی : *Sex at dawn: the prehistoric origins of modern sexuality, 2010*
موضوع : ۱. روابط جنسی؛ ۲. تاریخ سکس؛ ۳. آداب و رسوم جنسی؛ ۴. ازدواج
موضوع : کتابی بحث‌برانگیز که رویکرد آن به موضوعات مختلف، تمام تصورات شما در
زمینه‌ی سکس، ازدواج، خانواده و جامعه را به چالش می‌گیرد.
شناسه افزوده : مهدیان، مهبد ۱۳۶۵ – مترجم

This is a Persian translation of
Volume one of "*Sex at dawn: the prehistoric origins of modern sexuality*"
By Christopher Ryan and Cacilda Jethá
HarperCollins, 2010

سرشت جنسی انسان: فراز و نشیب روابط جنسی از ماقبل تاریخ تا امروز

جلد اول

نویسندگان: کریستوفر ریان، ساسیلدا جفا

مترجم: مهبد مهدیان

تصویر روی جلد: اثری از مارک شاگال

چاپ اول: اینترنتی، بهار ۱۳۹۱

استفاده از مطالب کتاب با ذکر منبع آزاد است.

سخن مترجم:



کریستوفر ریان لیسانس خود را در سال ۱۹۸۴ در رشته‌ی ادبیات انگلیسی و آمریکایی دریافت کرد و بیست سال بعد موفق به دریافت دکترای روان‌شناسی از دانشگاه سیبروک^۱ در سانفرانسیسکو شد. ریان رساله‌ی دکترایش را به تحلیل ریشه‌های ماقبل‌تاریخی تمایلات جنسی انسان اختصاص داد و راهنمایش در این زمینه، روان‌شناس نامدار جهان استنلی کریپنر^۲ بوده است. ریان ضمن سخنرانی در دانشکده‌ی پزشکی دانشگاه بارسلونا و ارائه‌ی مشاوره‌های آموزشی به بیمارستان‌های مختلف، مقالات متعددی را با همکاری استنلی کریپنر و ساسیلدا جفا در ژورنال‌های معتبر منتشر کرده است.

ساسیلدا جفا در موزامبیک متولد شد و در همان کودکی به همراه خانواده‌اش به هند مهاجرت کرد. پس از درگرفتن جنگ داخلی، به پرتغال گریخت و در آنجا - پیش از بازگشتش به موزامبیک در اواخر دهه ۱۹۸۰- به آموختن رشته‌ی پزشکی پرداخت. ساسیلدا که مصمم بود به بیماران کشورش خدمت کند، ۷ سال را در مقام پزشک صرف خدمت به ۵۰ هزار نفر از روستاییان در منطقه‌ی پهناوری از شمال موزامبیک کرد. همچنین، پژوهشی را (با پشتیبانی سازمان بهداشت جهانی) بر روی رفتار جنسی روستاییان موزامبیک انجام داد تا به پیشبرد مؤثرتر طرح‌های پیشگیری از ایدز در این کشور یاری رساند. او و کریستوفر هم‌اینک با یکدیگر در بارسلونای اسپانیا ساکن هستند.



برای آشنایی و کسب اطلاعات بیشتر راجع به کتاب و نویسندگان آن، می‌توانید از وبگاه رسمی کتاب به آدرس www.sexatdawn.com استفاده کنید. در پایان ضمن تشکر از دوست گرامی پ.د بابت همکاری در ترجمه‌ی فصل چهارم، از تمام عزیزانی که برای آماده‌سازی این اثر زحمت کشیدند سپاسگزارم.

۴۰۴

بهار ۱۳۹۱

^۱ saybrook

^۲ Stanley krippner

فهرست:

۷	یک تفتیش دیگر با نیت خیر!
۱۷	چند میلیون سال در چند صفحه
۲۳	فصل اول: یوکاتان را از یاد نبرید!
۲۴	شما همان چیزی هستید که می خورید
۲۵	سیاره‌ی گرسنه: آنچه که جهان می خورد
۲۸	فصل دوم: آنچه که داروین در مورد تمایلات جنسی نمی دانست
۳۳	عصر حجر سازیِ ماقبل تاریخ
۳۷	روان‌شناسی تکاملی چیست و چرا باید هشیار بود؟
۴۳	لوئیس هنری مورگان
۴۶	فصل سوم: نگاهی دقیق‌تر به روایت مرسوم از تکامل جنسی انسان
۴۸	جسارت داروین به مادر شما (علم ملال آورِ اقتصادِ جنسی)
۵۰	شور جنسی زنان بسیار ناچیز است
۵۱	سرمایه‌گذاری والدینی مرد
۵۴	«استراتژی‌های ترکیبی» در جنگ میان جنس‌ها
۵۶	پذیرندگی جنسی بسط یافته و تخمک‌گذاری پنهان
۵۹	فصل چهارم: میمون بزرگ در آینه
۶۲	نخستی‌ها و سرشت انسان
۶۵	تردید در مدل شامپانزه‌ای
۶۷	در جستجوی مدلی دیگر
۷۶	یادداشت‌ها
۸۰	منابع

مقدمه

یک تفتیش دیگر با نیت خیر!

هر آنچه را که تاکنون درباره‌ی زاده شدن انسان‌ها از میمون‌ها شنیده‌اید فراموش کنید. ما از نسل میمون‌ها نیستیم بلکه خودمان یکی از آنها هستیم! به بیان دقیق‌تر، انسان امروزی (هوموساپینس^۱) همراه با شامپانزه‌ها، بونوبوها، گوریل‌ها و اورانگوتان‌ها خانواده‌ی «میمون‌های بزرگ» را تشکیل می‌دهند که تاکنون بقا یافته‌اند (گیبون‌ها «میمون کوچک‌تر» محسوب می‌شوند). ما با دو عضو از این خانواده – بونوبوها و شامپانزه‌ها – دارای جد مشترک هستیم و تقریباً پنج میلیون سال قبل از یکدیگر جدا شده‌ایم.^[۱] در بین دوره‌های تکاملی، این جدایی را اصطلاحاً روز قبل از دیروز^۲ می‌نامند. کنار گذاشتن انسان‌ها از دسته‌ی میمون‌ها دیدگاهی است که این روزها از نگاه اکثر نخستین‌شناسان کاملاً ساختگی و غیرواقعی است.^[۲]

اگر ما موجودی «بر فراز» طبیعت هستیم و خود را متفاوت از سایر موجودات می‌دانیم، این صرفاً همانند حسی است که پای لرزان و سست موج‌سوار «بر فراز» موج‌های اقیانوس دارد. حتی اگر هرگز لیز نخوریم، سرشت درونی‌مان هر لحظه می‌تواند ما را به زیر بکشد. بسیاری از ما انسان‌ها به این اطمینان‌خاطر رسیده‌ایم که در میان موجودات زنده گونه‌ای خاص و منحصر به فرد هستیم، اشرف مخلوقاتیم و خلاصه از پستی‌ها و حقارت‌های نسبت داده شده به دنیای حیوانات مبراییم. برخی از ما آنچنان خودمان را تحویل می‌گیریم که گویی فرشته‌ی طبیعت‌ایم و ذات ما چیزی جز پاکی و معصومیت، اصالت، عقلانیت و خردمندی نیست.

اما واقعیت چیز دیگری است. ما مثل بونوبوها و شامپانزه‌ها نوادگان سرکش اجدادی هستیم که عطش جنسی سیری‌ناپذیری داشتند. چنین دیدگاهی ممکن است در نگاه نخست قدری اغراق‌آمیز به نظر آید، اما واقعیتی است که باید از مدت‌ها قبل تبدیل به یک پیش‌عمومی می‌شد. تصورات مرسوم درباره‌ی تک‌همسری، بار سنگین روایت غلطی را بر ما تحمیل می‌کند که اصرار می‌ورزد انسان‌ها متفاوت از موجودات دیگر هستند. برای زدودن این تصورات نادرست باید ببینیم اساساً سرشت تمایلات جنسی انسان چیست و چه‌طور شد که به نقطه‌ی کنونی رسیدیم؟ در ادامه شرح خواهیم داد که چه‌طور دگردیسی‌های فرهنگی‌ای که در حدود ۱۰ هزار سال قبل آغاز شد، آنچنان تصویر تهدیدآمیزی از تمایلات جنسی ارائه

¹ Homo sapiens

² the day before yesterday

کرد که موجب شد طی قرن‌ها مراجع مذهبی این تمایلات را تحریم کرده و پزشکان و دانشمندان آن را به عنوان نوعی انحراف و بیماری طبقه‌بندی کنند.

در عصر حاضر، میل جنسی کانون تناقض‌های شدیدی است و بی‌اعتنایی روزافزون ما به این موضوع ویران‌گر بوده است. تلاش برای پنهان کردن سرشت واقعی میل جنسی انسان، گرداب غیرقابل مهاری از محرومیت جنسی، سرکوب شورجنسی (لیبدو^۱)، خیانت جنسی، اختلال جنسی، سردرگمی و شرمساری را به وجود آورده که نهایتاً موجب فروپاشی نیمی از ازدواج‌ها شده است. باید دید، چه تعداد از زن و شوهرهایی که رابطه‌شان را مدیریت می‌کنند تا بتوانند مدتی طولانی را با یکدیگر بمانند، موفق شده‌اند با قربانی کردن عطش جنسی‌شان در قربانگاه لذت‌هایی هم‌چون «ثبات خانواده و صمیمیت عاطفی و نه جنسی» به این مهم دست یابند؟ آیا کسانی که از سر بی‌تقصیری مشتاق چنین لذت‌هایی هستند، با اعمال فشار بر شورجنسی‌شان مورد غضب طبیعت قرار ندارند؟

در زبان اسپانیایی و انگلیسی، برخی از مردان جُک‌های تلخی درباره‌ی بیضه و غل و زنجیر شدن آن ساخته‌اند. دلیلش این است که ازدواج غالباً آغازی بر پایان زندگی جنسی مردان قلمداد شده و با تلخی از آن یاد می‌شود. البته وضعیت زنان هم بهتر از این نیست. کدام زنی حاضر است زندگی‌اش را با مردی سهیم شود که - به دلیل محدود شدن آزادی‌های فردی‌اش - روز به روز علاقه‌اش نسبت به زنش کاهش می‌یابد؟

جداً یک جای کار اشتباه است. انجمن پزشکی آمریکا گزارش داده است که در حدود ۴۲٪ از زنان آمریکایی از اختلال^۲ جنسی رنج می‌برند، در حالی که داروی «ویاگرا» سال به سال رکوردهای فروش را می‌شکند. در مقیاس جهانی، گزارش شده است که پورنونگاری به طور میانگین سالانه ۵۷ تا ۱۰۰ میلیارد دلار درآمد کسب می‌کند. در آمریکا، درآمد پورنونگاری بیش از مجموع درآمد سه شبکه‌ی «سی.بی.اس»، «ان.بی.سی» و «ای.بی.سی» و بیش از درآمد تمام تیم‌های حرفه‌ای فوتبال، بیسبال و بسکتبال است. بر پایه‌ی یافته‌های اخبار ایالات متحد و گزارش جهانی^۳، پولی که آمریکایی‌ها در کلوب‌های برهنگی^۴ خرج می‌کنند بیش از آن پولی است که صرف دیدن تئاترها، اپراها، اجراهای رقص باله، موسیقی جاز و کلاسیک می‌کنند.^[۳]

بنابراین نمی‌توان انکار کرد که ما یک گونه‌ی زیستی هستیم که عطش سیری‌ناپذیری به فعالیت جنسی دارد. در این گیر و دار، ازدواج در قالب‌های سنتی هم وجود دارد که میل جنسی ما را از هر طرف تحت فشار قرار می‌دهد - هر چند خود این نظام سنتی نیز از درون در حال فروپاشی است. حتی اکثر مدافعان سرسخت تمایلات جنسی نرمال، در مقابل فشارهای جنسی سر تسلیم فرود آورده‌اند. برای مثال، برخی از سیاست‌مداران دو حزب آمریکا (کلینتون، ویترو^۵، گینگریچ^۶، سانفورد^۱ و...) و برخی از پیشوایان مذهبی این

^۱ Libido

^۲ dysfunction

^۳ U.S. News and World Report

^۴ strip clubs

^۵ Vitter

^۶ Gingrich

سرشت جنسی انسان: فراز و نشیب روابط جنسی از ماقبل تاریخ تا امروز ۹

کشور (هاگارد^۲، بیکر^۳ و...) که در کنفرانس‌ها و سخنرانی‌هایشان، حمایت خود از ارزش‌های خانواده را در بوق و کرنا می‌کردند، پس از چندی فاش شد که با معشوقه‌ها، تن‌فروشان و همکاران‌شان روابط خصوصی و پنهانی داشته‌اند.

با انکار و لاپوشانی کاری از پیش نمی‌رود. تنها ظرف چند دهه‌ی گذشته صدها کشیش کاتولیک به هزاران مورد از جرایم جنسی علیه کودکان اعتراف کرده‌اند. در سال ۲۰۰۸، کلیسای کاتولیک ۴۳۶ میلیون دلار به عنوان غرامت برای سوءاستفاده‌ی جنسی کشیش‌ها پرداخته است. سن بیش از یک‌پنجم قربانیان زیر ۱۰ سال بوده است. با این وجود، این فقط آن بخش از ماجراست که گزارش شده است. حتی به جرأت می‌توان تصور کرد که چنین جرایمی در قرن هفدهم - یعنی وقتی که زندگی جنسی کشیشان طی فتوای خودسرانه‌ی پاپ ممنوع اعلام شد - چه رنجی برای قربانیان سوءاستفاده‌های جنسی در پی داشته است. چه دین اخلاقی عظیمی نسبت به این قربانیان فراموش شده (که نماد انکار سرشت جنسی انسان هستند) بر گردن کلیسای کاتولیک است؟

در سال ۱۶۳۳، اداره‌ی تفتیش عقاید کلیسای کاتولیک روم با تهدید به شکنجه، گالیله را مجبور کرد تا به‌طور علنی اظهارات خود را پس بگیرد و اعلام کند که زمین بی‌حرکت است و در مرکز کائنات قرار دارد. پس از گذشت سه و نیم قرن، در سال ۱۹۹۲ «پاپ ژان پل دوم» اذعان کرد که «گالیله کاملاً درست می‌گفت» اما افزود: «اداره‌ی تفتیش عقاید نیت/ش خیر بود». پس هیچ تفتیشی بدتر از آن تفتیشی نیست که نیت/ش خیر است.

مثل آن تصورات بچه‌گانه‌ای که تمام کائنات را در حال گردش به دور این زمین مقدس می‌داند، روایت مرسوم درباره‌ی ماقبل تاریخ نیز طرحی نسبتاً کودکانه و پرتناقض را ارائه می‌دهد. درست به همان شکل که تمام پاپ‌های کلیسا سعی می‌کردند تا هر نوع کیهان‌شناسی‌ای که انسان را از مرکز متعالی هستی دور می‌کرد، مردود بشمارند؛ درست به همان شکل که داروین به دلیل آنکه انسان‌ها را محصول قوانین طبیعی دانست مورد تمسخر قرار گرفت (و هنوز هم در برخی جوامع مورد تمسخر است)؛ امروزه نیز مخالفت احساسی بسیاری از دانشمندان با هرگونه توضیحی درباره‌ی تکامل جنسی انسان «که خانواده‌ی هسته‌ای تک‌همسر را در محوریت خود قرار ندهد»، چشم آنان را بر روی واقعیت‌ها بسته است.

اگرچه هم‌اکنون این باور وجود دارد که انسان‌ها در گذشته در دوره‌هایی از آزادی جنسی زیسته‌اند، با این حال بسیاری از متخصصان معتقدند که تمایلات جنسی انسان معاصر به‌وضوح تمایلاتی دردسرساز است که نباید با صدای بلند از آن سخن گفت. تضاد بین «آنچه که به زبان می‌آوریم» و «آنچه که واقعاً احساس می‌کنیم» می‌تواند بزرگترین علت سردرگمی، نارضایتی و رنج بی‌موردی باشد که انسان معاصر با آن دست

¹ Sanford

² Haggard

³ Bakker

به گریبان است. توضیحاتی که تاکنون از سوی برخی از دانشمندان ارائه شده پاسخگوی سوالاتی نیست که در مورد زندگی جنسی ما وجود دارند. سوالاتی نظیر: چرا تمایلات، تخیلات، واکنش‌ها و رفتارهای جنسی زنان و مردان به این اندازه متفاوت است؟ چرا میزان خیانت عاطفی - جنسی و طلاق روز به روز در حال افزایش است؟ چرا خانواده‌های تک‌والده به شکلی فراگیر گسترش یافته‌اند؟ چرا اشتیاق جنسی این‌قدر سریع از روابط زناشویی رخت برمی‌بندد؟ علل و عوامل مرگ شورجنسی چیست؟

با گرایش به سمت دارو و تجارت، جامعه‌ی آمریکا تلاش داشته است تا به واسطه‌ی صنعتی کردن عرصه‌ی زناشویی به این بحران در حال رشد پاسخ گوید: گسترش مراکز درمانی برای زوج‌ها، تولید داروهایی مثل «ویاگرا» برای حل مشکل نعوظ^۱، استفاده‌ی فراگیر از مشاوره‌های جنسی، برگزاری آیین‌های پاک‌ی پدر-دختر^۲ و نظایر آن. هر ماه انبوهی از مجلات فروشگاه‌های پرزرق و برق، همان ترفندهای قدیمی را به کار می‌گیرند تا بارقه‌ی امید را به زندگی‌های جنسی‌ی رو به موت ما بازگردانند:

خب... چند تا شمع روشن کنید، تعدادی لباس زیر آنجا بگذارید و یک مشت گل رز هم روی تخت خواب بریزید. این دقیقاً همان فضای رمانتیک روزهای نخست است! این کارها را کردید؟ همسرتان به شما چه گفت؟ آیا او (مرد) هنوز هم به زنان دیگر توجه می‌کند؟ آیا او (زن) هنوز هم از شما فاصله می‌گیرد؟ آیا معاشقه را پیش از آنکه شما دست به کار شوید تمام کرد؟ بسیار خوب... اگر مسئله هم‌چنان پابرجاست، اجازه دهید متخصصان کشف کنند که چه مشکلی برای شما، همسرتان و رابطه‌تان پیش آمده است. شاید آلت همسرتان نیاز به بزرگ کردن دارد یا واژن شما نیازمند ترمیم است. شاید همسرتان «مشکل تعهد» دارد، یک «ابرخود ناقص»^۳ یا شاید هم از «عقده‌ی پیترو پان»^۴ هراس دارد. آیا تو دچار افسردگی هستی؟ تو می‌گویی که سال‌ها عاشق شوهرت بوده‌ای، اما حس می‌کنی که از نظر جنسی دیگر کشش و اشتیاقی وجود ندارد. چه روش‌هایی را تا به حال امتحان کرده‌ای؟ آیا یکی یا هر دوی شما دیگری را وسوسه کرده است؟ شاید بهتر باشد هر دوی شما سعی کنید این کار را بر روی کف آشپزخانه انجام دهید. یا به مدت یک سال خودتان

^۱ راست شدن آلت جنسی. - مترجم

^۲ از جمله‌ی این آیین‌ها می‌توان به مراسم «رقص پاک‌ی» (purity ball) اشاره کرد که همه ساله با حضور پدرها و دختران‌شان به‌طور رسمی در ایالت‌های مختلف آمریکا برگزار می‌شود. مراسم «رقص پاک‌ی» که تقریباً به‌طور کامل زیر نظر کلیساهای مسیحیان تندرو (evangelist) در آمریکا برگزار می‌شود، مروج «باکرگی دختران نوجوان تا زمان ازدواج» است. دخترانی که در این مراسم حضور می‌یابد متعهد می‌شوند که تا پیش از ازدواج در زمینه‌ی جنسی خویشتن‌دار بوده و باکرگی خود را حفظ کنند. پدران آنها نیز متعهد می‌شوند تا آنچه را که «پاک‌ی ذهن، جسم و روح» دختران نوجوان‌شان می‌نامند، مورد حفاظت قرار دهند. - مترجم

^۳ fragmentary superego

^۴ Peter Pan complex

سرشت جنسی انسان: فراز و نشیب روابط جنسی از ماقبل تاریخ تا امروز ۱۱

را ملزم کنید که هر شب آن را انجام دهید.^[۴] شاید شوهرت در یک بحران میان‌سالگی قرار دارد. این فرصت‌ها را تهیه کن. مدل موهایت را هم عوض کن. احتمالاً یک چیزی را اشتباه انجام می‌دهی که چنین وضعی پیش آمده است.

آیا همواره احساس کسی را دارید که قربانی یک تفتیش با نیت خیر شده است؟

چنین نگاهی به سرشت میل جنسی انسان از هر چیزی سخن می‌گوید جز گزارش‌های مربوط به



نخستین شماره مجله «پلی‌بوی» دسامبر ۱۹۵۳

ابشرکت‌های ارائه‌دهنده خدمات سرگرم‌کننده؛ این گزارش‌ها به خوبی ریاکاری و شکاف موجود بین اظهارنظرهای عمومی و میل و شهوت پشت پرده را برملا می‌کند. در سال ۲۰۰۰، نیویورک تایمز طی مقاله‌ای با عنوان *تقابل وال استریت^۱ و پورنوگرافی گزارش داد که جنرال موتورز نسبت به لری فلنت^۲ (مالک امپراتوری هاسلر^۳) فیلم‌های سکسی بیشتری فروخته است. بر پایه‌ی این گزارش، بیش از ۸ میلیون آمریکایی که مشترک استفاده از خدمات «دیرک تی.وی»^۴ (شرکت تابع جنرال موتورز) هستند، در طی یک سال نزدیک به ۲۰۰ میلیون دلار برای دیدن فیلم‌های سکسی از فرستنده‌های ستلایت پرداخته‌اند. به همین منوال، روپرت مُرداک^۵ مالک شبکه‌ی فاکس‌نیوز و روزنامه‌ی*

محافظه‌کار پیشرو ملت آمریکا «وال استریت ژورنال»، در قیاس با «پلی‌بوی» (و از طریق یک شرکت ستلایت) درآمد بیشتری از راه پورنوگرافی کسب کرده است.^[۵] «ای.تی.آند.تی»^۶ که از دیگر شرکت‌های حامی ارزش‌های محافظه‌کارانه است، برای بیش از یک میلیون اتاق هتل در سراسر آمریکا فیلم‌های پورنو مهیا می‌کند.

^۱ Wall Street

^۲ Larry Flynt

^۳ Hustler: در اصل ماهنامه‌ای با مضامین پورنوگرافی بود که نخستین بار در سال ۱۹۷۴ توسط انتشارات «لری فلنت» در آمریکا عرضه شد. این امپراتوری هم‌اکنون علاوه بر این ماهنامه دارای بارها، کازینوها، کلوب‌ها و فروشگاه‌های زنجیره‌ای عرضه‌کننده‌ی خدمات جنسی در آمریکاست. - مترجم

^۴ DirecTV

^۵ Rupert Murdoch

^۶ Playboy

^۷ AT&T: ابرشرکت آمریکایی ارائه‌دهنده‌ی خدمات تلفن و دورنگار. - مترجم

منظور از ارائه‌ی این آمارها چیست؟ اگر ما به قالب‌های سنتی میل جنسی انسان بچسبیم و بپذیریم که «تک‌همسری طبیعی‌ست؛ ازدواج یک الگوی جهان‌شمول و همه‌گیر است؛ و هر ساختاری برای خانواده غیر از ساختار هسته‌ای^۱ انحراف محسوب می‌شود»، در آن صورت نمی‌توانیم این ریاکاری جنسی موجود در جامعه‌ی آمریکا را توضیح دهیم. ما نیازمند درک تازه‌ای از خودمان هستیم، البته نه بر مبنای خطابه‌های کلیسا یا تخیلات فریبنده‌ی هالیوودی، بلکه بر مبنای یک ارزیابی جسورانه و به دور از شرم از داده‌های علمی فراوانی که بر سرشت حقیقی میل جنسی انسان پرتو افکنده‌اند.

ما در حال جنگ با احساسات جنسی^۲ خودمان هستیم. مذهب، سیاست و حتی علم علیه این سرشت زیستی و علیه تمایلاتی که طی میلیون‌ها سال تکامل یافته‌اند، جبهه گرفته‌اند. چگونه می‌توان این جبهه‌ی انعطاف‌ناپذیر و مغرضانه را کنار زد؟ ما در ادامه به برخی از مهم‌ترین نگرش‌های دانشمندان معاصر در این زمینه خواهیم پرداخت و مرسوم‌ترین فرضیات معاصر پیرامون ازدواج، ساختار خانواده و میل جنسی را به چالش خواهیم کشید - فرضیاتی که شب و روز مشغول تأثیرگذاری بر ما هستند. نشان خواهیم داد که انسان‌ها در گروه‌هایی تکامل یافتند که بین اعضای آن روابط گرم و صمیمانه‌ای حکم‌فرما بود. گروه‌هایی که تقریباً همه چیز را به اشتراک می‌گذاشتند - از غذا، سرپناه، حمایت‌های اجتماعی و مراقبت از کودک گرفته تا لذت جنسی. بحث ما در کتاب حاضر این نیست که انسان‌ها با یک مرام اشتراکی زاده می‌شوند و یا عشق رومانتیک در جوامع ماقبل تاریخ ناشناخته یا بی‌اهمیت بوده است. بلکه می‌گوییم، فرهنگ کنونی بشر تصویر تحریف‌شده‌ای از پیوند عشق و سکس ارائه می‌دهد: چه با عشق و چه بدون عشق، روابط جنسی سهل‌گیرانه^۳ در میان اجداد ماقبل تاریخی ما یک عمل پذیرفته‌شده و نرمال بوده است.

شاید از خودتان پرسید که ما چه طور می‌توانیم چیزی درباره‌ی روابط جنسی ماقبل تاریخ بدانیم؟ مسلماً در حال حاضر کسی وجود ندارد که شاهد زندگی مردمان ماقبل تاریخ بوده باشد، فسیل‌های به جای مانده هم گویای رفتار اجتماعی آن دوران نیستند. پس آیا همه‌ی این‌ها صرفاً نوعی گمانه‌زنی‌های ماجراجویانه نیست؟

البته که نه. به این داستان قدیمی توجه کنید: مردی که متهم بود در یک نزاع انگشت مرد دیگری را با گازگرفتن قطع کرده است، محاکمه شد. شاهد عینی را به جایگاه احضار کردند. وکیل مدافع پرسید: «آیا شما دقیقاً دیدید که موکل من انگشت آن مرد را گاز بگیرد؟» شاهد گفت: «خب... نه، ندیدم.» وکیل مدافع لبخند طعنه‌آمیزی زد: «عجب!... پس چه طور مدعی هستی که انگشت آن مرد را گاز گرفته است؟» شاهد

^۱ nuclear family: «خانواده‌ی هسته‌ای» شامل یک زوج بزرگسال و فرزندان کوچک آنها می‌شود، هرچند که گاهی ممکن است چند نفر دیگر (مثل پدر بزرگ و مادر بزرگ) نیز با آنها زندگی کنند. در مقابل خانواده‌ی هسته‌ای، «خانواده‌ی گسترده» قرار دارد که از چندین خانواده‌ی هسته‌ای تشکیل می‌شود. گونه‌ی دیگر خانواده، «خانواده‌ی تک والد» است. - مترجم

^۲ eroticism

^۳ casual

پاسخ داد: «من دیدم که موکل شما انگشت قربانی را تُف کرد روی زمین.» به همین ترتیب، می‌توان از روی شواهد و قرائن موجود تا حدودی به آنچه که در گذشته رخ داده است پی برد. علاوه بر شواهد و مدارک غیرمستقیم فراوانی که به واسطه‌ی بررسی جوامع سرتاسر دنیا و نیز به واسطه‌ی خویشاوندی نزدیک انسان با سایر نخستی‌ها در دست داریم، نگاهی هم خواهیم انداخت به آنچه که فرآیند تکامل زیستی بر روی زمین تُف کرده است. از سوی دیگر، شواهد و مدارک آناتومیکی را بررسی خواهیم کرد که هنوز هم در اندام‌های ما مشهود هستند. ضمن آنکه به عطش جنسی نوظهوری خواهیم پرداخت که در قالب پورننگاری، آگهی‌های تجاری و... نمود یافته‌اند. حتی پیام‌های موجود در *آواهای جفت‌گیری*^۱ زن همسایه را - که به طرز مدهوش‌کننده‌ای در سکوت شب آه و ناله می‌کند- رمزگشایی خواهیم کرد. خوانندگانی که در جریان نوشته‌ها و پژوهش‌های اخیر روان‌شناسی تکاملی پیرامون تمایلات جنسی انسان قرار دارند، می‌دانند که منظور ما از عبارت «روایت مرسوم از تکامل جنسی انسان» چیست (زین پس با عنوان مختصر «روایت مرسوم در روان‌شناسی تکاملی» به آن اشاره خواهیم کرد). این روایت چیزی شبیه این است:

۱. مردان و زنان یکدیگر را ملاقات می‌کنند.

۲. آنان ارزش جفت‌شدن^۲ با یکدیگر را بر پایه‌ی چشم‌اندازهای مبتنی بر ظرفیت‌های تولیدمثلی‌شان ارزیابی می‌کنند:

▪ مرد در زن به دنبال نشانه‌هایی دال بر جوانی، توانایی باروری، تندرستی، عدم تجربه‌ی جنسی قبلی و احتمال وفاداری جنسی او در آینده است. به بیان دیگر، ارزیابی‌اش معطوف به یافتن یک جفت جوان، بارور و سالم است که توانایی تولیدمثل در سال‌های آتی را داشته باشد.

▪ زن به دنبال نشانه‌هایی از ثروت (یا دست‌کم امکان ثروتمند شدن در آینده)، جایگاه اجتماعی مناسب، سلامت جسمانی و احتمال ماندن مرد در کنارش به منظور حمایت و تأمین نیازهای بچه‌هایش است. مرد او باید تمایل و توان لازم برای تأمین نیازهای اساسی او (به‌ویژه طی دوره‌ی بارداری و شیردادن با پستان) و بچه‌هایش را داشته باشد (اصطلاحاً آن را سرمایه‌گذاری والدینی مرد^۳ می‌نامند).

۳. پس از این ارزیابی‌ها، این زن و مرد با یکدیگر رابطه برقرار کرده و یک پیوند جفتی بلندمدت شکل می‌گیرد - به تعبیر دزموند موریس این «وضعیت بنیانی گونه‌ی ماست». زمانی می‌توان گفت یک پیوند جفتی شکل گرفته است که:

¹ copulatory vocalizations

² mate value

³ male parental investment

■ زن نسبت به نشانه‌هایی که حاکی از ترک او توسط مرد باشد، حساس شود (مراقب آن باشد که مرد به او خیانت نکند. زیرا صمیمیت عاطفی او با زنان دیگر تهدیدی برای دسترسی زن به حمایت‌ها و منابع شوهرش خواهد بود). در عین حال نیم‌نگاهی هم به دور و اطراف دارد تا (به ویژه در زمان تخمک‌گذاری) با مردی که از نظر ژنتیکی برتر از شوهرش است، رابطه برقرار کند.

■ مرد نسبت به نشانه‌هایی که حاکی از خیانت جنسی زنش باشد حساس شود (چرا که در غیر این صورت اطمینان نخواهد داشت که فرزند متولدشده متعلق به اوست). در عین حال از فرصت‌های جنسی مقطعی برای آمیزش با زنان دیگر بهره جوید (چون اسپرم‌هایش فراوان هستند و به آسانی با اسپرم‌های جدید جایگزین می‌شوند).

محققان مدعی‌اند با مطالعاتی که طی چندین دهه در نقاط مختلف جهان انجام شده است، این «الگوهای پایه‌ی جفت‌یابی» قطعی و مسجل شده‌اند. یافته‌های آنان در نگاه نخست بسیار منطقی به نظر می‌رسد. البته ما هم بحثی نداریم که این الگوها هم‌اکنون در بسیاری از مناطق دنیا نقش مسلطی را ایفا می‌کنند، اما آنها را جزء سرشت زیستی انسان نمی‌دانیم بلکه رفتارهایی در جهت انطباق با شرایط اجتماعی کنونی در نظر می‌گیریم - در ادامه نشان خواهیم داد که بسیاری از این الگوها تا پیش از انقلاب کشاورزی (کمتر از ۱۰ هزار سال قبل) متداول نبوده‌اند. این رفتارها و ترجیحات، ویژگی‌هایی نیستند که از نظر زیستی در گونه‌ی ما برنامه‌ریزی شده باشند؛ بلکه مؤید انعطاف‌پذیری گونه‌ی ما برای سازگاری با شرایط محیطی هستند.

برای نمونه، این ادعا که زنان همواره مردانی را ترجیح می‌دهند که به ثروت دسترسی دارند، نتیجه‌ی یک فرآیند تکاملی از پیش برنامه‌ریزی شده نیست (آنچنان که غالباً در روایت مرسوم روان‌شناسی تکاملی عنوان می‌شود)، بلکه صرفاً یک رفتار انطباقی برای زندگی در دنیایی است که در آن مردان سهم نامتناسبی از منابع جهان را تحت کنترل خود دارند. همان‌طور که در ادامه به‌طور مفصل شرح خواهیم داد، پیش از انقلاب کشاورزی در ۱۰ هزار سال قبل، زنان به همان اندازه‌ی مردان به خوراک، امنیت و حمایت اجتماعی دسترسی داشتند. اما تغییر و تحولات ناگهانی در جوامع انسانی که به زندگی متمرکز در جوامع کشاورزی انجامید، توانایی زنان برای بقا را به‌طور بنیادین دستخوش تغییر کرد. به‌ناگاه زنان خود را در جهانی یافتند که مجبور بودند (جهت دسترسی به منابع و حمایت‌های لازم برای بقا) بر سر ظرفیت‌های تولیدمثلی‌شان وارد معامله شوند. و این بسیار متفاوت از آن شرایطی بود که گونه‌ی ما پیش‌تر در روند تکامل زیستی تجربه کرده بود.

توجه داشته باشید که وقتی به کل زمان حیات گونه‌ی خودمان بر روی زمین می‌نگریم، ۱۰ هزار سال تنها یک چشم بر هم زدن، یک بازه‌ی زمانی بسیار کوتاه از آن محسوب می‌شود. حتی اگر ما نپذیریم که تقریباً

سرشت جنسی انسان: فراز و نشیب روابط جنسی از ماقبل تاریخ تا امروز ۱۵

۲ میلیون سال از زمان پیدایش اجداد انسان ریخت^۱ ما (که در قالب گروه‌های کوچکی از گردآورندگان^۲ زندگی می‌کردند) می‌گذرد، از نظر آناتومیکی برآورد شده است که انسان‌های امروزی از حدود ۲۰۰ هزار سال قبل وجود داشته‌اند. این در حالی است که بر پایه‌ی نخستین شواهد موجود، آغاز دوره‌ی کشاورزی به حدود ۸ هزار سال قبل از میلاد مسیح بازمی‌گردد. از این‌رو، بازه‌ی زمانی‌ای که گونه‌ی ما صرف زندگی در جوامع کشاورزی متمرکز کرده است تنها ۵٪ از تجربه‌ی زندگی گروهی‌اش را شامل می‌شود.

ردیابی عمیق‌ترین ریشه‌های میل جنسی انسان مستلزم آن است که نگاهی به لایه‌های زیرین تاریخ بیاندازیم. تا پیش از انقلاب کشاورزی، موجودات انسانی - که در جوامع سازمان‌یافته در گوشه‌وکنار جهان زندگی می‌کردند - بر آن بودند که تقریباً همه چیز بین اعضای جامعه به اشتراک گذاشته شود. اما این تقسیم منابع از هیچ‌کس یک وحشی نیک^۳ نمی‌ساخت. در واقع انسان‌های جوامع ماقبل کشاورزی نیک‌تر از شما نبودند آن هنگام که مالیات یا حق‌بیمه‌تان را می‌پردازید. در مقیاس فراگیر و از نقطه‌نظر فرهنگی، الزام به تقسیم منابع عملاً مؤثرترین روش برای گونه‌ی اجتماعی‌شده‌ی ما بود تا احتمال خطر و زیان را به حداقل برساند. همان‌طور که در ادامه خواهیم دید، «اشتراک‌گذاری» و «منفعت شخصی»^۴ در این جوامع در تضاد با یکدیگر قرار نداشتند. به‌واقع آنچه که بسیاری از انسان‌شناسان مساوات‌خواهی شدید^۵ می‌نامند، طی هزاران سال پیش از انقلاب کشاورزی، الگوی غالب سازمان‌دهی جامعه در نقاط مختلف جهان بوده است.

اما از زمانی که جوامع انسانی شروع به کشاورزی و اهلی کردن حیوانات کردند، ماجرا به شکلی بنیانی دستخوش تغییر شد. با ایجاد ساختاری‌های سیاسی سلسله‌مراتبی، برقراری مالکیت خصوصی، ایجاد سکونت‌گاه‌های پرجمعیت، انجام تغییرات ریشه‌ای در جایگاه اجتماعی زنان و... جامعه به شکل دیگری سازمان یافت. تمامی این تغییر و تحولات بیانگر یک فاجعه‌ی مرموز برای گونه‌ی ما بود: جمعیت انسان مثل قارچ رشد کرد و به همان شکل کیفیت زندگی سقوط کرد. این تغییر مسیر به سمت کشاورزی،

^۱ homo

^۲ در سرتاسر متن کتاب و به فراخور از اصطلاحات «گردآورندگان» و «شکارگر- گردآورندگان» به جای یکدیگر استفاده خواهیم کرد. - نویسنده

^۳ Noble Savage: «وحشی نجیب» یا «وحشی نیک» تعبیری است که از اندیشه‌ی ژان ژاک روسو درباره‌ی مردم جوامع ابتدایی ابتدایی صورت گرفته است. روسو بر این باور بود که ذات انسان به عنوان جزئی از طبیعت، نیک است و تنها جدایی او از طبیعت و حرکتش به سوی تمدن بوده است که وی را از این سرشت نیک جدا ساخته و به سوی بدی‌ها و شرارت‌ها سوق داده است. به نظر روسو نمونه‌ی انسان‌های نیک سرشت طبیعی همان انسان‌هایی هستند که می‌توان آنها را در جوامع موسوم به ابتدایی مشاهده کرد. به این ترتیب از زمان روسو ما همواره شاهد گرایشی بوده‌ایم که با نوعی نگاه حسرت آلود به آن جوامع می‌نگرد و در آنها نوعی بهشت گمشده‌ی انسانیت را می‌جوید (درآمدی بر انسان‌شناسی، کلود ریویر، ناصر فکوهی، نشر نی، ص. ۲۱-۲۲). - مترجم

^۴ self-interest

^۵ fierce egalitarianism

همان‌طور که جرد دایموند^۱ عنوان کرده است، «فاجعه‌ای بود که تا به امروز نتوانسته‌ایم از آن کمر راست کنیم.»^[۶]

چندین دسته از شواهد و مدارک حاکی از آن است که اجداد ماقبل کشاورزی (ماقبل تاریخ) ما، در گروه‌هایی می‌زیستند که در آنها اکثر افراد بالغ به‌طور هم‌زمان چندین رابطه‌ی جنسی داشتند. گرچه اغلب این رابطه‌ها سهل‌گیرانه بودند، اما بی‌هدف یا بی‌معنا نبودند. اتفاقاً برعکس، این رابطه‌ها تقویت‌کننده‌ی پیوندهای اجتماعی حیاتی‌ای بود که موجب حفظ همبستگی بسیار بالای جوامع با یکدیگر می‌شد.^[۷]

شواهد بسیار محکمی در دست داریم که نشان می‌دهد آسان‌گیری و انعطاف‌پذیری ماقبل تاریخ با تمایلات جنسی انسان، هم‌اکنون نیز در اندام‌های ما، در عادات و رسوم برخی از جوامع و در زوایای حیرت‌انگیزی از فرهنگ معاصر غرب انعکاس یافته است. ما نشان خواهیم داد که نحوه‌ی رفتار ما در اتاق خواب، ترجیحات و سلايق ما در زمینه‌ی پورننگاری، تخیلات، رویاها و واکنش‌های جنسی‌مان همگی حامی این درک تازه از سرشت جنسی انسان است. سوآلاتی که در این کتاب در جستجوی پاسخی برای آنها خواهیم بود از این قرارند:

- چرا «وفاداری جنسی بلندمدت» برای بسیاری از زوجها این اندازه دشوار است؟
- چرا اشتیاق جنسی غالباً رنگ می‌بازد، حتی در شرایطی که مهر و علاقه‌ی عمیق‌تری بر رابطه حکم فرماست؟
- چرا زنان مستعد ارگاسم‌های متعدد هستند، حال آنکه مردان در غالب اوقات پس از رسیدن به ارگاسم به‌سرعت از نظر جسمی تحلیل رفته و سپس میل و رغبت خود را به فعالیت جنسی از دست می‌دهند؟
- آیا حسادت جنسی اجتناب‌ناپذیر است؟ به عبارتی، آیا بخش غیرقابل‌کنترلی از سرشت انسان است؟
- چرا بیضه‌های جنس نر در گونه‌ی انسان بسیار بزرگتر از بیضه‌های گوریل اما کوچک‌تر از بیضه‌های شامپانزه است؟
- آیا محرومیت جنسی می‌تواند ما را رنجور و بیمار کند؟ چگونه فقدان ارگاسم‌ها موجب یکی از متداول‌ترین بیماری‌ها در طی تاریخ شد، و با این بیماری چه‌طور برخورد شد؟

¹ Jared Diamond

چند میلیون سال در چند صفحه

در اینجا داستانی وجود دارد که مختصراً در چند صفحه آن را شرح می‌دهیم: چند میلیون سال قبل، اجداد کهن ما (هومو اِریکتوس^۱) از یک نظام جفت‌گیری مشابه با گوریل‌ها که در آن جنس نر برای غلبه بر نرهای دیگر و حفظ حرم‌سرایی از ماده‌ها مبارزه می‌کرد، به نوع دیگری از نظام جفت‌گیری روی آوردند که در آن اکثر نرها به ماده‌ها دسترسی جنسی داشتند. معدودی از متخصصان هستند که بر سر شواهد فسیلی این تغییر مسیر اختلاف نظر دارند.^[۸]

با این حال، هنگامی که می‌خواهیم ببینیم این تغییر مسیر نمایان‌گر چه چیزی است، با آن دسته از متخصصانی که مدافع روایت مرسوم در روان‌شناسی تکاملی هستند اختلاف نظر پیدا می‌کنیم. روایت مرسوم بر این باور است که این تغییر مسیر زمانی رخ داد که الگوی «پیوند زناشویی بلندمدت» در گونه‌ی ما شکل گرفته بود. در واقع آنجا که مجادله بر سر سرشت میل جنسی انسان است، تنها دو گزینه مورد پذیرش است: «انسان‌ها به شکلی تکامل یافته‌اند که یا تک‌همسر باشند یا چندهمسر»؛ و معمولاً با این نتیجه‌گیری همراه می‌شود که زنان غالباً الگوی اول و مردان الگوی دوم را ترجیح خواهند داد.

پس تکلیف «الگوی جفت‌گیری‌های همزمان و متعدد» چه می‌شود، الگویی که براساس آن اکثر مردان و زنان به‌طور همزمان بیش از یک رابطه‌ی جنسی داشتند؟ صرف‌نظر از برخی ملاحظات اخلاقی، چرا با وجود شواهد و مدارکی که در این راستا وجود دارد، «الگوی جفت‌گیری‌های همزمان» در ماقبل تاریخ حتی مورد بررسی هم قرار نمی‌گیرد؟

ما می‌دانیم جوامع گردآورنده‌ای که انسان‌ها در مقیاس کوچک برپا کرده بودند، گروه‌های بسیار مساوات‌خواهی بودند که تقریباً همه چیز را به اشتراک می‌گذاشتند. چنین ویژگی‌ای هم‌اکنون نیز به‌طرز چشمگیری در نحوه‌ی زندگی گردآورندگان توزیع‌آنی^۲ در سرتاسر جهان وجود دارد. انسان‌شناسان بارها نشان داده‌اند که مساوات‌خواهی شدید جوامع شکارگر-گردآورنده پدیده‌ای جهان‌شمول است. کونگ^۳‌های قوم «سان» در بوتسوانا^۴ تا حدود زیادی به همان سبک بومیان مناطق دورافتاده‌ی استرالیا و قباایل دوردست جنگل‌های بارانی آمازون زندگی می‌کنند. در این جوامع اشتراک‌گذاری منابع صرفاً عملی دلبخواهی نیست؛

^۱ Homo erectus

^۲ انسان‌شناس جیمز وودبرن (۱۹۹۸/۱۹۸۱) جوامع گردآورنده را به نظام‌های توزیع‌آنی (ساده) و توزیع با تأخیر (پیچیده) دسته‌بندی کرده است. در نظام توزیع‌آنی، خوراک در همان روزهایی که گردآوری می‌شود (بدون جزئیات اضافی یا ذخیره‌کردن) به مصرف می‌رسد. ما به بررسی این نوع جوامع گردآورنده خواهیم پرداخت و با دسته‌ی دوم کاری نداریم. نویسنده

^۳ Kung

^۴ Botswana: کشوری در جنوب آفریقا. - مترجم

بلکه امری الزامی و اجباری است. برای مثال، احتکار یا پنهان کردن خوراک نه تنها رفتاری شدیداً شرم‌آور محسوب می‌شود بلکه اساساً نابخشودنی است.^[۹]

گردآورندگان خوراک را به شکلی برابر بین خود تقسیم می‌کنند، به نوزادان یکدیگر شیر می‌دهند، تقریباً هیچ چیزی را از یکدیگر مخفی نمی‌کنند؛ بقای آنان در گرو پیوند با یکدیگر است. برخلاف دنیای ما که بر محوریت مفاهیمی چون مالکیت خصوصی و مسئولیت فردی استوار است، در میان گردآورندگان این محوریت بر ثروت گروهی، هویت گروهی و تعامل عمیق با یکدیگر قرار دارد. اگرچه ممکن است از نظر شما چنین توصیف‌هایی نوعی آرمان‌گرایی ساده‌لوحانه یا حسرت آلود از نظام اشتراکی^۱ ماقبل تاریخ تلقی شود، باید بدانید که اکثر محققان در مورد ویژگی‌های ذکر شده برای جوامع ماقبل کشاورزی هم نظر هستند. آنها طی بررسی‌های خود دریافته‌اند که تشکیلات اجتماعی مساوات‌خواهانه، تنها نظامی است که در میان جوامع گردآورنده‌ی تمام زیست‌بوم‌های جهان وجود دارد. و به‌واقع، هیچ نظام دیگری نمی‌توانست برای جوامع گردآورنده کارایی داشته باشد زیرا الزام به تقسیم منابع عملاً بهترین روش برای توزیع سود و زیان بین تمام اعضای گروه است.

ما می‌خواهیم نشان دهیم که این رفتار اشتراکی به روابط جنسی هم تعمیم یافته بود. پژوهش‌های متعدد در رشته‌های نخست‌شناسی، انسان‌شناسی، روان‌شناسی و آناتومی حاکی از همین نتیجه‌گیری بنیادی است: موجودات انسانی و اجداد انسان ریخت‌ما، تقریباً تمام چند میلیون سال گذشته یا قدری کمتر را صرف پیوندهای صمیمانه‌ای کرده‌اند که طی آن اکثر افراد بالغ می‌توانستند به‌طور هم‌زمان چندین رابطه‌ی جنسی داشته باشند. این رویکرد به میل جنسی انسان احتمالاً تا زمان انقلاب کشاورزی و مالکیت خصوصی (کمتر از ۱۰ هزار سال قبل) پابرجا بوده است.

اگر شما هم مدتی را در میان نخست‌هایی سپری کنید که نزدیک‌ترین خویشاوندی زیستی را با انسان‌ها دارند، به‌وضوح خواهید دید که شامپانزه‌های ماده بارها در طی یک روز با اکثر نرهای مشتاق یا همه‌ی آنها دست به آمیزش جنسی می‌زنند. همچنین شاهد متداول بودن سکس گروهی در بین بونوبوها خواهید بود. این عمل تک‌تک بونوبوها را به آرامش رسانده و موجب تداوم شبکه‌های اجتماعی پیچیده‌ی آنان می‌شود. اگر عطش جنسی انسان معاصر را که در انواع خاصی از پورن‌نگاری‌ها مستتر است یا محدودیت‌های ملال‌آور تک‌همسری جنسی را که همه با آن آشناییم در نظر آورید، به‌سرعت با یادگارهای اجداد آبرجنسی‌مان مواجه خواهید شد.

اندام‌های ما نیز روایت‌گر همین داستانند. بیضه‌های مردان که بسیار بزرگتر از بیضه‌های هر نخست‌ی تک‌همسری است، همواره باید در خارج از بدن که دما پایین‌تر است آویزان باشند تا بدین‌وسیله سلول‌های اسپرم همیشه برای انزال‌های متعدد مهیا باشد. به‌علاوه، جنس نر در گونه‌ی انسان دارای کلفت‌ترین آلت در

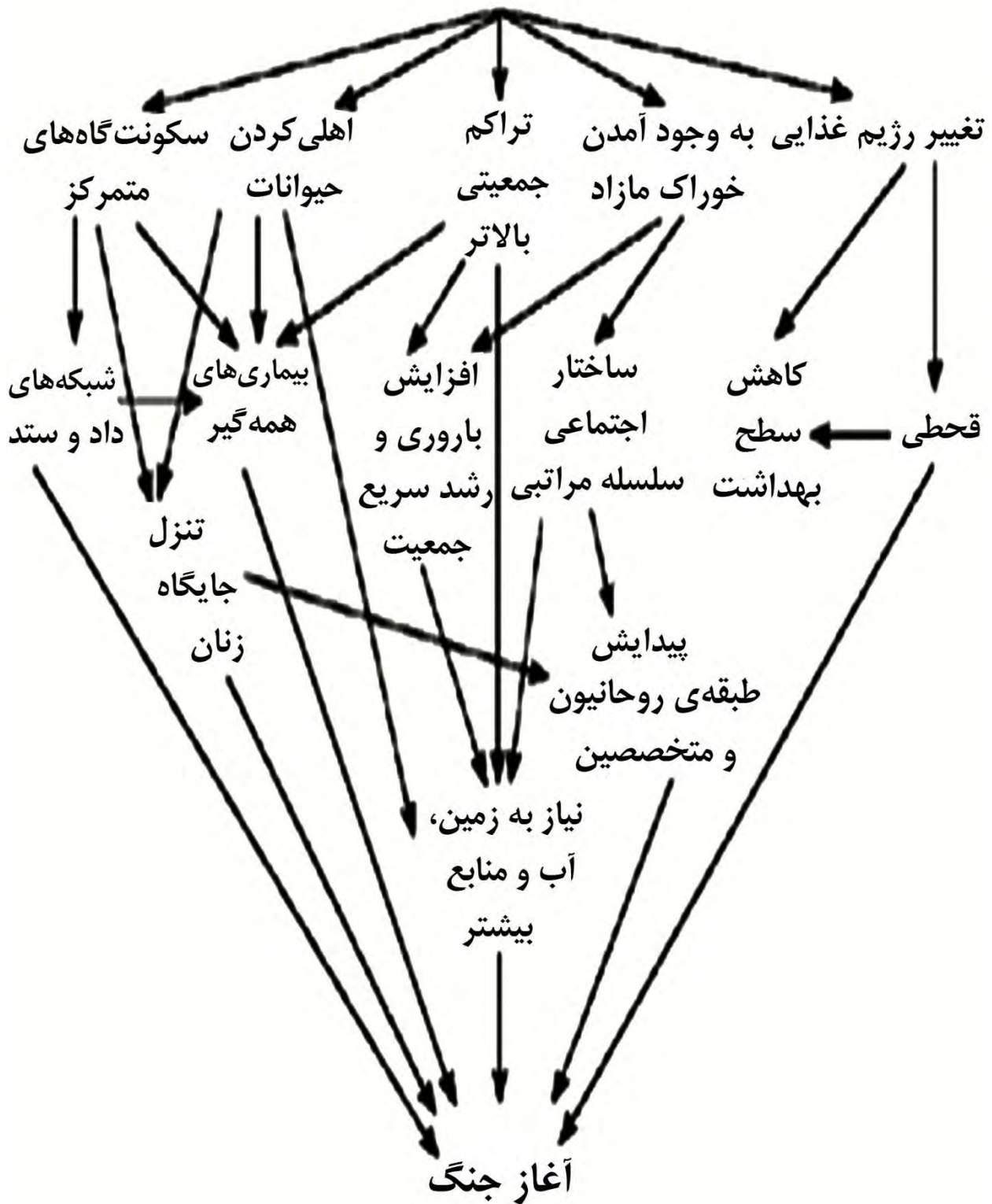
^۱ communism

میان تمام نخستی‌های روی زمین است. از سوی دیگر، تاب‌خوردن پستان‌های زنان (که مطلقاً ضرورتی در زمینه‌ی شیردهی ندارد)، آه و ناله‌های مشهود از سر شوق و لذت (آواهای جنف‌گیری) و قابلیت آنان برای تجربه‌ی ارگاسم‌های متعدد، همگی حامی دیدگاهی‌ست که بر آسانگیری جنسی ماقبل تاریخ تاکید می‌ورزد. هر یک از این نمونه‌ها مانعی بزرگ بر سر راه پذیرش روایت مرسوم در روان‌شناسی تکاملی است. تمامی این موارد را در فصل‌های بعد به‌طور مفصل توضیح خواهیم داد.

در همان دورانی که مردم بر روی زمینی مشترک کشاورزی می‌کردند، الگوی مالکیت خصوصی به سرعت جایگزین مالکیت اشتراکی شد و به خط‌مشی اکثر جوامع تبدیل شد. با این وجود، در میان گردآوردندگان چادرنشین، مالکیت خصوصی به دلایل واضحی در کمترین سطح خود باقی ماند و اندیشه‌ی مالکیت بر زمین، مالکیت بر ماهی‌های رودخانه یا ابرهای آسمان در میان آنان جلوه‌ی کم‌رنگی دارد. در واقع، در این جوامع مردان (و غالباً زنان) به همراه هم به جنگ‌خیز می‌روند. سرمایه‌گذاری والدینی مرد - یا به عبارتی، هسته‌ی اصلی روایت مرسوم در روان‌شناسی تکاملی - ویژگی جوامعی‌ست که ما سازمان‌دهی کرده‌ایم و نباید آن را به تمام زیست‌بوم‌های جهان - به‌ویژه نقاطی که گردآوردندگان زندگی می‌کنند - تعمیم داد.

هنگامی که مردم زندگی در جوامع کشاورزی متمرکز را آغاز کردند، ماهیت اجتماعی جوامع عمیقاً و به شکلی بی‌بازگشت دستخوش تغییر شد. ناگهان دانستن اینکه زمین شما در کدام نقطه پایان می‌یابد اهمیتی تعیین‌کننده یافت و همسایه‌شدن انسان‌ها آغاز شد. دهمین فرمان کتاب مقدس یادآور همین تغییر است: «چشم طمع به خانه‌ی همسایه نداشته باش، چشم طمع به زن همسایه نداشته باش، چشم طمع به نوکر همسایه، کلفت همسایه، گاو نر همسایه، قاطر همسایه، یا هر چیز متعلق به همسایه نداشته باش.» بدیهی‌ست شاید بزرگ‌ترین بازنده‌ی این انقلاب کشاورزی (قطع‌نظر از برده‌ها و غلامان) زنان بودند که نقش محوری خود در جوامع گردآورنده را از دست داده و همراه با خانه، بردگان و چارپایان اهلی تبدیل به دارایی دیگری برای مردان شدند تا از آنها مواظبت شود.

انقلاب کشاورزی



کتاب *خاستگاه‌های کشاورزی*^۱ نوشته‌ی باستان‌شناس استیون میفن^۲ این رخداد تاریخ بشر را این چنین توصیف می‌کند: «این دگرگونی و تغییر مسیر موجب شد تا انسان‌های کنونی در قیاس با سایر موجودات و انسان‌های پیش از آن، سبک زندگی کاملاً متفاوتی را پی بگیرند.»^[۱۰] این مهم‌ترین چرخش و تغییر مسیر در داستان گونه‌ی ماست. این تغییر مسیر به سوی کشاورزی به مراتب تأثیر بنیادی‌تری از مهار آتش، ماگناکارتا^۳، اختراع ماشین چاپ، اختراع ماشین بخار، شکافتن اتم یا نظایر آن بر خط سیر حیات انسان داشته است. حقیقتاً همه چیز به همراه کشاورزی تغییر کرد: ماهیت پایگاه و قدرت اجتماعی، ساختارهای اجتماعی و خانواده، رابطه‌ی انسان با طبیعت، نحوه‌ی پرستش خدایان، امکان جنگ بین گروه‌ها، کیفیت زندگی، طول عمر و به همان شکل قوانین حاکم بر میل جنسی انسان. تیموتی تیلور^۴ نویسنده‌ی کتاب *سکس در ماقبل تاریخ*^۵، با استناد به شواهد باستان‌شناسی می‌نویسد: «در حالی که سکس برای فرد شکارگر-گردآورنده نمایان‌گر اندیشه‌ی اشتراک‌گذاری و تعالی جامعه^۶ بود، برای نخستین کشاورزان تبدیل به ابزاری برای سرکوب، فرونشاندن شهوت، هراس از هم‌جنس‌گرایی^۷ و افزایش تولیدمثل شد.» تیلور نتیجه می‌گیرد که «کشاورزان به دلیل هراس از ماجراجویی‌های میل جنسی انسان، دست به تخریب و کنترل آن زدند.»^[۱۱] از این پس، زمین می‌توانست تصرف شود، به تملک درآید و به عنوان میراث از نسلی به نسل بعد منتقل شود. خوراک که پیش‌تر از طریق شکار و گردآوری تأمین و مصرف می‌شد، حالا می‌بایست کاشته شود، مراقبت شود، برداشت شود، انبار شود و دست‌آخر به فروش برسد. حصارها، دیوارها و سیستم‌های آبیاری برپا شد. برای مراقبت از آن‌ها تشکیلات نظامی پایه‌گذاری و تقویت شد تا کنترل اوضاع را در دست بگیرد. در راستای تحکیم نهاد مالکیت خصوصی، برای نخستین بار در تاریخ گونه‌ی ما قطعیت پدری^۸ اهمیتی تعیین‌کننده یافت.

با این وجود، روایت مرسوم در روان‌شناسی تکاملی مصرانه می‌گوید: «قطعیت پدری همیشه بیشترین اهمیت را برای گونه‌ی ما داشته است. اینکه ما زندگی جنسی‌مان را حول قطعیت پدری سازماندهی کرده‌ایم، چیزی است که از سوی ژن‌هایمان به ما دیکته شده است.» اگر این چنین است، پس چرا شواهد ثبت‌شده در رشته‌ی انسان‌شناسی مملو از نمونه‌هایی از جوامعی است که در آن‌ها قطعیت پدری چیزی کم‌اهمیت یا بی‌اهمیت محسوب می‌شود و مردان هیچ نگرانی در مورد وفاداری جنسی زنان ندارند؟

¹ The origins of farming

² Steven Mithen

³ Magna Carta: فرمان کبیر یا فرمان آزادی صادره از طرف «جان» پادشاه انگلیس در سال ۱۲۱۵ - مترجم

⁴ Timothy Taylor

⁵ The Prehistory of Sex

⁶ complementarity

⁷ homophobic

⁸ Paternity certainty: به طور خلاصه، اطمینان پدر نسبت به اینکه نوزاد متولد شده متعلق به اوست و جفت جنسی‌اش از

فرد دیگری باردار نشده است. - مترجم

سرشت جنسی انسان: فراز و نشیب روابط جنسی از ماقبل تاریخ تا امروز ۲۲

در ادامه به این نمونه‌ها خواهیم پرداخت، اما پیش از آن اجازه دهید سفر کوتاهی به یوکاتان^۱ داشته باشیم.

^۱ Yucatan: سی و یکمین ایالت کشور مکزیک است و در شبه جزیره یوکاتان قرار دارد. - مترجم

فصل اول

یوکاتان را از یاد نبرید!

کارکردِ تخیل، عجیب و غریب ساختن چیزهای حل شده نیست،

بلکه حل کردن چیزهای عجیب و غریب است.

جی. کی. چستر تون^۱

آلامو^۲ را فراموش کن. یوکاتان درس‌های مفیدتری دارد.

اوایل پاییز ۱۵۱۹ بود. هرنان کورتس^۳ و سربازانش وارد سواحل مکزیکی شدند. کورتس به سربازانش دستور داد یکی از بومیان را بر روی عرشه‌ی کشتی بیاورند تا از او پرسد نام این مکان مرموزی که یافته‌اند چیست. فرد بومی پاسخ داد «ما کوبا فان»^۴، که معادل اسپانیایی واژه‌ی یوکاتان است. همین کافی بود. کورتس اعلام کرد از امروز من مالک یوکاتان هستم، یوکاتان و تمام زرها و طلاهایش متعلق به پادشاه و ملکه‌ی اسپانیاست و الی آخر. چهار و نیم قرن بعد در دهه‌ی ۱۹۷۰، زبان‌شناسان گویش‌های مایاهای کهن را مورد مطالعه قرار داده و دریافتند که «ما کوبا فان» معادل عبارت «نمی‌فهمم چی می‌گی» است.^[۱]

این قبیل اشتباهات به همین جا ختم نمی‌شود. تقریباً همه‌ی ما در این دام گرفتاریم. برخی از دانشمندان علاوه بر سال‌ها آموزش، هنگامی که دست به مشاهده می‌زنند به راحتی سوگیری‌ها و پیش‌داوری‌های خود را به موضوع مورد نظر نسبت می‌دهند. آنچه که دانشمندان را به اشتباه می‌اندازد همان خطای شناختی است که در اکثر ما وجود دارد: قطعی دانستن چیزی که گمان می‌کنیم آن را می‌دانیم. در حالی که نقشه را غلط

^۱ G. K. Chesterton

^۲ نبرد آلامو (Alamo) نبردی بود بین قوای تگزاسی و ژنرال «آنتونیو لوپز سانتا آنا»ی مکزیکی که در ۱۸۳۶ رخ داد و منجر به شکست قوای تگزاس گردید. این نبرد که در ایستگاه مبلغان آلامو در شهر سن آنتونیو در تگزاس آمریکا رخ داد، به محاصره‌ی قوای تگزاسی انجامید و نهایتاً تمامی ۲۵۰ تگزاسی در این نبرد جان خود را از دست دادند. امروزه سالی دو و نیم میلیون نفر از قلعه‌ی آلامو (محل نبرد آلامو) بازدید می‌کنند و شعار زیر را به یاد می‌آورند که پس از واقعه‌ی آلامو در آمریکا شهرت یافت: «آلامو را از یاد نبرید!» - مترجم

^۳ Hernán Cortés

^۴ Ma c'ubah than

خوانده‌ایم با قطعیت می‌گوییم که می‌دانیم در کدام نقطه ایستاده‌ایم. علاوه بر وجود شواهدی مغایر با نگرش‌مان، اکثر ما تمایل داریم که از معیارهای منطبق با سلیقه‌مان پیروی کنیم اما سلیقه نمی‌تواند راهنمای قابل‌اعتنایی باشد. در ادامه به توضیح این موضوع می‌پردازیم.

شما همان چیزی هستید که می‌خورید

برای مثال، غذا را در نظر بگیرید. همه‌ی ما تصور می‌کنیم که علاقه یا نفرت‌مان نسبت به یک خوراک یا ماده‌ی غذایی به ماهیت آن برمی‌گردد، حال آنکه این صرفاً نوعی واکنش قراردادی‌ست که از سوی فرهنگ جامعه معین شده است. فرض کنید شدت گرسنگی موجب شود پیش از آن که دل و جرأت خود را بسنجید، حشره‌ای را که در دل شب پرواز می‌کند بگیرید و در دهان‌تان بگذارید. حشره زیر دندان‌هایتان بال می‌زند، خرت خرت می‌کند و شیرهای آن خارج می‌شود. می‌توانید با نوشیدن قدری آبجو به بلعیدن آن کمک کنید. احتمالاً چنین فرضی برایتان تهوع‌آور است. نظرتان راجع به یک بشقاب مغز گوسفند چیست؟ توله سگ سرخ‌شده با عصاره‌ی گوشت چه‌طور؟ آیا ما می‌توانیم اشتهای شما را با گوش‌های گراز یا سر میگو باز کنیم؟ شاید هم با یک مرغ‌آوازخوان^۱ کاملاً سرخ‌شده که بتوانید استخوان‌ها، منقار و تمام اندام‌هایش را بجوید؟ با جیرجیرک‌های سرخ‌شده در ماهی‌تابه موافقید؟

اگر گوشت بره لذیذ است، خوردن مغز بره چه مانعی دارد؟ چرا خوردن کتف، ران و شکم گراز بی‌نهایت دل‌چسب بوده اما خوردن گوش‌ها، خرطوم و پاچه‌هایش مشمزکننده است؟ چگونه است که خوردن خرچنگ را بسیار متفاوت از خوردن ملخ می‌دانیم؟ در واقع باید پرسید، چه کسی لذیذبودن را از مشمزکننده بودن تمیز می‌دهد و استدلالش چیست؟ در چه مواردی فرد استثنا قائل می‌شود؟ سوسیس‌ها یا هات‌داگ‌ها جزء استثنائات برخی افراد محسوب می‌شوند زیرا آنان با وجود بی‌میلی به گوشت گراز، چیزی را می‌خورند که از بقایای چرخ‌شده‌ی گوشت گراز و روده‌های آن تولید شده است! شاید فکر می‌کنید در همه جای دنیا گوشت خوک را فقط با تخم‌مرغ می‌خورند، مثل ترکیب خلال سیب‌زمینی و سس گوجه‌فرنگی یا ترکیب نمک و فلفل. اما این چنین نیست. ترکیب گوشت خوک و تخم‌مرغ برای صبحانه، تنها در حدود ۱۰۰ سال پیش توسط یک آژانس تبلیغاتی و برای افزایش فروش گوشت خوک باب شد. هلندی‌ها نیز خلال‌های سیب‌زمینی‌شان را با سس مایونز می‌خورند نه با سس گوجه‌فرنگی.

گمان می‌کنید خوردن حشرات بی‌چون‌وچرا مشمزکننده است؟ شاید برایتان جالب باشد بدانید که ۱۰۰ گرم جیرجیرک بدون آب حاوی ۱۵۵۰ میلی‌گرم آهن، ۳۴۰ میلی‌گرم کلسیم و ۲۵ میلی‌گرم روی است - سه ماده‌ی معدنی که غالباً در عادات غذایی ما کمتر به چشم می‌خورد. اگر استخوان‌بندی، شاخک‌ها و شکل

¹ songbird

سرشت جنسی انسان: فراز و نشیب روابط جنسی از ماقبل تاریخ تا امروز ۲۵

پای حشرات حالتان را به هم می‌زند بهتر است در خوردن میگو و خرچنگ دریایی هم تجدیدنظر کنید، چون همه آنها جزء خانواده‌ی بندپایان هستند و از زنده‌ترین چیزهای موجود در کف اقیانوس‌ها تغذیه می‌کنند. در هر صورت اگر در آمریکا زندگی می‌کنید، ممکن است همین حالا نیز بخش‌های چسبنده‌ای از یک حشره لای دندان‌هایتان باشد؛ چون وزارت غذا و داروی آمریکا می‌گوید بازرسانش نسبت به وجود اندام‌های حشرات در فلفل سیاه بی‌اعتنا نیستند مگر اینکه میزان آن به‌طور میانگین بیش از ۴۷۵ مورد در هر ۵۰ گرم باشد.^[۲] مطالعه‌ای در دانشگاه آهایو تخمین می‌زند که آمریکایی‌ها (بی‌آنکه بدانند) به‌طور متوسط سالانه بین یک تا دو پوند حشره می‌خورند.

سیاره‌ی گرسنه: آنچه که جهان می‌خورد

«طعم کرم سفید مثل طعم نیمرو با لایه‌ای از پنیر موتزارلاست که با

ورقه‌هایی از نان مخصوص سرو شده است... باید لذت برد.»

پیتر مندل و فیت دی‌آلوسیو^۱

نخستین مسافران بریتانیایی که از استرالیا دیدن کردند، گزارش دادند که بومیان آنجا در رنج و بدبختی ناشی



از قحطی شدید به سر می‌برند اما مثل اکثر شکارگر-گردآورندگان تمایلی به کشاورزی ندارند. در عین حال، به‌زده بودند که علیرغم این قحطی بومیان لاغر به نظر نمی‌رسند. در واقع، این بومیان بودند که بریتانیایی‌ها را موجوداتی نسبتاً چاق و تنبل تلقی می‌کردند. با این وجود، بریتانیایی‌ها یقین داشتند که بومیان در حال مردن از قحطی هستند. چرا؟ چون می‌دیدند که بومیان به ناچار رو به خوردن حشره‌ها، کرم‌های درختی و موش‌های صحرایی آورده‌اند - جانورانی که مطمئناً هیچ‌کس جز در شرایط قحطی آن‌ها را نخواهد خورد. اینکه این برنامه‌ی غذایی مغذی بود، به‌فوق یافت می‌شد و می‌توانست طعمی همانند «نیمرو با لایه‌ای از پنیر موتزارلا» داشته باشد، هرگز به ذهن بریتانیایی‌هایی که بی‌شک دلتنگ دل‌وجگر و

¹ Peter Menzel & Faith D'aluisio

خامه‌ی پرچرب وطن‌شان بودند خطور نمی‌کرد.

طبیعی یا غیرطبیعی دانستن یک چیز به معنای این نیست که آن چیز ذاتاً طبیعی یا غیرطبیعی است، بلکه این یک سلیقه‌ی فرهنگی‌ست. هر یک از عادات غذایی که در بالا به آن اشاره شد، در برخی نقاط دنیا - در بین اقوامی که تغذیه متفاوتی با شما دارند- لذت‌بخش محسوب می‌شود. بنابراین هنگامی که در مورد تجربیات عاطفی، شخصی و زیستی‌ای مانند خوردن یا سکس صحبت می‌کنیم، نباید فراموش کنیم که دست‌بلند فرهنگ به عمق نگرش‌های ما دسترسی و نفوذ دارد. ما در اکثر اوقات این نفوذ و تأثیر را حس نمی‌کنیم، اما باید بدانیم که هر فرهنگی اعضایش را به این باور می‌رساند که برخی چیزها ذاتاً درست و برخی دیگر ذاتاً نادرست هستند.

همانند آن مسافران بریتانیایی، ما نیز تحت تأثیر باورهای فرهنگی‌مان از طبیعی و نرمال بودن پدیده‌ها هستیم. هر یک از ما عضو یک قبیله یا واحد اجتماعی هستیم که به واسطه‌ی فرهنگ، خانواده، مذهب، طبقه‌ی اجتماعی، آموزش، حرفه یا هر معیار دیگری به یکدیگر پیوند خورده‌ایم. نخستین گام در راه تمیزدادن یک مقوله‌ی فرهنگی از یک مقوله‌ی زیستی، چیزی‌ست که اسطوره‌شناس جوزف کمپل^۱ آن را اصطلاحاً *قبیله‌زدایی*^۲ می‌نامد. ما باید قبایل یا گروه‌های اجتماعی مختلف را به رسمیت بشناسیم و خودمان را از فرضیات نسنجیده‌ای که اشتباهاً *جهان‌شمول* می‌انگاریم رها سازیم.

صاحبان قدرت در جامعه، ما را متقاعد کرده‌اند که حسات جنسی نسبت به شریک عاطفی - جنسی، امری طبیعی و ناشی از سرشت زیستی ماست. متخصصان نیز بر این باورند که زنان برای آنکه نسبت به فردی دیگر احساس صمیمیت جنسی کنند، نیازمند تعهد هستند زیرا «این جزء ذات و سرشت آن‌هاست». برخی از برجسته‌ترین روان‌شناسان تکاملی مصرانه و با قطعیت می‌گویند که ما ذاتاً گونه‌ای هستیم دارای حسادت جنسی، حس مالکیت، آدمکش و فریب‌کار که به زور و زحمت بر ذات خبیث‌مان فائق آمده و با تمکین به قوانین متمدنانه، خود را حفظ کرده‌ایم. در پاسخ باید بگوییم که در این شکی نیست که اشتیاق و نفرت نهفته در سرشت حیوانی ما عمیق‌تر از تأثیرات فرهنگی‌ست. نویسندگان این کتاب نیز معتقد نیستند که انسان‌ها با لوح سفید^۳ متولد می‌شوند و در انتظار تعلیمات محیطی - فرهنگی می‌نشینند. اما بحث ما این است که تکیه بر احساسات و سلیقه‌ها، دستورالعمل مطمئنی برای تمیزدادن «واقعیت زیستی» از «تأثیرات فرهنگی» نیست.

اگر بیشتر کتابی‌هایی را که درباره‌ی سرشت انسان نوشته شده‌اند ورق بزنید، با عباراتی مثل *مردان شیطان‌صفت*، *ژن‌های خبیث*، *جوامع بیمار*، *جنگ و وحشی‌گری پیش از تمدن*، *نزاع‌های پی‌درپی*، *نیمه‌ی پلید انسان* و *قاتل همسایه* مواجه خواهید شد. در یک کلام، با چنین نگاهی به انسان و جامعه خوش‌شانس

^۱ Joseph Campbell

^۲ *detribalization*

^۳ blank slates

خواهید بود اگر از این همه بلا در زندگی جان سالم به در برید! با این حال، آیا داده‌های علمی نیز وجود این شالاپ و شلوپ خون را تأیید می‌کنند؟ یا اینکه این ادعاها صرفاً منعکس‌کننده‌ی حدسیات معاصر درباره‌ی گذشته‌های دور است؟

ما در فصل‌های بعد این موضوع و سایر جنبه‌های رفتار اجتماعی را مجدداً مورد بررسی قرار خواهیم داد تا از این رهگذر به نگرشی متفاوت راجع به گذشته‌های دورمان دست یابیم. به‌علاوه، نشان خواهیم داد که چرا بسیاری از داده‌هایی که تاکنون درباره‌ی میل جنسی انسان دریافت کرده‌ایم - به‌ویژه آنهایی که توسط برخی روان‌شناسان تکاملی ارائه شده‌اند - نادرست بوده و بر پایه‌ی فرضیات منسوخ‌ی بنا شده‌اند که ریشه‌هایش به داروین و پیش از او باز می‌گردد. بسیاری از دانشمندان کنونی، با نادیده گرفتن شواهد علمی و پافشاری بر پیش‌فرض‌هایشان، سخت در تلاش‌اند تا پازلی را که اشتباه چیده‌اند تکمیل کنند. بدین ترتیب، به جای آنکه اجازه دهند تکه‌های اشتباه پازل فرو بریزد، بر تصورات خود از آنچه که فکر می‌کنند میل جنسی انسان باید باشد مهر تأیید می‌زنند - تصوراتی که زائیده‌ی فرهنگ جامعه است.

شاید از نظر شما الگوی ما درباره‌ی تمایلات جنسی انسان نابخردانه، شهوت‌پرستانه، توهین‌آمیز، شرم‌آور، جذاب، مأیوس‌کننده، روشن‌گرانه یا بدیهی قلمداد شود. در هر حال، امیدواریم با مطالب راحت برخورد کرده و تا انتهای کتاب به خواندن ادامه دهید، هرچند که بی‌تردید برخی از خوانندگان کتاب واکنشی از سر احساس به الگوی «شرم‌آور» ما از تمایلات جنسی انسان نشان خواهند داد. از طرف دیگر، بی‌گمان تبیین‌های ما مورد تمسخر کسانی خواهد بود که از خاکریز «روایت مرسوم در روان‌شناسی تکاملی» به ما حمله کرده و فریاد خواهند زد که «آلمو را از یاد نبرید!». اما همان‌طور که داستان ابتدای فصل خاستگاه فرضیات نابجا، حدس و گمان‌های زیان‌بار و نتیجه‌گیری‌های نادرست را نشان داد، توصیه ما به آنان این است که «آلمو را فراموش کنید و یوکاتان را همواره به یاد داشته باشید».

فصل دوم

آنچه که داروین در مورد تمایلات جنسی نمی دانست

«ما در اینجا دل نگران بیم‌ها و امیدها نیستیم، تنها نگاه‌مان به حقایق

است تا به قدری که خردمان اجازه می‌دهد آن‌ها را کشف کنیم.»

چارلز داروین، تبار انسان

برگ درخت انجیر می‌تواند خیلی از چیزها را پنهان کند، اما نعوذ انسان جزء آن چیزها نیست. روایت مرسوم روان‌شناسی تکاملی درباره‌ی سرشت تمایلات جنسی انسان، بر آن است تا نشان دهد که انسان ذاتاً گونه‌ای فریب‌کار و تقریباً بی‌میل به تک‌همسری جنسی است. براساس این باور غلط که بارها نیز بر آن تاکید شده، مردان و زنان دگرجنس‌گرا به دلیل برنامه‌ریزی ژنتیکی متضادشان در یک جنگ متقابل قرار دارند. کل این جنگ (همان‌طور که پیش‌تر گفتیم) ریشه در برنامه‌ی ژنتیکی اولیه‌ی مردان و زنان دارد: مردان برآنند تا اسپرم‌های فراوان اما کم‌ارزش خود را با ماده‌های بی‌شماری تجربه کنند (همچنان که تلاش می‌کنند به‌منظور افزایش قطعیت پدریشان، شریک یا شریک‌های عاطفی - جنسی‌شان را تحت کنترل خود درآورند). از سوی دیگر، زنان سعی می‌کنند تخمک‌های محدود و به لحاظ متابولیکی باارزش خود را از گزند عشقبازی‌های زودگذر دور نگه دارند. با این حال آن زمان که به یک حامی یا شوهر مقید شدند، در هنگام تخمک‌گذاری سعی می‌کنند تا از روابط پنهانی و «نامشروع» با مردانی که از برتری ژنتیکی آشکاری نسبت به شوهرشان برخوردار هستند، استفاده کنند.

زیست‌شناس جان روگاردن^۱ خاطر نشان می‌سازد که این تصویر، نسبت به آنچه که داروین در ۱۵۰ سال پیش ارائه کرد، تغییر ناچیزی کرده است. او می‌نویسد: «روایت داروینی از نقش‌های جنسی چندان ماهرانه نیست.... با این وجود، این روایت توسط واژگان تخصصی زیست‌شناسی معاصر مجدداً فرمول‌بندی شده و به عنوان یک واقعیت علمی مسلم در نظر گرفته می‌شود... تصویری که انتخاب جنسی از سرشت گونه‌ی ما ارائه می‌دهد بر ستیز میان دو جنس، فریب‌کاری و مخازن ژنی {حاصل از آمیزش‌های} ناپاک^۲ تاکید دارد.»^[۱]

^۱ Joan Roughgarden

^۲ dirty

شاید هیچ‌کس به روشنی مقاله‌نویس امی آلکون^۱ این باور غلط و مرسوم را توضیح نداده باشد: «در عصر حاضر واقعاً نگاه‌های بسیار بدی به یک مادر مجرد وجود دارد، اما این چیزیست که احتمالاً ۱/۸ میلیون سال قبل در دشت‌های بی‌درخت رخ داد. آن دسته از زنان اجدادی ما که موفق شدند زن‌هایشان را به ما انتقال دهند، آنهایی بودند که تصمیم گرفتند تحت پوشش یک نر به عنوان پدر بچه‌هایشان قرار گرفته و از نرهای گستاخ دوری کنند. مردان دستور ژنتیکی متفاوتی داشتند و در روند تکامل زیستی آموختند به زنانی توجه کنند که از تلاش برای انجام کارهای پرمخاطره و ماجراجویی دست کشیده‌اند.^[۲] ملاحظه می‌کنید که چه چیزهایی شایسته و برآورنده تلقی می‌شود: آسیب‌پذیری‌های مادری، تفکیک پدران از نرهای گستاخ، سرمایه‌گذاری والدینی، حسادت جنسی و معیار جنسی دوگانه^۲.

شاید بهترین نقطه برای آغاز یک ارزیابی مجدد از موضع خصمانه‌ی انسان معاصر نسبت به تمایلات جنسی، خود چارلز داروین باشد. کار درخشان داروین، سهواً پوشش علمی سفت‌وسختی را بر آن چیزی کشید که اساساً یک سوگیری علیه شورجنسی است. علیرغم نبوغش، آنچه که داروین در مورد تمایلات جنسی نمی‌دانست، می‌تواند کتاب‌های زیادی را پر کند. کتاب حاضر یکی از آنهاست.

کتاب منشأ انواع^۳ در ۱۸۵۹ منتشر شد، یعنی زمانی که دانش اندکی درباره‌ی زندگی انسان در پیش از عهد باستان وجود داشت. تا پیش از داروین، دوران ماقبل تاریخ^۴ همچون لوح سفیدی قلمداد می‌شد که نظریه‌پردازان می‌توانستند صرفاً با توسل به حدس و گمان‌هایشان هر آنچه را که می‌خواستند به آن نسبت دهند. تا اینکه داروین و دیگران شروع به کنار زدن آموزه‌های مذهبی و جستجوی واقعیات علمی کردند - منظور آن دسته از آموزه‌های مذهبی است که مطالعه‌ی گذشته‌های دور را دچار محدودیت کرده بود. مطالعه‌ی نخستین‌ها در ابتدای راه خود بود. داده‌های علمی که داروین ارائه کرد پیش‌تر هرگز به آنها توجه نشده بود؛ از این‌رو، تعجبی ندارد که این متفکر بزرگ - به نوبه‌ی خود - توانست نقاط تاریک این موضوع را روشن کند.^[۳] برای مثال، مطرح شدن نظریات داروین و تقابل آن با توصیف مشهور توماس هابز^۵ از زندگی انسان ماقبل تاریخ (که طی آن ویژگی‌هایی همچون انزوا، فقر، کثیفی، پستی، حیوان‌صفتی و... را به

^۱ Amy Alkon

^۲ معیاری که براساس آنان مردان می‌توانند در امور جنسی بی‌قید و آزاد باشند اما زنان خیر. - مترجم

^۳ on the origin of species

^۴ منظور ما حدود ۲۰۰ هزار سال قبل یا چیزی در همان حدود است، یعنی دوره‌ای که موجودات انسانی از نظر آناتومیکی مثل انسان‌های امروزی بودند با این تفاوت که کشاورزی نمی‌کردند و قادر به نوشتن نیز نبودند. - نویسنده

^۵ Thomas Hobbes

انسان ماقبل تاریخ نسبت می‌دهد)، باعث شد تا فرضیات اشتباه هابز - که در میان نظریات کنونی پیرامون تمایلات جنسی انسان نیز وجود دارد - کنار گذاشته شود.

تصور اکثر ما از زندگی انسان در ماقبل تاریخ، همان تصویر کلیشه‌ای از موجودی غارنشین است که موهای کثیفش بر صورتش ریخته شده و گُرزی را در دست دارد. همان‌طور که در ادامه خواهیم دید، این تصویر از زندگی انسان در ماقبل تاریخ با تمام جزئیاتِ هابزی‌اش اشتباه است. گرچه داروین فرضیات توماس هابز را کنار گذاشت، برای فرمول‌بندی فرضیاتش از نظریه‌های تأییدنشده‌ی توماس مالتوس درباره‌ی ماقبل تاریخ استفاده کرد. همین عامل او را به سمت برآوردهای نادقیق و مبالغه‌آمیز از رنج انسان اولیه سوق داد (در نتیجه داروین برتری نسبی‌ای را برای زندگی دوره‌ی ویکتوریایی^۱ قائل شد). این کج‌فهمی‌های بنیادین در بسیاری از تبیین‌های تکاملی معاصر نیز پابرجا مانده است.

مسلماً داروین پایه‌گذار روایتی نبود که مدعی ست نرها سرکش و شهوت‌ران هستند و ماده‌ها از بین آنان دست به انتخاب می‌زنند؛ با این حال او نیز سعی داشت تا این فرضیه را «طبیعی» و گریزناپذیر جلوه دهد. از این رو نوشت: «زنان... با کمترین استثناء، در مقایسه با مردان اشتیاق و علاقه‌ی کمتری به فعالیت جنسی دارند... نیاز دارند که به آنان اظهار عشق و علاقه شود... کمرو هستند و در غالب اوقات به نظر می‌رسد به زمان بیشتری نیاز دارند تا بتوانند از یک مرد جدا شوند». بر خلاف این گفته، ما در این کتاب نشان خواهیم داد در حالی که سکوت و کم‌حرفی ماده‌ها (زنان) یکی از ویژگی‌های کلیدی بسیاری از نظام‌های جفت‌گیری پستانداران است، این ویژگی کاربرد خاصی برای موجودات انسانی و به همان شکل برای نخستین‌هایی که نزدیک‌ترین خویشاوندی را با ما دارند، ندارد.

به دلیل آزادی جنسی‌ای که داروین در دنیای اطرافش می‌دید، در سرگشتگی از اینکه آیا انسان‌های اولیه هم چندهمسر بوده‌اند یا نه، نوشت: «با توجه به اینکه عادات اجتماعی مرد همواره به همین شکل کنونی بوده است و اکثر موجودات وحشی چندهمسر بوده‌اند، محتمل‌ترین نگرش این است که مردان کهن از ابتدا در جوامع کوچکی می‌زیستند که هر یک از آنان می‌توانستند به میزان توان حمایتی خود جفت جنسی داشته باشند. این امر حسادت جنسی آنان به یکدیگر را برمی‌انگیخت [تاکید از نویسندگان است].»^[۴]

روانشناس تکاملی استیون پینکر^۲ نیز که ظاهراً عبارت «عادات اجتماعی مرد همواره به همین شکل کنونی بوده است» را (حتی با علم به دانش ناکافی داروین) پذیرفته است، در اظهارات بی‌پرده‌اش می‌گوید: «در تمام جوامع سکس دست‌کم تا حدودی کثیف قلمداد می‌شود. به همین خاطر در خلوت انجام می‌شود، به شکل وسواس فکری درمی‌آید، به واسطه‌ی سنت‌ها و تابوها کنترل می‌شود، موجبات بدنامی افراد را فراهم

^۱ به دوره‌ی سلطنت ملکه ویکتوریا در بریتانیا (۱۸۳۷-۱۹۰۱) گفته می‌شود که همزمان با رواج سنت‌گرایی و اخلاق‌گرایی سخت و انعطاف‌ناپذیر بود (درآمدی بر انسان‌شناسی، کلود ریویر، ناصر فکوهی، نشر نی، ص. ۵۵). - مترجم

^۲ Steven Pinker

نموده و موجب طغیان حسادت جنسی می‌شود.^[۵] ما در این کتاب نشان خواهیم داد که، گرچه به‌راستی سکس «از طریق سنت‌ها و تابوها کنترل می‌شود»، استثناهای متعددی برخلاف گفته‌های پینکر وجود دارد. مثل اکثر ما، داروین نیز تجربه‌های شخصی - یا تجربه‌های شکست‌خورده‌اش - را در داخل فرضیه‌هایش گنجانده و به زندگی همه‌ی انسان‌ها تعمیم داد. جان فولز^۱ در کتاب *زن وکیل فرانسوی*^۲ صحنه‌ای از ریاکاری جنسی را ترسیم می‌کند که دارای ویژگی‌های دنیای داروین است. فولز در توصیف انگلستان قرن نوزدهم می‌نویسد: «عصری که در آن زن مقدس بود؛ و در عین حال شما می‌توانستید با چند پوند یک دختر سیزده ساله بخرید - اگر هم تنها برای یک یا دو ساعت او را لازم داشتید چند شلینگ کفایت می‌کرد... بدن زن هرگز به اندازه‌ی آن دوران از نگاه‌ها پنهان نمانده بود؛ حال آنکه توانایی‌های هر مجسمه‌سازی را بر اساس تبحرش در حکاکی زنان برهنه می‌سنجیدند... عموماً مدعی بودند که زنان چیزی به نام ارگاسم ندارند؛ با این وجود هر تن‌فروش جنسی آموزش دیده بود تا وانمود کند که به ارگاسم می‌رسد.»^[۶]

اگرچه نظریات زیگموند فروید دچار لغزش‌ها و اشتباهاتی بود، وی به درستی فهمیده بود که تمدن ما عمدتاً به‌واسطه‌ی سرکوب، انباشت و هدایت شورجنسی (لیبیدو) به مسیری دیگر بنا شده است. در زمینه‌ی *حفاظت از پاک‌ی جسم و ذهن در دوره‌ی ویکتوریایی*، والتر هوگتون^۳ در اثر خود *کالبد ویکتوریایی ذهن*^۴ می‌گوید: «پسران آموخته بودند تا نگاهی آمیخته با ترس و احترام به زنان داشته باشند. آنان زنان زیبا (خواهر، مادر و همسرشان) را بیش از آنکه موجوداتی انسانی بدانند فرشتگانی آسمانی تجسم می‌کردند - تصویری که نه تنها عشق را از سکس جدا می‌کند، بلکه عشق و پاک‌ی پیش از ازدواج را مقدس و قابل ستایش می‌داند.»^[۷] از سوی دیگر، مردان زمانی که از ستایش پاک‌ی خواهران، مادران، دختران و همسران‌شان خسته می‌شدند، عطش جنسی‌شان را با استفاده از تن‌فروشان جنسی ارضا می‌کردند و در عین حال وجود تن‌فروشان جنسی را تهدیدی برای ثبات خانوادگی و اجتماعی زنان *پاک/من* می‌دانستند. فیلسوف قرن نوزدهم آرتور شوپنهاور بر پایه‌ی مشاهداتش می‌گوید: «فقط در لندن ۸۰ هزار تن‌فروش وجود دارد؛ آیا آنها قربانیان قربانگاه تک‌همسری نیستند؟»^[۸]

قطعاً چارلز داروین بی‌تأثیر از شهوت‌هراسی^۵ عصر خودش نبوده است. در واقع او به شکل ویژه‌ای تحت تأثیر فضای آن دوره و نیز آوازه و «بی‌شرمی» پدربزرگش اراسموس داروین^۶ قرار داشته که از طریق برقراری روابط جنسی خارج از ازدواج با زنان مختلف، بچه‌دار شدن از آنها و حتی اشاره‌های بی‌پرده به آیین‌های سکس گروهی در اشعارش، به سنت‌های جنسی روزگار خویش دهن‌کجی کرده بود.^[۹] ضمن آنکه

¹ John Fowles

² The French Lieutenant's Woman

³ Walter Houghton

⁴ The Victorian Frame of Mind

⁵ erotophobia

⁶ Erasmus Darwin

مرگ مادر داروین در حالی که او ۸ سال بیشتر نداشت، حس او به زنان به مثابه فرشتگانی معلق در هوا با امیال زمینی را تشدید کرده بود.

جان بالبی^۱ روان‌پزشکی که زندگی داروین را به‌طور گسترده‌ای مورد بررسی و تحلیل قرار داده است، کودکی داروین را همراه با اضطراب، افسردگی، سردردهای مزمن، سرگیجه، حالت تهوع، استفراغ و گریه‌های هیستریک ناشی از جدایی و فقدان مادر توصیف می‌کند. بالبی برای حمایت از تفسیر خود به بازخوانی نامه‌ای می‌پردازد که داروین در بزرگسالی به پسرعمویش (که همسرش فوت کرده بود) نوشته است: «هرگز در زندگی‌ام خویشاوند نزدیکی را از دست نداده‌ام»... بالبی می‌گوید ظاهراً داروین خاطرات مرگ مادرش را سرکوب کرده است. در ادامه‌ی نامه می‌نویسد... «و به جرأت می‌گویم که نمی‌توانم سنگینی غمی چنین جانکاه را که شما در آن قرار دارید، تصور کنم.» شاهد دیگری که بر این ضربه‌ی روانی گواهی می‌دهد، نوه‌ی داروین است. او با بازگویی خاطراتش می‌نویسد: «وقتی دور هم جمع می‌شدیم تا بازی کلمات را انجام بدهیم، اگر کسی در خلال بازی حرف M را به ابتدای کلمه‌ی Other می‌افزود (Mother - مادر) داروین دست‌پاچه می‌شد. او پیش از آنکه بخواهد کلمه را به زبان آورد، کلی به آن خیره می‌شد - آنقدر که بقیه را کلافه می‌کرد.»^[۱۰]

ظاهراً بی‌زاری (و وسواس ذهنی) مفرط دوره‌ی ویکتوریایی نسبت به تمایلات جنسی، در دختر بزرگ داروین هنریتا^۲ نیز ریشه دوانده بود. او که آثار پدرش را ویرایش می‌کرده است، با مدادی آبی بر روی جملاتی که نامناسب می‌دانسته خط کشیده است. برای مثال، در بیوگرافی که چارلز داروین از پدر بزرگ آزاداندیش خویش آورده است، هنریتا اشاره‌ی داروین به «عشق‌های آتشین اراسموس به زنان» را قلم گرفته است. او همچنین عبارت‌ها و جملات اهانت‌آمیز را از کتاب *تبار انسان* و بیوگرافی که داروین از زندگی‌اش نوشته است، حذف کرده است.



هنریتا عزم خود را جزم کرده بود تا تنها به حذف واژه‌ها و عبارت‌هایی که رنگ و بوی جنسی داشتند، اکتفا نکند. او دشمنی عجیب و غریبی با قارچ‌های *فالوس راونلی*^۳ داشت که هنوز هم در بیشه‌های اطراف خانه‌ی داروین می‌رویدند. ظاهراً شباهت این نوع قارچ با آلت جنسی مردان دلیل بی‌زاری هنریتا از آنها بوده است. همان‌طور که خواهرزاده‌ی هنریتا سال‌ها بعد یادآور شد: «عمه هنریتا... سبد و چوب‌دستی نوک‌تیزی را برمی‌داشت و لباس و دستکش‌های ویژه‌ی شکار می‌پوشید» و شروع به جستجوی این قارچ‌ها می‌کرد. در پایان روز، عمه هنریتا «لباس، دستکش

¹ John Bowlby

² Henrietta

³ phallus ravenelii

و سبد استفاده شده را به مخفیانه‌ترین شکل ممکن به اتاق نشیمن برده و به دور از چشم زنان جوان خدمتکارش می‌سوزاند.»^[۱۱]

امیدواریم دچار سوءتفاهم نشوید. داروین دانش فراوانی داشت و شایسته‌ی جایگاهی در معبد متفکران بزرگ است. او نابغه‌ی بزرگی بود و ما هم احترام بی‌پایانی برای او قائل هستیم. با این وجود مثل اغلب نابغه‌های مذکر، دانش و شناخت‌اش در مورد زنان بسیار ناچیز بود و این باعث شده بود تا در زمینه‌ی رفتار جنسی انسان بیشتر در سایه‌ی حدس و گمان‌هایش پیشروی کند. گویا تجربه‌ی جنسی‌اش به همسرش اما وجود محدود شده بود. طی سفرهای دریایی‌ای که با کشتی بیگل به گوشه‌وکنار جهان داشت، ظاهراً طبیعت‌شناس جوان ما هرگز مثل بسیاری از دریانوردان آن دوران، در جستجوی لذت‌های جنسی به سواحل دریاها نمی‌رفت. داروین بسیار پرهیزکارتر از آن بود که دست به چنین اعمالی بزند. رویکرد انجیلی او به چنین موضوعاتی - حتی پیش از آنکه زن خاصی را به همسری برگزیند- در التزام محتاطانه‌اش به امر زناشویی و در لابه‌لای نوشته‌هایش مشهود است.^[۱۲]

عصر حَجَر سازی^۲ ماقبل تاریخ

عبارت «عادات اجتماعی مرد همواره به همین شکل کنونی بوده است» به هر دردی می‌خورد جز اینکه داده‌ی معتبری را برای فهم شرایط ماقبل تاریخ در اختیار ما قرار دهد. اگر بخواهیم با استناد به چنین داده‌هایی به جستجوی گذشته‌های دور پردازیم، بیش از آنکه به دیدی علمی برسیم به سمت خلق افسانه‌های خودتوجیه‌گر سوق داده می‌شویم.

امروزه واژه‌ی افسانه^۳ غالباً برای اشاره به موضوعات نادرست یا دروغین به کار می‌رود. اما چنین رویکردی، عمیق‌ترین کارکرد افسانه را معشوش می‌سازد که همانا یکپارچه‌سازی موضوعات به‌ظاهر بی‌ارتباط و ارائه‌ی آن‌ها در قالب یک داستان منسجم است. روان‌شناسان دیوید فاینشتاین و استنلی کریپنر^۴ می‌گویند: «افسانه‌پردازی همچون یک دستگاه بافندگی است که ما از طریق آن، مواد خام به دست آمده از تجربیات روزمره را به شکل یک داستان منسجم می‌بافیم.» اما این دستگاه بافندگی زمانی نیرنگ‌آلود می‌شود که ما در مورد تجربیات روزمره‌ی اجداد خود در ۲۰ یا ۳۰ هزار سال پیش دست به افسانه‌پردازی بزنیم. غالب اوقات ما سهواً تجارب کنونی خویش را در داخل تار و پود ماقبل تاریخ می‌بافیم. ما این پروژه‌ی عظیم نسبت‌دادن فرهنگ‌های کنونی به گذشته‌های دور را اصطلاحاً «عصر حَجَر سازی» می‌نامیم.^[۱۳] همان‌طور که شخصیت‌های کارتونی عصر حَجَر به‌ظاهر «یک خانواده‌ی عصر حجری متمدن» بودند، نظریه‌های علمی

¹ Emma Wedgwood

² Flintstonization

³ myth

⁴ David Feinstein and Stanley Krippner

معاصر در رابطه با دوران ماقبل تاریخ نیز غالباً به واسطه‌ی فرضیاتی که به ظاهر تصویر کاملی از آن دوران می‌دهند، تحریف شده است. فرضیاتی که می‌تواند ما را از مسیر دست‌یابی به واقعیت دور کند. پروژه‌ی عصرحجرسازی ماقبل تاریخ، حداقل سه پدربزرگ روشنفکر دارد: هابز، روسو و مالتوس. توماس هابز^۱ (۱۵۸۸-۱۶۷۹) فردی تنها و بی‌کس بود که وحشت‌زده از جنگ‌های زمانه‌ی خود، در پاریس پناهندگی گرفته بود. او زمانی عصرحجری شد که ابهاماتی را در مورد ماقبل تاریخ مطرح کرد و مصرانه اظهار داشت که زندگی بشر در ماقبل تاریخ نیز مثل اکنون با بدبختی همراه بوده است - زندگی‌ای که ویژگی‌های آن «انزوا، فقر، خباثت، حیوان‌صفتی و طول عمر کوتاه» بوده است. او شباهت بسیار زیادی بین ماقبل تاریخ و دنیای اطرافش در قرن هفدهم می‌دید. این نوع نگاه بعدها در یک چارچوب روان‌شناسانه‌ی بسیار متفاوت توسعه داده شد. ژان ژاک روسو^۲ (۱۷۱۲-۱۷۷۸) رنج و پلیدی جوامع اروپایی را می‌نگریست و گمان می‌برد که علت آن فساد سرشت انسان اولیه است. داستان‌های تعریف‌شده توسط مسافران ناآگاهی که به میان بومیان آمریکا می‌رفتند، به تخیلات او در این زمینه دامن می‌زد. نوسان این پاندول روشنفکری، منجر به آن شد که نگرش هابز چند دهه بعد تجدید حیات یافته و این بار از زبان توماس مالتوس^۳ (۱۷۶۶-۱۸۳۴) شنیده شود. مالتوس مدعی بود با قوانین ریاضی ثابت کرده است که فقر شدید انسان و استیصال ناشی از آن، موقعیتی‌ست که از ازل همراه انسان بوده است. به باور مالتوس، با محاسبه‌ی ریاضی‌وار تولیدمثل انسان‌ها درمی‌یابیم که فقر یک پدیده‌ی ذاتی و طبیعی‌ست. مادامی که جمعیت به‌طور «هندسی»^۴ افزایش می‌یابد، یعنی هر نسل نسبت به نسل قبل دو برابر می‌شود (۲، ۴، ۸، ۱۶، ۳۲، ...)، و کشاورزان تنها می‌توانند منابع غذایی را به‌طور «حسابی»^۵ افزایش دهند (۱، ۲، ۳، ۴، ...)، هرگز نمی‌تواند غذای کافی برای همگان وجود داشته باشد. بنابراین مالتوس نتیجه گرفت که فقر به همان اندازه‌ی پدیده‌هایی مثل باد و باران اجتناب‌ناپذیر است؛ کسی در این بین مقصر نیست؛ این مسیر و سرنوشت ازلی - ابدی بشر است. این نتیجه‌گیری کاملاً ثروتمندان و صاحبان قدرت را در جامعه شیرین می‌کرد، همان کسانی که مترصد فرصتی برای توجیه رنج و بدبختی فقرا به‌مثابه واقعیتی گریزناپذیر و ترویج ایده‌ی خوش‌اقبال بودن خودشان در دستیابی به ثروت و قدرت بودند.

کشف داروین در واقع هدیه‌ای بود از جانب دو توماس وحشت‌زده: توماس هابز و توماس مالتوس. با توصیف مبسوط (هر چند نادرست) هابز و مالتوس از سرشت انسان و شرایط زندگی انسان ماقبل تاریخ، زمینه‌ی فکری لازم برای تولد نظریه‌ی انتخاب طبیعی داروین فراهم شد. متأسفانه، فرضیات سراسر

^۱ Thomas Hobbes

^۲ Jean-Jacques Rousseau

^۳ Thomas Malthus

^۴ geometrically

^۵ arithmetically

عصر حجری آنان به طور کامل در تار و پود اندیشه‌ی داروین نشست و با سرسختی بسیار تا امروز پابرجا ماند.

تصویری که از ماقبل تاریخ در محافل علمی دنیا ترسیم شده است، غالباً رنگ و بوی افسانه‌ای به خود گرفته است. ما بر این باوریم که به طور کلی افسانه‌ی پذیرفته شده درباره‌ی خاستگاه و سرشت تمایلات جنسی انسان، نه تنها پشتوانه‌ای علمی ندارد بلکه تداوم این روایت غلط بسیار مخرب و ویرانگر خواهد بود. پذیرش این روایت غلط موجب تحریف درک و فهم ما از ظرفیت‌ها و نیازهایمان می‌شود. به تعبیری، تبلیغات کاذبی است برای لباسی که تقریباً اندازه‌ی تن هیچ‌کس نیست، با این حال همه گمان می‌کنیم که چاره‌ی دیگری نیست و باید آن را بخریم و بپوشیم. طی قرن‌ها، مراجع مذهبی این روایت غلط از سرشت انسان را ترویج کردند، در مورد خطر شیاطین سخن‌سرایی کردند، زنان را حيله‌گر و فریب‌کار معرفی کردند، کسب دانش در زمینه‌ی مسائل جنسی را حرام اعلام کرده و درد و رنج بشر را ازلی - ابدی دانستند. بعد از گذشت قرن‌ها، رویکرد مذکور این بار تحت لوای علم و آن هم در جوامع به اصطلاح سکولار سخت‌جانی می‌کند.

نمونه‌ها در این زمینه فراوان است. نوشته‌ای از انسان‌شناس اُون لوجوی^۱ در مجله‌ی معتبر ساینس^۲ تاکید دارد که «خاستگاه خانواده‌ی هسته‌ای و رفتار جنسی انسان احتمالاً به پیش از دوره‌ی پلیستوسن^۳ (۱/۸ میلیون سال قبل) بازمی‌گردد.»^[۱۴] انسان‌شناس مشهور هِلِن فِیشر^۴ نیز همسو با لوجوی می‌نویسد: «آیا تک‌همسری طبیعی و ذاتی‌ست؟» و بی‌درنگ پاسخ می‌دهد: «بله». سپس می‌افزاید: «در میان موجودات انسانی... تک‌همسری الگوی غالب است.»^[۱۵]

مَت ریدلی^۵ جانورشناس و نویسنده‌ی مطالب علمی، با استناد به فواید تغذیه‌ای فرضی برای تک‌همسری، دست به گمراه‌سازی می‌زند: «مغزهای بزرگ نیازمند گوشت بودند... و به اشتراک‌گذاری خوراک امکان یک تغذیه‌ی گوشتی را می‌داد (چون حتی مردی که در شکار موفق به بدست آوردن گوشت نمی‌شد، آسوده‌خاطر بود که سهمی از گوشت به او تحویل داده خواهد شد)... در عین حال به اشتراک‌گذاری خوراک نیازمند مغزهای بزرگ بود - چون بزرگ بودن مغز امکان محاسبه دقیق‌تر سهم خوراک را می‌داد و از فریب‌کاری جلوگیری می‌کرد.» تا اینجا همه چیز خوب است اما از اینجا به بعد ریدلی مباحث جنسی را به هنرنمایی خود می‌افزاید: «تقسیم جنسی کار موجب توسعه‌ی تک‌همسری شد (زین پس، پیوند جنسی یک واحد اقتصادی^۶ محسوب می‌شد) و تک‌همسری به انتخاب جنسی نئوتونی^۱ منتهی شد - به واسطه‌ی

¹ Owen Lovejoy

² Science

³ Pleistocene

⁴ Helen Fisher

⁵ Matt Ridley

⁶ economic unit

اعطای یک ارزش مضاعف به خصیصه‌ی جوانی در جفت‌های جنسی.» مثل رقصیدن با موزیک والس می‌ماند، با یک فرض به داخل فرض بعدی می‌رویم و دست آخر وارد «مارپیچی می‌شویم که به راحتی خودش را توجیه می‌کند و توضیح می‌دهد که چگونه ما به شکل کنونی تکامل یافته‌ایم.»^[۱۶] توجه دارید که چطور هر عاملی عامل بعدی را پیشگویی می‌کند و دست آخر همگی در منظومه‌ای جمع می‌شوند که به ظاهر تکامل جنسی انسان را توضیح می‌دهد. برخی از ستارگانی که وجودشان در این منظومه قطعی دانسته می‌شود عبارتند از:

- ترغیب شدن مردان ماقبل تاریخ به «سرمایه‌گذاری» بر روی یک زن خاص و فرزندانش؛
- حسادت جنسی مردان ماقبل تاریخ و وجود معیار دوگانه درباره‌ی خودمختاری جنسی مردان و زنان؛
- بی‌اطلاعی مردان ماقبل تاریخ از زمان تخمک‌گذاری (دوره‌ی باروری) زنان (تخمک‌گذاری پنهان)؛
- فریب‌کاری و خیانت بدنام‌کننده‌ی زن، که در بسیاری از فرهنگ‌های کنونی وجود دارد.

این منظومه‌ای است که ما با آن مواجهیم. نغمه‌ای قدرتمند که از خودش نیرو می‌گیرد و روز و شب از برج عاج دانشگاه‌ها به ما تحمیل می‌شود... با این وجود اشتباه است، خیلی هم اشتباه است. اعتبار علمی این روایت مرسوم در روان‌شناسی تکاملی، به همان اندازه‌ی داستان آدم و حواست. در واقع از بسیاری جهات، این یک بازخوانی مجدد - تحت لوای علم - از داستان هبوط انسان به دلیل گناه نخستین است که شرح آن در تورات آمده است. بار دیگر تحت لوای علم، واقعیت‌های مربوط به سرشت جنسی انسان در پس برگ انجیری از محافظه‌کاری منسوخ دوره‌ی ویکتوریایی، پنهان شده است. اما علم واقع‌نگر - در مقابل علم افسانه‌ای - دزدکی نگاهی به آن سوی این برگ انجیر خواهد انداخت.



داروین بر این باور بود که تغییرات تکاملی از طریق دو سازوکار بنیانی رخ می‌دهد. نخستین سازوکار همان انتخاب طبیعی است. هربرت اسپنسر^۲ بعدها برای توضیح این سازوکار از عبارت بقای اصلح^۳ استفاده کرد، گرچه اکثر زیست‌شناسان هنوز هم اصطلاح انتخاب طبیعی را ترجیح می‌دهند. قبل از آنکه به این مبحث ادامه دهیم، لازم است دو بدفهمی متداول در مورد تکامل زیستی را گوشزد کنیم:

^۱ neoteny: حفظ خصوصیات کودکی در بزرگسالی. مثلاً همه‌ی حیوانات در کودکی کنجکاوند و در بزرگسالی این کنجکاوی را از دست می‌دهند اما در نخستنی‌های عالی و به‌ویژه انسان این استعداد در بزرگسالی نیز ادامه پیدا می‌کند. این در واقع یک صفت نئوتونیک در این موجودات است. نئوتونی در مورد صفات جسمانی نیز می‌تواند باشد. - مترجم

^۲ Herbert Spencer

^۳ survival of the fittest

- یکم، «تکامل^۱» به معنای «کامل شدن» موجودات نیست. به زبان ساده، انتخاب طبیعی به معنای آن است که گونه‌های مختلف برای انطباق یافتن با تغییرات محیطی، دستخوش تغییر می‌شوند.
- دوم، کج‌فهمی قدیمی‌ای که ریشه در نظریه‌ی داروینیسم/اجتماعی دارد، معتقد است که تکامل فرآیندی است که طی آن انسان‌ها یا جوامع انسانی «ترقی» می‌کنند و وضعیت‌شان روز به روز «بتر» می‌شود.^[۱۷] اما این چنین نیست.

برمی‌گردیم به مبحث انتخاب طبیعی. آن دسته از ارگانیسم‌ها (یا موجودات زنده‌ای) که در یک شرایط چالش‌برانگیز توانایی بیشتری برای بقا داشته باشند، امکان بیشتری برای تولیدمثل خواهند داشت. در نتیجه کدهای ژنتیکی آنها - نسبت به سایرین - برای تولیدمثل در آن محیط جغرافیایی دارای برتری هستند. با این حال، محیط هر لحظه می‌تواند تغییر کند و این برتری را خنثی سازد.

داروین نخستین کسی نبود که به وجود نوعی روند تغییر و تحول در جهان طبیعی پی برده بود. پدر بزرگ او اراسموس نیز فرایند تمایز ویژگی‌های آشکار در بین گیاهان و حیوانات را تشخیص داده بود. آنچه بی‌پاسخ مانده بود این بود که این فرایند تغییر و تحول چگونه رخ می‌دهد: از طریق چه سازوکاری گونه‌ها از یکدیگر متمایز می‌شوند؟ داروین به طرز خاصی تحت تأثیر تفاوت‌های ظریف سهره‌های دریایی‌ای بود که در جزایر مختلف گالاپاگوس دیده بود. این بینش و بصیرت، داروین را بدین باور رسانده بود که محیط عاملی تعیین‌کننده در این فرایند است. با این حال او تا مدت‌ها راهکاری در دست نداشت تا بتواند توضیح دهد که محیط چگونه ارگانیسم‌ها را از نسلی به نسل بعد تغییر می‌دهد.

روانشناسی تکاملی چیست و چرا باید هشیار بود؟

از زمانی که داروین کتاب منشأ انواع را منتشر کرد، نظریه‌ی تکاملی را تقریباً در هر زمینه‌ای به کار برده‌اند. در حالی که خود او از بیم کج‌فهمی‌هایی که پیش‌بینی می‌کرد پس از انتشار کتابش به راه افتد، برای دهه‌ها نظریه‌اش را ارائه نکرد. تا مدت‌ها کاربرد نظریه‌ی تکامل زیستی در این حد بود که به شما بگوید چرا گوش‌های انسان در پهلوی سر و چشم‌هایش در جلوی سر قرار دارند، یا چرا چشم‌های پرندگان در پهلوی سر قرار دارد و گوش‌هایشان ابداً قابل روئیت نیست. ضمن آنکه نظریه‌ی تکامل زیستی تبیین‌هایی را در زمینه‌ی نحوه‌ی تغییر و تحول اندام‌های بدن ارائه می‌داد.

اما در ۱۹۷۵، ادوارد ویلسون طرحی بنیادین را پیش کشید. در گام نخست، در کتاب بحث‌برانگیزش زیست‌شناسی/اجتماعی^۲ این باور را مطرح کرد که نظریه‌ی تکاملی نه تنها می‌تواند بلکه باید علاوه بر تبیین

^۱ evolution

^۲ Sociobiology: در ایران با برگردان عبدالحسین وهاب‌زاده زیر عنوان «سوسیوبیولوژی» و توسط نشر جهاد دانشگاهی مشهد

اندامها به تبیین رفتار اجتماعی نیز پردازد. بعدها برای آنکه سریعاً از اوج‌گیری ذهنیت‌های منفی - به دلیل برخی شباهت‌های نظریه‌اش به علم اصلاح نژادی (که توسط پسرعموی داروین، فرانسیس گالتون پایه‌گذاری شد) - پیشگیری شود، این رویکرد در نامگذاری مجدد روان‌شناسی تکاملی^۱ نامیده شد. ویلسون اصرار داشت که نظریه‌ی تکاملی را به «چندین پرسش اصلی و محوری مرتبط سازد که اهمیت زیادی دارند: ذهن چگونه کار می‌کند، و عمیق‌تر از آن، چرا به این روش کار می‌کند و نه روشی دیگر؛ تا از رهگذر پاسخ‌گویی به این دو پرسش مشخص شود که سرشت غایی بشر چیست؟» ویلسون بر این باور بود که نظریه‌ی تکاملی داروین «بنیانی‌ترین و ضروری‌ترین فرضیه‌ای است که برای هر نوع بررسی جدی‌ای از موقعیت کنونی انسان، باید آن را در نظر داشت» و «بدون توجه به آن، بررسی‌ها و تفسیرهای علوم اجتماعی و سایر رشته‌ها صرفاً به سطح پدیده‌ها محدود خواهد شد؛ درست مثل این می‌ماند که علم نجوم بدون توجه به قوانین فیزیکی و ریاضیات بدون استفاده از جبر و هندسه به بررسی مسائل پردازند.»^[۱۸]

با انتشار کتاب زیست‌شناسی اجتماعی و سه سال بعد درباره‌ی سرشت بشر^۲ از ادوارد ویلسون، نظریه‌پردازان تکاملی کم‌کم کار بررسی چشم‌ها، گوش‌ها، پر و بال‌ها و پوشش پوستی موجودات را کنار گذاشتند و به موضوعات بسیار بحث‌برانگیزی مثل عشق، حسادت جنسی، انتخاب جفت جنسی، جنگ، قتل، تجاوز جنسی و نظایر آن پرداختند.

غروندهای فراوان دانشمندان مشتاق این رشته، تلویحاً اشاره به آن داشت که افکار و احساسات ما به همان شکلی که ساختار جمجمه یا طول انگشتانمان تحت تأثیر وراثت زیستی و کدگذاری‌های ژنتیکی هستند، گریزناپذیر و تغییرناپذیرند. طولی نکشید که تحقیق در حوزه‌ی روان‌شناسی تکاملی بر تفاوت‌های میان مردان و زنان انگشت گذاشت و از پدیده‌ی تولیدمثل برای شکل‌دهی به فرضیه‌ی «برنامه‌ریزی ژنتیکی متضاد مردان و زنان» سود جست. منتقدان صدای پای جبرگرایی نژادی و تبعیض جنسی کوتاه‌بینانه‌ای را می‌شنیدند که قصد داشت قرن‌ها سلطه، بردگی و تبعیض را توجیه کند.

ویلسون هرگز معتقد نبود که وراثت ژنتیکی «تنها عامل» ایجادکننده‌ی پدیده‌های روانی است و صرفاً امیال^۳ تکامل یافته هستند که بر جنبه‌ی شناختی^۴ و رفتاری انسان تأثیر می‌گذارند. با این حال، بینش متعادل ویلسون به سرعت هیزم مباحثه‌های افراطی‌ای شد که نهایتاً به تحریف دیدگاه او انجامید. رویکرد غلط مدافعان ویلسون، به واکنش افراطی از سوی بسیاری از دانشمندان علوم اجتماعی انجامید. این دانشمندان معتقد بودند که انسان‌ها تقریباً به‌طور کامل موجوداتی فرهنگی هستند - لوح‌های سفیدی که مهر جامعه بر آن‌ها می‌خورد.^[۱۹] ضمن آنکه دیدگاه ویلسون برای سایر اهالی دانشگاهی هم مقبول افتاد - کسانی که اشتیاق فراوانی به واردکردن یک روش‌شناسی علمی‌تری به داخل رشته‌هایی داشتند که تا آن زمان بیش از حد

¹ evolutionary psychology (EP)

² On Human Nature

³ tendencies

⁴ cognition

ذهنی قلمداد می‌شدند.^۱ پس از گذشت دهه‌ها، دو طرف این مجادله هم‌چنان پای مواضع افراطی‌شان ایستاده‌اند:

- یک گروه، رفتار انسان را نتیجه‌ی جبر ژنتیکی می‌داند؛
- و گروه دیگر، رفتار انسان را نتیجه‌ی جبر اجتماعی - فرهنگی می‌داند.

همان‌طور که احتمالاً می‌دانید، با توجه به یافته‌های علمی جدید، این دو موضع افراطی دیگر اعتبار گذشته خود را ندارد. با این حال، هنوز هم برخی از دانشمندان رشته‌ی روان‌شناسی تکاملی مدعی‌اند که سرشت انسان کهن است که ما را به جنگ با همسایه‌هایمان، فریب‌دادن همسرانمان و سوءاستفاده از کودکان سوق می‌دهد. آنان مدعی‌اند که تجاوز جنسی مایه‌ی تأسف است اما تا حدود زیادی یک استراتژی تولیدمثلی موفقیت‌آمیز محسوب می‌شود. عشق رمانتیک که صرفاً به تحولات شیمیایی مغز مربوط می‌شود، باعث می‌شود که ما در چارچوب عشق والدینی دوام بیاوریم و از گزند مسئولیت‌گریزی در امان بمانیم. در واقع کل این روایت بر پایه‌ی تقلیل تعاملات انسانی به جستجوی «منفعت شخصی» بنا شده است.^[۲۰]

البته دانشمندان زیادی هستند که در زمینه‌ی روان‌شناسی تکاملی، نخستین‌شناسی، زیست‌شناسی تکاملی و سایر رشته‌ها مشغول به کارند، و اثری هم از این روایتی که ما در حال نقد آن هستیم در کار آنها دیده نمی‌شود. امیدواریم ما را ببخشند اگر گاهی اوقات به نظر می‌رسد که مطالب گسترده را خیلی فشرده، مختصر و بدون تفکیک این ظرافت‌ها و تفاوت‌ها پیش می‌بریم (خوانندگانی که در جستجوی جزئیاتی از این دست هستند، می‌توانند از یادداشت‌های نویسندگان که در انتهای کتاب آمده است، استفاده کنند).

در روایت مرسوم روان‌شناسی تکاملی چندین تناقض به چشم می‌خورد، اما یکی از متناقض‌ترین فرضیه‌ها، ناچیز شمردن شورجنسی زنان است. بر پایه‌ی این روایت (همان‌طور که تا اینجا بارها گفته‌ایم)، زنان گزینشی عمل می‌کنند و به لحاظ جنسی محتاط هستند. از سوی دیگر، مردان تمام نیروی‌شان را صرف تلاش برای جذب آنان می‌کنند - جلوه‌گری‌های پرزرق و برق، استفاده از ماشین‌های اسپرت پرجاذبه و فتح قله‌های شهرت و قدرت - تا زنان کمرو را مجاب به نزدیکی جنسی با خود کنند. روایت مذکور بر آن است که سکس برای زنان حول محور امنیت - عاطفی و مادی - رابطه می‌چرخد و نه لذت جسمی. داروین نیز با این دیدگاه موافق بود. «کمرویی» زن که او را «نیازمند اظهار عشق» از سوی مرد می‌کند، عمیقاً در نظریه‌ی انتخاب جنسی او گنجانده شده است.

در گذشته این اعتقاد وجود داشت که اگر زنان به اندازه‌ی مردان شورجنسی داشتند، جامعه خود به خود فرومی‌پاشید. آنچه که لرد آکتون^۲ در سال ۱۸۷۵ اعلام کرد، صرفاً همان چیزی بود که همگان به آن باور

^۱ بیش از همه منظور رشته‌های حوزه‌ی علوم اجتماعی است. - مترجم

^۲ Lord Acton

داشتند: «برای جامعه جای بسی خوشحالی است که اشتیاق جنسی زنان (از هر نوعی که باشد) به دلیل ناچیز بودنش چندان دردسرساز نیست.»

علیرغم اینکه بارها اطمینان داده شده که زنان موجودات جنسی خاصی نیستند، مدت‌هاست که در فرهنگ‌های مختلف جهان، مردان شدیداً شورجنسی زنان را کنترل می‌کنند: با ختنه‌کردن، با تحمیل چادرهای تمام قد، با سوزاندن آنان در قرون وسطی، با طردتن‌فروشان از جامعه به بهانه‌ی «سیری‌ناپذیری جنسی‌شان»، با منحرف و هرزه تلقی کردن زنان، با صدور احکام پزشکی پدرمآبانه مبنی بر حشری بودن بیش از حد آنان و با تسمخر بی‌وقفه‌ی زنانی که تمایلات جنسی‌شان را به راحتی بروز می‌دهند. همه‌ی این‌ها قطعاتی از یک کارزار جهانی بوده‌اند که تلاش داشته‌اند همین به اصطلاح شورجنسی ناچیز زنان را هم به انقیاد درآورند.



تیرسیاس^۱ خدای یونان رویکرد منحصربه‌فردی درباره‌ی لذت جنسی مردان و زنان داشت. تجربه‌های گسترده و منحصربه‌فرد او موجب شد که نخستین زوج معبد خدایان یونان - «ژئوس» و «هرا»^۲ - برای حل مجادله‌ی زناشویی درازمدت‌شان نزد تیرسیاس رفته و از او بپرسند، چه کسی بیشتر از سکس لذت می‌برد؟ مرد یا زن؟ ژئوس مطمئن بود که زنان بیشتر لذت می‌برند، در حالی که هرا دوست داشت پاسخ هر دو باشد. تیرسیاس گفت: «نه تنها زنان بیش از مردان از سکس لذت می‌برند، بلکه لذت آنان ۹ برابر لذت مردان است!»

پاسخ تیرسیاس آنچنان هرا را برآشفته که با دست زد چشم تیرسیاس را کور کرد. حس مسئولیت‌پذیری ژئوس در قبال آسیبی که به تیرسیاس وارد آمده بود، وی را بر آن داشت تا با اعطای توانایی پیشگویی به تیرسیاس، آسیب وارده را به نوعی جبران کند. از اینجا به بعد بود که تیرسیاس در عین کوری (با استفاده از توانایی اعطاشده توسط ژئوس) می‌توانست سرنوشت هولناک «آدیپوس»^۳ را - که ندانسته پدرش را می‌کشد و با مادرش ازدواج می‌کند - پیشاپیش ببیند.

پتروس هیسپانیوس^۴ مؤلف یکی از مشهورترین کتب پزشکی قرن سیزدهم^۵، هنگامی که با همان پرسش خدایان یونان مواجه شد، تیزهوشانه‌تر عمل کرد. پاسخ پتروس این بود: «درست است که زنان به لحاظ کمی لذت بیشتری را تجربه می‌کنند، اما لذت جنسی مردان کیفیت بالاتری دارد.»^۶ کتاب پتروس دربردارنده‌ی ۳۴ نوع دارو برای تهییج جنسی، ۵۶ دستورالعمل برای افزایش شورجنسی مردان و توصیه‌هایی

¹ Tiresias

² Hera

³ Oedipus

⁴ Petrus Hispanus (Peter of Spain)

^۵ اثری با عنوان *Pauperum Thesaurus*

^۶ منتشره در *Quaestiones super Viaticum*

برای زنان جهت پیشگیری از بارداری بود. گویا تیزهوشی پتروس، توصیه‌اش مبنی بر کنترل بارداری یا عدم تعصب‌اش نسبت به مسائل جنسی بود که منجر به یکی از چرخش‌های تراژیک و عجیب‌وغریب در تاریخ بشر شد. در ۱۲۷۶، پتروس به عنوان پاپ ژان پل بیست‌ویکم انتخاب شد. اما تنها ۹ ماه بعد، زمانی که در اتاقش خواب بود، سقف کتابخانه‌اش به طرز مشکوکی بر روی او فرود آمد و منجر به مرگش شد.

شاید بگویید اهمیت تاریخی هر یک از این رخدادها برای انسان معاصر چیست؟ اصلاً چه اهمیتی دارد کج‌فهمی‌هایی را که در طی تاریخ پیرامون تکامل جنسی انسان شکل گرفته است، اصلاح کنیم؟ خب فکر می‌کنید اگر همگان در طی تاریخ می‌دانستند که زنان به همان اندازه‌ی مردان (یا دست‌کم در مواقعی که شرایطش فراهم باشد) از سکس لذت می‌برند، اگر داروین - بر پایه‌ی سوگیری ویکتوریایی‌اش - در مورد تمایلات جنسی زنان اشتباه نمی‌کرد، شرایط امروز ما همین‌طور بود؟ چطور می‌شد اگر بزرگترین راز دوران ویکتوریایی این بود که مردان و زنان «هر دو» قربانی تبلیغات ناصحیح درباره‌ی واقعیت سرشت جنسی انسان هستند و «جنگ بین جنس‌ها» - دیدگاهی که امروزه هم رایج است - یک سوءبرداشت از تفاوت‌های موجود میان زنان و مردان است؟

در ابتدای قرن بیست‌ویکم، هنوز هم ما گرفتار اظهارات بی‌پایه و اساسی هستیم که مصرانه لذت ازدواج، کمرویی جنسی زنان و احساس رضایت نسبت به تک‌همسری را امری «ذاتی» می‌پندارند. همان‌طور که لورا کپینس^۱ نویسنده و منتقد رسانه‌ها می‌گوید: «در دنیای امروز، ما زیر فشار ناشی از اضطراب رابطه‌های عاطفی - جنسی هستیم... زیرا انتظار داریم احساس ما نسبت به شریک عاطفی - جنسی مان و جذابیت‌های جنسی او برای ما، تا پایان عمر باقی بماند... حال آنکه کوهی از شواهد و مدارک وجود دارد که عملی بودن چنین چیزی را به چالش می‌طلبد.»^[۲۱]

اکثر آن عشق‌هایی که رمانتیک و مقدس می‌دانیم، در میدان جنگی بنا شده‌اند که در یک سوی آن تمایلات جنسی تکامل‌یافته و در سوی دیگرش افسانه‌های رمانتیک از ازدواج تک‌همسری قرار دارند؛ رویارویی این دو جبهه موجب ایجاد تنش‌ها و کشمکش‌های شدید می‌شود. همان‌طور که آندرو جی. چرلین^۲ در اثر خود با نام *ازدواج دوره‌ای*^۳ بدان اشاره می‌کند، نتیجه‌ی این تعارض حل‌نشدنی بین «آنچه که هستیم» و «آنچه که آرزو داریم باشیم»، چیزی نیست جز «آشفته‌گی زندگی خانوادگی در آمریکا، بحران نظام خانواده در این کشور و عوض کردن پی در پی جفت جنسی آن هم در مقیاسی که در کمتر جایی نظیرش دیده می‌شود.» در توضیح مورد آخر باید بگوییم که، پژوهش چرلین نشان می‌دهد که «تعداد شریک‌های عاطفی - جنسی‌ای که آمریکایی‌ها در طول عمرشان تجربه می‌کنند، بیش از مردمان سایر جوامع غربی است.»^[۲۲]

¹ Laura Kipnis

² Andrew J. Cherlin

³ The Marriage-Go-Round

با این اوصاف، به ندرت شهادت مواجه با آن دسته از شواهدی را داریم که تک‌همسری را زیر سؤال می‌برد. آیا به‌راستی چنین شهادتی در ما وجود دارد؟ در خلال یک بحث و گفتگوی عادی در مورد سیاستمداری که تا آن زمان ازدواجش به مدتی طولانی دوام آورده بود، مجری برنامه مهمانانش را غافلگیر کرد. کم‌دین و منتقد اجتماعی بیل ماهر^۱، در یک برنامه تلویزیونی سوآلی را از مهمانان برنامه پرسید که واقعیت‌های ناگفته‌ای را که در لایه‌های زیرین چنین موقعیت‌هایی وجود دارد، آشکار می‌سازد: «سوژه‌ی موردنظر مردی است که چیزی حدود ۲۰ سال است ازدواج کرده»، بیل ماهر پرسید: «او دیگر تمایلی به سکس با همسرش ندارد شاید هم همسرش تمایلی به انجام سکس با او ندارد. به هر حال این بی‌میلی وجود دارد. راه‌حل پیشنهادی شما چیست؟ با توجه به این که می‌دانیم این مرد دوست ندارد همسرش را فریب دهد، از نظر شما راه‌حل درست کدام است؟ آیا صرفاً باید با این مسئله کنار بیاید و در باقی عمر هم به زندگی غیرجنسی‌اش ادامه دهد و در همان سکس‌های انگشت‌شماری هم که با همسرش دارد تماماً به شخص دیگری فکر کند؟» سکوتی بین مهمانان برنامه حاکم شد و بعد از دقایقی طولانی سکوت شکسته شد. سرانجام یکی از مهمانان برنامه گفت: «راه‌حل درست آن است که این رابطه را ترک کند... به هر حال او دیگر فردی عاقل و باتجربه است.» نفر بعدی همسو با نظر نفر قبلی گفت: «طلاق در این کشور قانونی است. پس می‌توانند طلاق بگیرند.» نفر سوم، که روزنامه‌نگار پرچانه‌ای به نام پی.جی.آرورکه^۲ بود، سرش را پایین انداخته بود و به کفش‌هایش نگاه می‌کرد و چیزی هم نگفت.

«ترک رابطه؟» واقعاً؟ آیا رها کردن خانواده از سوی فرد، گزینه‌ی مناسبی برای رفع این کشمکش درونی بین ایده‌آل‌های رمانتیکِ مقبولِ جامعه و واقعیت‌های جنسیِ دردمساز است؟^[۳۳]

برمی‌گردیم به داروین. تصور داروین از کمرویی جنسی زنان تنها ریشه در فرضیات ویکتوریایی‌اش نداشت. او علاوه بر نظریه‌ی انتخاب طبیعی، سازوکار دیگری را برای تبیین تغییرات تکاملی پیشنهاد کرد که انتخاب جنسی نام گرفت. پیش‌فرض اصلی نظریه‌ی انتخاب جنسی این است که در اکثر پستانداران، جنس ماده نسبت به نر، سرمایه‌گذاری بیشتری بر روی فرزندش انجام می‌دهد. ماده این سرمایه‌گذاری بیشتر را با بارداری، شیردهی و مراقبت بلندمدت از نوزاد انجام می‌دهد. به دلیل این نابرابری در هزینه‌های اجتناب‌ناپذیر تولیدمثل، داروین به این باور رسید که جنس ماده با وسواس بیشتری تن به برقراری یک رابطه جنسی می‌دهد، زیرا باید متقاعد شود که رابطه‌ی مزبور مناسب اوست. روان‌شناسی تکاملی نیز بر پایه‌ی این باور شکل گرفته که «رویکرد نرها و ماده‌ها به جفت‌گیری، ذاتاً به شکلی برنامه‌ریزی شده که موجب کشمکش و ستیز بین دو جنس می‌شود.»

¹ Bill Maher

² P. J. O'Rourke

بر پایه‌ی دیدگاه داروین، از آنجایی که ماده نری را انتخاب می‌کند که قوی بوده و بر سایر نرها غلبه کرده باشد، معمولاً رقابت شدیدی بین نرها در می‌گیرد: گوسفندان نر سرهایشان را به هم می‌کوبند، طاووس‌های نر پرهای رنگارنگ‌شان را به رخ یکدیگر می‌کشند و به همان شکل مردان هدایای گران‌قیمت به زنان می‌دهند و در یک فضای رماتیک‌گونه قول می‌دهند که همیشه عاشق آنان بمانند.

داروین انتخاب جنسی را یک کشمکش و ستیز بین مردان برای دست‌یابی به منابع جنسی منفعل می‌دید، منظور از منابع جنسی منفعل زنان باروری هستند که به نر پیروز در این مبارزه تمکین خواهند کرد. او با قرار دادن این زمینه‌ی رقابتی در فرضیاتش معتقد بود که «در یک شرایط طبیعی، آمیزش جنسی سهل‌گیرانه و غیرمتعهدانه بسیار بعید است.» اما دست‌کم یک نفر از معاصران داروین با رویکرد او مخالف بود. او کسی نبود جز لویس هنری مورگان.

لویس هنری مورگان

لویس هنری مورگان (۱۸۱۸-۱۸۸۱) حقوقدانی بود که شیفته‌ی تحقیق و مطالعه در این باره بود که جوامع بشری چگونه خودشان را سازماندهی کرده‌اند.^[۲۴] قبیله‌ی سنکا^۱ یکی از مجموعه قبایل ایروکیز^۲ در آمریکای شمالی جایی بود که مورگان برای تحقیقاتش به میان آنان رفت. مورگان شب‌ها را در خانه‌اش در حوالی راجستر^۳ نیویورک صرف مطالعه و نوشتن می‌کرد، و تلاش داشت تا از رویکردی علمی برای فهم همزیستی‌های صمیمانه‌ی بومیانی استفاده کند که از تمدن کنونی بشر دور هستند. جدای از اینکه مورگان تنها محقق آمریکایی است که در کنار سه غول فکری هم‌عصرش یعنی داروین، فروید و مارکس از او یاد می‌شود، بسیاری او را پرنفوذترین دانشمند اجتماعی عصر خود و پدر انسان‌شناسی آمریکا می‌دانند. مورگان به فرضیات داروین درباره‌ی محوریت رقابت جنسی در گذشته‌ی دور انسان‌ها شک داشت. همین شک او کافی بود تا خشم برخی از مدافعان داروین را برانگیزد - هرچند خود داروین این‌گونه نبود، بلکه به مورگان احترام می‌گذاشت و تلاش‌های او را می‌ستود. در واقع، مورگان و همسرش طی سفری به انگلستان شبی را در کنار خانواده‌ی داروین سپری کردند. سال‌ها بعد نیز دو پسر داروین نزد خانواده‌ی مورگان در شمال ایالت نیویورک زندگی کردند.

مورگان به‌ویژه علاقه داشت تا روند تکامل ساختار خانواده و به‌طورکلی سازمان اجتماعی را مورد مطالعه قرار دهد. او با رد نظریه‌ی داروینی، فرضیه‌ای را پیش کشید که براساس آن «روابط جنسی با چند نفر به طور همزمان» ویژگی دوره‌های ماقبل تاریخ بوده است: «در آن دوران مردان به شکل چندهمسر (داشتن بیش

¹ Seneca

² Iroquois

³ Rochester

از یک همسر) و زنان به شکل چندشوهر (داشتن بیش از یک شوهر) زندگی می‌کرده‌اند... این الگو قدمتی به اندازه‌ی جوامع انسانی دارد. چنین خانواده‌ای نه غیرطبیعی و نه چیزی خارق‌العاده تلقی می‌شده است. مورگان افزود: «دشوار بتوان نشان داد که نوع دیگری از ساختار خانواده در دوره‌های ابتدایی وجود داشته است.» در ادامه می‌گوید «ظاهراً هیچ راه گریزی» از این نتیجه‌گیری وجود ندارد که «آمیزش جنسی با چند نفر به طور همزمان» ویژگی دوره‌های ماقبل تاریخ بوده است «هر چند که نوشته‌ی بسیار مشهور آقای داروین این موضوع را دچار شبهه کرده است.»^[۲۵]

استدلال مورگان مبنی بر اینکه جوامع ماقبل تاریخ ازدواج گروهی را تجربه کرده‌اند (موقعیتی که اصطلاحاً رهمی آغازین^۱ یا همه‌همسری^۲ نامیده می‌شود - اصطلاح دوم متعلق به نویسنده فرانسوی شارل فوریه^۳ است)، آنچنان اندیشه‌ی داروین را تحت تأثیر قرار داد که وی گفت: «تقریباً مسلم است که آیین ازدواج به تدریج تحول یافته است، و آمیزش با چند نفر به طور همزمان سابقاً در تمام نقاط جهان به شدت مرسوم بوده است.» داروین با تواضع و فروتنی مثال‌زدنی‌اش پذیرفت که «هم‌اکنون هم قبایلی وجود دارند که در آنها همه‌ی مردان و زنان قبيله همسر و شوهر یکدیگر هستند». او با ارج نهادن به تحقیق مورگان افزود: «آن دسته از کسانی که از نزدیک موضوع را مطالعه کرده‌اند و بررسی‌شان بسیار باارزش‌تر از مطالعات من است، معتقدند که ازدواج اشتراکی الگوی جنسی غالب و فراگیر در تمام نقاط جهان بوده است... شواهد و مدارک در این زمینه بسیار قوی است.»^[۲۶]

به‌راستی همین‌طور است. امروزه شواهد و مدارک - مستقیم و غیرمستقیم - بسیار قوی‌تری از آنچه که داروین یا حتی مورگان می‌توانستند تصورشان را بکنند، بدست آمده است.

در انتهای این فصل لازم است توضیحی درباره‌ی یکی از واژه‌های کلیدی این کتاب بدهیم. اصطلاح «رابطه‌ی جنسی با چند نفر به‌طور همزمان»^۴ ممکن است برای افراد متفاوت معانی متفاوتی داشته باشد، پس بهتر است ابتدا توضیح دهیم که منظورمان از آن چیست. وقتی می‌گوییم «رابطه‌ی جنسی با چند نفر به‌طور همزمان» به‌هیچ‌وجه منظور ما این نیست که در آن دوران جفت‌یابی‌ها و روابط جنسی «تصادفی» یا «الله‌بختکی» بوده است، چرا که در آن دوران هم انتخاب جفت تحت نفوذ ترجیحات جنسی فرد قرار داشته است. در ابتدا قصد داشتیم از واژه‌ی دیگری در این کتاب استفاده کنیم که به‌اصلاح عاری از مفهومی زننده باشد، اما اصطلاحات دیگر حتی بدتر از این هستند: هرزه، شهوت‌ران، بدکاره، بی‌بندوبار و نظایر آن.

بنابراین به یاد داشته باشید، آنجایی که ما آداب و رسوم جنسی جوامع متفاوت را توضیح می‌دهیم، در حال توصیف رفتاری هستیم که از نظر مردم مورد بحث «نرمال و طبیعی» است. در کاربردهای رایج، «رابطه‌ی جنسی با چند نفر به‌طور همزمان» دلالت بر رفتاری غیراخلاقی یا زشت دارد که از سر بی‌مسئولیتی و

¹ the primal horde

² omnigamy

³ Charles Fourier

⁴ Promiscuous

بی‌عاطفگی انجام می‌شود. اما اکثر مردمی که ما توصیف خواهیم کرد، به خوبی به ایفای نقش‌های اجتماعی خود واقفند و در چهارچوبی رفتار می‌کنند که مقبول جامعه‌شان است. آنها هرج و مرج طلب، متجاوز یا آرمان‌گرایان خیال‌پرداز نیستند. آنها را گروه‌هایی از شکارچیان در نظر بگیرید (خواه گروه‌هایی که امروزه هم وجود دارند، خواه آن‌هایی که در دوره‌های ماقبل تاریخ می‌زیستند) که به ندرت شمارشان به ۱۰۰ تا ۱۵۰ نفر می‌رسد. بنابراین محتمل است که هر یک از آنها عمیقاً و به بهترین شکل ممکن، جفت‌های عاطفی - جنسی‌شان را بشناسند؛ شاید بسیار بیشتر از یک زن و مرد امروزی که به شکلی اتفاقی و تصادفی با معشوقه‌هایشان آشنا شده و رابطه برقرار می‌کنند.

مورگان در اثر خود *جامعه‌ی باستان*^۱ به این نکته اشاره‌ای می‌کند: «چنین تصور نادرستی از وحشیانه‌بودن زندگی انسان‌ها در جوامع ابتدایی، نباید در ما ایجاد شود؛ الگوی آنها مربوط به ازدواج و روابط جنسی می‌شود و ربطی به بی‌نزاکتی ندارد.»^[۲۷]

زیست‌شناس آلن اف. دیکسون^۲ که جامع‌ترین پژوهش را در زمینه‌ی تمایلات جنسی نخستین‌ها به رشته تحریر درآورده است، نکته‌ی مشابهی را در قالب آنچه که «نظام‌های جفت‌گیری چندنری - چندماده‌ای»^۳ می‌نامد بیان می‌کند. تحقیقات او حاکی از وجود خویشاوندی نزدیک بین ما و نخستین‌هایی مثل شامپانزه‌ها و بونوبوها است. دیکسون می‌نویسد: «در میان گروه‌های نخستین‌ها که از الگوی جنسی چندنری - چندماده‌ای استفاده می‌کنند، به ندرت جفت‌گیری‌ها به صورت الله‌بختکی و اتفاقی صورت می‌گیرد. به بیان دیگر، شیوه‌ی انتخاب جفت در میان هر دو جنس شدیداً تحت تأثیر عوامل مختلفی مثل روابط خویشاوندی، جایگاه اجتماعی، جذابیت جنسی و ترجیحات جنسی فردی قرار دارد. بنابراین کاملاً در اشتباه هستیم اگر به چنین نظام‌های جفت‌گیری‌ای برچسب "بی‌بندوبار" بزنیم.»^[۲۸] به علاوه، اگر زندگی انسان‌ها در ماقبل تاریخ را در قالب گروه‌های کوچک در نظر بگیریم، بعید به نظر می‌رسد که اکثر آنان با ناشناس‌ها یا غریبه‌ها رابطه‌ی جنسی داشته‌اند.

¹ Ancient Society

² Alan F. Dixson

³ multemale-multifemale

فصل سوم

نگاهی دقیق تر به روایت مرسوم از تکامل جنسی انسان

این فصل را با خبرهای خوب و بد آغاز می‌کنیم. خیر خوب: تصویر ملال‌آوری که روایت مرسوم روان‌شناسی تکاملی از تمایلات جنسی انسان ارائه می‌دهد، کاملاً اشتباه است. نه مردان به شکلی تکامل یافته‌اند که موجوداتی فریب‌کار باشند و نه زنان طی میلیون‌ها سال به شکل موجوداتی دروغگو تکامل یافته‌اند تا با دلربایی‌هایشان جیب مردان را خالی کنند. و اما خبر بد: ابعاد به اصطلاح غیراخلاقی تکامل زیستی، گونه‌ی ما را به سمتی سوق داده است که نمی‌توان آن را انکار کرد. انسان امروزی (هوموساپینس) به شکلی تکامل یافته که از نظر جنسی بدون شرم و خودداری رفتار کند. موجوداتی سرکش و سیری‌ناپذیر و شهوت‌انگیز! ماده‌هایی داغ و پر از شهوت!^[۱]

گرچه برخی از ما سعی کرده‌ایم با سرکوب این جنبه از سرشت زیستی‌مان، آن را مدیریت کنیم؛ اما این تکانه‌های نیمه‌هشیار همچنان در اعماق وجود ما به قوت خویش باقی‌ست. طی هزاران سال، جوامع انسانی به طور مدام سعی داشته‌اند با ایجاد دژ مستحکمی از گناه، ترس، شرم و ناقص‌سازی جسم و روان (مثلاً ختنه‌کردن زنان و مردان - م) این امیال و تکانه‌ها را کنترل کنند. اما - با وجود تمام کنترل‌های سفت‌وسخت - این امیال زیستی نمی‌پذیرند که نادیده گرفته شوند. همان‌طور که فیلسوف آلمانی آرتور شوپنهاور خاطر نشان کرده است: «فرد می‌تواند انتخاب کند که چه کاری انجام دهد، اما نمی‌تواند انتخاب کند که به چه چیزی نیاز دارد.»^۱

بنابراین - چه قبول بکنیم و چه نکنیم - این امیال تکامل‌یافته بر سر موضع خود ایستاده‌اند و ما را به توجه بیشتر به خود فرا می‌خوانند.

البته انکار سرشت جنسی‌مان هزینه‌هایی در بر داشته است، هزینه‌هایی که روز و شب بر گرده‌ی مجردها، متأهل‌ها، خانواده‌ها و کل جامعه سنگینی می‌کند. به قول ادوارد ویلسون «این شادکامی ماست که باید صرف زندانی‌کردن امیال زیستی و طبیعی‌مان شود.»^[۲] در هر حال، اینکه سرمایه‌گذاری جامعه برای سرکوب تمایلات جنسی مفید است یا زیان‌بار، موضوعی‌ست که بررسی آن را به زمان دیگری موکول می‌کنیم. در اینجا، تاکید ما صرفاً بر آن است که تلاش برای قرارگرفتن «بر فراز» طبیعت و غلبه بر سرشت زیستی

¹ Mensch kann tun was er will; er kann aber nicht wollen was er will.

خویش، همواره مخاطره‌آمیز خواهد بود. تلاشی است خسته‌کننده که غالباً منجر به پریشانی و دل‌آزردگی می‌شود.

هرگونه تلاش ما برای فهم اینکه چه کسی هستیم، چه‌طور شد بدین نقطه رسیدیم و اینکه چه کاری می‌توانیم برای تغییر اوضاع انجام دهیم، مستلزم آن است که ابتدا بدون تعارف و به‌طور بی‌پرده با امیال جنسی تکامل‌یافته‌مان رودررو شویم. باید دید چرا این‌قدر در برابر خشنودی و شادکامی جنسی انسان مقاومت می‌شود؟ چرا ازدواج به سبک و سیاق متعارف آن، این‌قدر دل‌زدگی به بار آورده است؟ چرا حملات بی‌وقفه‌ی علوم اجتماعی و پافشاری‌اش بر طبیعی‌بودن تک‌همسری، حتی نتوانسته جلوی عطش جنسی ممنوع‌شده‌ی کشیشان، واعظان، سیاستمداران و پروفیسورها را بگیرد؟ برای آنکه خودمان را آنچنان که هستیم ببینیم، ابتدا باید این موضوع را قبول کنیم که در میان تمام موجودات روی زمین، هیچ گونه‌ای به اندازه‌ی هوموساپینس (انسان امروزی) چنین خلاقانه، مصرانه و پیوسته به دنبال فعالیت جنسی نیست.

ما مدعی نیستیم که مردان و زنان احساسات جنسی^۱ کاملاً یکسان و مشابهی دارند، اما همان‌طور که تیرسیاس متذکر شد، هر دوی آنها لذت قابل توجهی را در این زمینه کسب می‌کنند. درست است، آنان به طرق متفاوت به این امر می‌پردازند: شاید زنان به زمان نسبتاً طولانی‌تری نیاز دارند تا موتور جنسی‌شان راه بیافتد، اما وقتی که این موتور گرم شد، اکثر آنان کاملاً مستعد آن هستند که به‌مراتب دیرتر مردی را ترک کنند. بی‌تردید بیشترین علاقه‌ی مردان به ظاهر زنان است، حال آنکه اکثر زنان (به دلیل دسترسی اندک به منابع) به دنبال ویژگی‌هایی فراتر از ظاهر مردان هستند تا متقاعد به برقراری رابطه شوند. و این هم واقعیت دارد که وضعیت زیستی‌شناختی زنان موجب شده است تا آنان - پیش از آنکه بخواهند با مردی بخوابند - جوانب بیشتری را در نظر بگیرند.

کمدین جری ساینفیلد^۲ این تفاوت را با استفاده از اصطلاحات آتش و آتش‌نشان جمع‌بندی کرده است: «از نظر جنسی، کشمکش بین مردان و زنان از آن‌روست که مردان مثل آتش‌نشانان هستند. برای مردان، سکس حالت اضطراری و اورژانسی دارد و آنان می‌توانند ظرف ۲ دقیقه آماده‌ی انجام این کار شوند. از سوی دیگر، زنان مثل آتش هستند. آنها بسیار تهییج‌کننده‌اند اما باید تمام شرایط و عامل‌های لازم فراهم باشد تا این آتش افروخته شود.»

در حالی که اکثر مردان می‌توانند صرفاً با خیال‌پردازی جنسی گرسنه‌ی سکس شوند، اکثر زنان برای انجام سکس خواستار یک رخداد عاشقانه و دلیلی موجه‌تر هستند. همان‌طور که می‌بینید، ما با بسیاری از مشاهدات بنیادین روان‌شناسی تکاملی در مورد تفاوت زنان و مردان با یکدیگر موافقیم، اما با تبیین‌هایی که برای آن ارائه می‌شود خیر. چرا که از نظر ما تبیین‌های به‌مراتب واقع‌گرایانه‌تر، منطقی‌تر و مستحکم‌تری

^۱ eroticism

^۲ Jerry Seinfeld

برای اکثر این مشاهدات وجود دارد - تبیین‌هایی که روایت بدیلی را در رابطه با تکامل جنسی انسان ارائه می‌کنند.

پیش از آنکه تبیین‌های خود را در این زمینه به تفصیل شرح دهیم، اجازه دهید نگاه دقیق‌تری به روایت مرسوم در روان‌شناسی تکاملی بیان‌دازیم. در ادامه‌ی این فصل، ارزیابی خود را بر چهار حوزه متمرکز می‌کنیم که پیش‌فرض‌های اصلی این روایت را تشکیل می‌دهند و به‌طور گسترده مورد پذیرش قرار گرفته‌اند:

- ناچیزبودن شورجنسی زنان نسبت به مردان
- سرمایه‌گذاری والدینی مرد
- حسادت جنسی و قطعیت پدری
- پذیرندگی جنسی بسط‌یافته و تخمک‌گذاری پنهان

جسارت داروین به مادر شما (علم ملال‌آور اقتصاد جنسی)

مرد در پس اظهار عشقش به زن در پی چیست؟ سکس. البته نه فقط سکس، بلکه دسترسی انحصاری به یک زن بخصوص. روایت مرسوم در روان‌شناسی تکاملی، مدعی است که انحصارطلبی جنسی امری کلیدی و حیاتی‌ست؛ زیرا در دوره‌های تکاملی این یک نوع استراتژی از طرف جنس نر بوده است تا اطمینان یابد بچه‌ی متولد شده متعلق به اوست (قطعیت پدری). مطابق با داده‌های روان‌شناسی تکاملی، این انحصارطلبی همان توافق یا قراردادی‌ست که زیربنای نظام خانوادگی بشر را تشکیل می‌دهد. مردان کالاهای و خدماتی (در دوران ماقبل تاریخ عمدتاً شامل گوشت، سرپناه، محافظت و پایگاه اجتماعی) را به زنان عرضه می‌کنند و در ازای آن به شکلی انحصاری به زنان دسترسی جنسی خواهند داشت. این همان چیزی‌ست که هیلن فیشر اصطلاحاً قرارداد سکس^۱ می‌نامد.

علم اقتصاد، که در گذشته گاهی از آن با عنوان علم ملال‌آور^۲ یاد می‌کردند، هیچ‌گاه ملال‌آورتر از آن نیست که برای تبیین مسائل جنسی انسان به کار گرفته شود. قرارداد سکس غالباً در چارچوب «نظریه‌ی بازی علم اقتصاد» توضیح داده می‌شود. بر پایه‌ی این نظریه، زن یا مردی که صاحب بیشترین نوزاد بقایافته باشد، پیروز عرصه‌ی تولیدمثل خواهد بود - زیرا از این رهگذر به بالاترین میزان سود یا «بازگشت سرمایه» دست

^۱ The Sex Contract

^۲ the dismal science: عنوانی تحقیرآمیز برای علم اقتصاد، که توسط مورخ قرن نوزدهم توماس کارلایل (Thomas Carlyle) ابداع شد. غالباً گفته می‌شود که دادن این لقب به علم اقتصاد از جانب کارلایل واکنشی بوده است به نوشته‌های قرن هجدهمی مالتوس که معتقد بود قحطی و گرسنگی نتیجه‌ی پیشی گرفتن رشد جمعیت از رشد منابع غذایی است. کار تا جایی پیش رفت که دیدگاه مالتوس سرانجام با عبارت «نظریه‌ی ملال‌آور مالتوس» شناخته می‌شد. - مترجم

خواهد یافت. بنابراین، اگر زن توسط مردی باردار شود که قصد ندارد طی دوره‌ی بارداری یا پس از زایمان از زن و بچه‌ها حفاظت و حمایت کند، در آن صورت زن زمان، انرژی و ظرفیت‌های بارداری‌اش (در یک کلام سرمایه‌اش) را هدر داده است. براساس این نظریه، بدون کمک و حمایت پدر، به احتمال بسیار زیاد بچه پیش از رسیدن به بلوغ جنسی خواهد مرد. استیون پینکر یکی از برجسته‌ترین روان‌شناسان تکاملی، این نوع نگاه به پدیده‌ی تولیدمثل انسان را اصطلاحاً «اقتصاد ژنتیکی سکس^۱ می‌نامد: «سرمایه‌گذاری‌های حداقلی مرد و زن نابرابر است... چون یک بچه می‌تواند از مادر تنهایی که همسرش ترکش کرده است متولد شود اما نمی‌تواند از پدر تنهایی که همسرش ترکش کرده است متولد شود. زنان {از نظر ژنتیکی} به گونه‌ای برنامه‌ریزی شده‌اند که در بازار ازدواج رقابت کنند... آنان باید برای تصاحب مردانی رقابت کنند که احتمال سرمایه‌گذاری‌شان بر روی منابع زن بیش از بقیه‌ی مردان است...»^[۳]

در سوی دیگر، اگر مرد تمام سرمایه‌اش از جمله زمان، انرژی، ثروت و... را صرف زنی کند که در خفا با مردان دیگر رابطه دارد، در آن صورت خود را در معرض موقعیتی قرار داده است که باید زندگی‌اش را وقف سرپرستی از بچه‌های مردان دیگر کند - اگر یگانه هدف زندگی‌اش انتقال ژن‌هایش به نسل‌های آینده باشد، چنین معامله‌ای سرتاسر ضرر خواهد بود. تعجبی ندارد اگر روانشناسی تکاملی چنین دیدگاهی داشته باشد، زیرا عقل سلیم^۲ در روانشناسی تکاملی حاکی از آن است که انتقال میراث ژنتیکی یگانه هدف ما در زندگی است. از اینجا می‌توان فهمید که چرا دو روانشناس تکاملی به نام‌های مارگو ویلسون و مارتین دالی^۳ بر این باورند که در نگرش مالکانه‌ی مردان نسبت به تمایلات جنسی زنان تردید نباید کرد. آنان می‌نویسند: «مردان در پی زنان خاصی هستند، همان‌طور که پرندگان آوازخوان در پی قلمرو هستند، همان‌طور که شیرها در پی شکار هستند و همان‌طور که برخی از افراد در پی اشیاء لوکس هستند.» سپس می‌افزایند: «داشتن مجموعه‌ای از منابع که به‌طور بالقوه و فردی نیازمند مراقبت و محافظت است، باعث ایجاد روابط مالکانه‌ای می‌شود که این روابط مالکانه انگیزه لازم را برای دفاع از منابع در برابر رقبا فراهم می‌سازد.»^[۴]

«عزیزم، من عاشق تو هستم مثل یک شیر نر که عاشق شکار است». قطعاً تاکنون دیالوگی به این زمختی درباره‌ی ازدواج مطرح نشده است.

همان‌طور که احتمالاً متوجه شده‌اید، چنین روایتی از تعامل مردان و زنان دگرجنس‌گرا به معنی تن‌فروشی است: زن خدمات جنسی‌اش را در ازای دسترسی به منابع مرد به او می‌فروشد. بر پایه‌ی این نظریه، زن به شکلی تکامل یافته است که لذت جنسی را در ازای دستیابی به ثروت، توان حفاظت، جایگاه اجتماعی و

¹ the genetic economics of sex

² cold logic

³ Margo Wilson & Martin Daly

سایر ارزش‌های مرد که برای او و بچه‌های احتمالی‌اش سودمند خواهد بود، مبادله کند. در واقع داروین با زبان بی‌زبانی می‌گوید که مادر شما یک تن‌فروش جنسی است. به همین سادگی. مبادا فکر کنید ما قصد گستاخی داریم، باور کنید که موضوع «مبادله‌ی ظرفیت‌های باروری و وفاداری جنسی زنان در ازای کالاها و خدمات» یکی از مقدمات بنیانی روان‌شناسی تکاملی است. برای نمونه، کتاب *ذهن انطباق‌یافته*^۱ که حکم کتاب مقدس را در حوزه‌ی روان‌شناسی تکاملی دارد، *قرارداد سکس* را به‌وضوح توضیح می‌دهد:

«مردی برای زنان جذابیت جنسی دارد که خصوصیات مناسب برای جفت‌گیری را دارا باشد... بنابراین پرسش کلیدی این است که از نظر زنان چه خصوصیتی برای جفت‌گیری مناسب هستند؟ سه خصوصیت احتمالی از این قرارند:

- میل و توانایی مرد برای فراهم کردن منابع لازم برای زن و کودکانش؛
- میل و توانایی مرد برای مراقبت و محافظت از زن و کودکانش؛
- میل و توانایی مرد برای انجام فعالیت‌ها و وظایف والدینی.»^[۵]

حال اجازه دهید برخی از برجسته‌ترین تحقیقات انجام‌شده - بر پایه‌ی این فرضیات - پیرامون مردان، زنان، ساختار خانواده و زندگی ماقبل تاریخ را مورد بررسی قرار دهیم.

شور جنسی زنان بسیار ناچیز است

«زنان... به ندرت آن را ابراز می‌کنند... اشتیاق آنان کمتر از مردان است.»

چارلز داروین

آیا به‌واقع زنان تمایل کمتری به سکس دارند؟ برخلاف عقیده‌ی تیرسیاس، تا همین اواخر، هم‌رأیی تقریباً گسترده‌ای در فرهنگ عمومی غرب، در علم پزشکی و روان‌شناسی تکاملی در این باره وجود داشت؛ گرچه در سال‌های اخیر تردیدهایی در مورد ناچیز بودن میل جنسی زنان مطرح شده است. تا آنجا که به روایت مرسوم در روان‌شناسی تکاملی مربوط می‌شود، نگرش‌ها از زمان دکتر ویلیام آکتون^۲ که افکار مشهورش را طی مطلبی در ۱۸۷۵ منتشر کرد، تغییری چندانی نداشته است. آکتون نوشت: «بهترین مادران، همسران و مدیران خانه‌ها با چیزی به نام عطش جنسی بیگانه‌اند... به عنوان یک قاعده‌ی کلی، یک زن نجیب^۳ به

¹ The Adapted Mind

² Dr. William Acton

³ modest

ندرت در پی کسب هرگونه کامیابی جنسی برای خودش است. او مطیع شوهرش است تا او را خشنود سازد.^[۶]

روانشناس دونالد سیمونز^۱، به تازگی در اثر کلاسیکاش به نام *تکامل تمایلات جنسی انسان*^۲، بی‌آنکه تردیدی به خود راه بدهد اعلام می‌کند که: «همگان، آمیزش جنسی را لطف و خدمتی می‌دانند که زنان به مردان عرضه می‌دارند.»^[۷] در مقاله‌ی بنیادینی که در ۱۹۴۸ منتشر شد، متخصص ژنتیک ای. جی. بیتمن^۳ بدون هرگونه تأملی یافته‌های بدست آمده از رفتار کرم میوه را به انسان‌ها تعمیم داد: «انتخاب طبیعی، اشتیاق جنسی برابری را در میان مردان و انفعال نابرابری را در میان زنان پرورانده است.»^[۸]

به‌طور کلی، میزان شواهد گردآوری‌شده جهت متقاعدکردن ما به اینکه زنان موجودات جنسی خاصی نیستند، واقعاً شگفت‌انگیز است. صدها - اگر نه هزاران - مطالعه بر ناچیز بودن شورجنسی زنان مهر تأیید زده‌اند. یکی از مطالعاتی که خیلی در حوزه‌ی روان‌شناسی تکاملی به آن استناد می‌شود، در سال ۱۹۸۹ منتشر شد.^[۹] یک دانشجوی دوره‌ی لیسانس (هر بار از یک جنس) که چهره‌ی جذابی هم دارد، از سوی پژوهشگر مأمور می‌شود تا در محوطه‌ی دانشگاه فلوریدا با دانشجویی از جنس مخالف (که تنها است) قدم بزند و به او بگوید: «سلام، من به‌تازگی شما را در اینجا دیده‌ام... به نظرم خیلی جذاب هستید. آیا مایلید امشب را با من در تخت‌خواب بگذرانید؟» در حدود ۷۵٪ از مردان جوان درخواست فرد جذاب را پذیرفتند و نخواستند که پاسخ‌شان را «به بعد موکول کنند». در مقابل، هیچ‌یک از زنان پیشنهاد فرد جذاب را نپذیرفتند. این مطالعه جداً یکی از معروف‌ترین مطالعات انجام‌شده در حوزه‌ی روان‌شناسی تکاملی است. محققان به آن استناد کرده‌اند تا نشان دهند که زنان تمایلی به سکس تصادفی و سهل‌گیرانه ندارند؛ و این نگرش برای آنان حائز اهمیت است زیرا نظریه‌ی تکاملی مرسوم، فرض را بر این می‌گیرد که زنان ذاتاً سکس را تنها در ازای کسب کالا و خدمات از مردان ارائه می‌کنند.

سرمایه‌گذاری والدینی مرد

ادعا شده است که هدف ما در زندگی این است که ژن‌هایمان را به‌واسطه‌ی تولیدمثل و به‌حداکثر رساندن شمار نوزادانی که بقا می‌یابند و مجدداً تولیدمثل می‌کنند، به نسل‌های آینده انتقال دهیم. اینکه آیا محور قراردادن چنین هدفی در زندگی به خرسندی و شادکامی فرد منتهی می‌شود یا نه، موضوعی بی‌ربط قلمداد شده است. در همین رابطه، رابرت رایت^۴ در اثر *پرفروش حیوان اخلاقی*^۵ به اختصار می‌گوید: «ما به

¹ Donald Symons

² The Evolution of Human Sexuality

³ A. J. Bateman

⁴ Robert Wright

⁵ The Moral Animal

گونه‌ای برنامه‌ریزی شده‌ایم که حیواناتی کارآمد^۱ باشیم و نه خرسند. (البته می‌توان گفت ما به شکلی طراحی شده‌ایم که در پی خرسندی و شادکامی باشیم؛ دستیابی به اهداف دارویی - سکس، جایگاه اجتماعی و نظایر آن - غالباً ما را خرسند می‌سازد، دست‌کم در دوره‌ای از زندگی‌مان.) با این همه، فقدان مکرر خرسندی همان چیزی است که باعث می‌شود در روند جستجوی خرسندی به موجوداتی موکد^۲ تبدیل شویم.^[۱۰]

این تصور غریبی از مفهوم موکدبودن (قابلیت بارآوری-م) است. چنین نگاهی به زندگی، با اخلاقیات پروتستانی (که موکدبودن را همان چیزی می‌داند که یک حیوان را «کارآمد» می‌سازد) در هم می‌آمیزد و پژوهشی از آن/اندیشه‌ی عهد عتیق می‌شود که می‌گفت «زندگی را باید تحمل کرد نه اینکه از آن لذت برد». چنین فرضیاتی در اکثر نوشته‌های روان‌شناسی تکاملی گنجانده شده است. جانورشناس/نخستی‌شناس فرانس دووال^۳ (یکی از آزاداندیش‌ترین فلاسفه در زمینه‌ی سرشت انسان) این رویکرد را اصطلاحاً زیست‌شناسی/اجتماعی پروتستانی می‌نامد.

از منظر نظریه‌ی تکاملی، توجه زن به کیفیت رابطه‌ی عاطفی - جنسی به جای کمیت آن، برای او مزایای مهمی دارد. به نفع زن خواهد بود اگر از یک مرد سالم باردار شود، به عبارت دیگر با این کار احتمال بقا و بهروزی بچه‌اش به حداکثر خواهد رسید. دیوید باس^۴ روان‌شناس تکاملی می‌گوید: «از آنجاییکه ظرفیت‌های تولیدمثلی زنان گران‌بها و محدود است، زنان اجدادی ما این ظرفیت‌های ارزشمند را بر سر جفت‌گیری‌های تصادفی با هر مردی هدر نمی‌دادند.» باس می‌افزاید: «بدیهی است که در گذشته، زنان این خودآگاهی را نداشتند که اسپرم بی‌ارزش و تخمک ارزشمند است... از این رو زنانی که پیش از توافق برای انجام سکس از تیزهوشی خود بهره نمی‌گرفتند، در روند پاکسازی‌های تکاملی حذف می‌شدند... به زبان دیگر، مادران اجدادی ما از بینش عاطفی خود برای پیش‌بینی روابطی که در آن بازنده خواهند بود، استفاده می‌کردند.»^[۱۱] با این وجود، باس توضیح نمی‌دهد که اگر اجداد ما طی هزاران نسل تحت چنین استراتژی محتاط‌آمیزی بوده‌اند، چرا همچنان این همه «بازنده» در مخازن ژنی امروز وجود دارد.

در حالی که به لحاظ زیستی بخش قابل توجهی از سرمایه‌گذاری والدینی زن در گونه‌ی ما قابل توجیه است، نظریه‌پردازان تکاملی معتقدند انسان امروزی (هوموساپینس) به طرز بی‌مانندی دارای بالاترین میزان سرمایه‌گذاری والدینی مرد در میان تمام نخستی‌هاست. آنان بر این باورند که سطوح بالای سرمایه‌گذاری والدینی مرد در گونه‌ی زیستی ما، شالوده‌ای برای این فرض است که ازدواج پدیده‌ای جهان‌شمول است. به تعبیر رایت: «در تمام فرهنگ‌های انسانی‌ای که محققان انسان‌شناسی ثبت کرده‌اند، ازدواج... هنجار محسوب می‌شود و خانواده بخش جدایی‌ناپذیری از سازمان اجتماعی است. در همه جای دنیا پدران به فرزندان

¹ effective

² productive

³ Frans de Waal

⁴ David Buss

خویش عشق می‌ورزند... این عشق، پدران را به سمتی سوق می‌دهد که برای فرزندان‌شان خوراک تهیه کنند، از آنان محافظت کرده و تعالیم لازم را به آنان بدهند.»^[۱۲]

زیست‌شناس تیم بیرخد^۱ همسو با این دیدگاه می‌نویسد: «قطعیتِ پدری هسته‌ی اصلی رفتار جنسی اکثر مردان را تشکیل می‌دهد - و توجهات تکاملی مناسبی برای آن وجود دارد. در گذشته‌های بسیار دور، آن دسته از مردانی که بر روی بچه‌هایی سرمایه‌گذاری کردند که زنان‌شان از مردان دیگر باردار شده بودند، نسبت به مردانی که زنان را در کنترل خود داشتند و تنها بر روی بچه‌هایی سرمایه‌گذاری کردند که به لحاظ ژنتیکی متعلق به خودشان بود، نوادگان کمتری از خود بر جای گذاشتند. از این رو، به عنوان یک دستاورد، مردان تمایل یافتند که قطعیتِ پدری را همواره مورد توجه قرار دهند.»^[۱۳]

برخی از فرضیه‌های سؤال‌برانگیزی که شالوده‌ی استدلال فوق را تشکیل می‌دهند، از این قرارند:

- در آن دوران هر فرهنگی، در پیرامون نهاد ازدواج و خانواده‌ی هسته‌ای سازماندهی شده بوده است.
- در گونه‌ی ما، مردانی که منابع لازم را تنها برای کودکان خود فراهم می‌کرده‌اند، در مقایسه با آنهایی که کمتر به صورت گزینشی عمل کرده و منابع‌شان را با گشاده‌دستی مصرف می‌کرده‌اند، نوادگان بسیار بیشتری از خود بر جای گذاشته‌اند.
- در زیست‌بوم‌های اجدادی، یک مرد می‌توانسته بفهمد که کدام یک از بچه‌ها به لحاظ زیستی متعلق به اوست. این پیش‌فرض مستلزم آن است که:

۱. مرد می‌دانسته است که عمل سکس منجر به تولید بچه می‌شود.

۲. مرد می‌توانسته است نسبت به وفاداری جنسی جفت‌اش ۱۰۰٪ اطمینان داشته باشد.

- یک شکارگر می‌توانسته بی‌آنکه دچار شرمساری و اخراج از گروه شود، از تقسیم شکار خود با سایر شکارگران و بستگان خود در قبیله (از جمله خواهرزاده‌ها، برادرزاده‌ها و کودکان قبیله) امتناع ورزد.

پس بر پایه‌ی روایت مرسوم در روان‌شناسی تکاملی، از آنجایی که سرمایه‌گذاری والدینی مرد مزیتی برای فرزندان‌ش محسوب می‌شود، زنان به شکلی تکامل یافته‌اند تا جفت‌هایی را انتخاب کنند که اولاً دسترسی بیشتری به منابع دارند، و ثانیاً رفتارشان بیانگر آن است که این منابع را تنها با زن و بچه‌های خود به اشتراک خواهند گذاشت.

براساس روایت مذکور، این دو هدف زنان (دسترسی به ژن‌های مطلوب و دسترسی به منابع مرد) شرایط متضادی را برای مردان و زنان ایجاد می‌کند - هم در رابطه‌شان با جنس مخالف و هم با رقبای هم‌جنس‌شان. رایت خلاصه‌وار این شرایط متضاد را توضیح می‌دهد: «سرمایه‌گذاری والدینی مرد، انتخاب

¹ Tim Birkhead

جنسی را ملزم می‌کند تا توأمان دو دستورالعمل را در پیش گیرد: از یک سو، مردان به گونه‌ای تکامل یافته‌اند که بر سر تخمک‌های اندک زنان رقابت کنند. و در مقابل، زنان به گونه‌ای تکامل یافته‌اند که بر سر تصاحب مردان اندکی که توانایی سرمایه‌گذاری بر روی تخمک‌های آنان را دارند، رقابت کنند.^[۱۴]

«استراتژی‌های ترکیبی» در جنگ میان جنس‌ها

روایت مرسوم در روان‌شناسی تکاملی خاطر نشان می‌سازد که: «زن با مردی زیبا، ثروتمند و وفادار ازدواج خواهد کرد تا به واسطه‌ی دسترسی به منابع او، هزینه‌ی خدمات جنسی که به آن مرد ارائه‌ی می‌دهد به نوعی جبران شود. در عین حال زن در دوره‌ی تخمک‌گذاری، با رفتارهای سکسی و پوشیدن لباس‌های تحریک‌کننده اقدام به جذب مردان دیگر کرده و شوهرش را فریب می‌دهد، از این رو احتمال آن می‌رود که از مرد دیگری (که نسبت به شوهرش برتری ژنتیکی^۱ دارد) صاحب بچه شود. در زبان علمی این فرایند را اصطلاحاً «استراتژی ترکیبی» می‌نامند. مردان و زنان نسخه‌ی متفاوتی از این استراتژی را جهت دستیابی به اهداف متضادشان به کار می‌بندند (زنان کیفیت جفت‌های انتخابی و مردان کمیت فرصت‌های جفت‌گیری را به حداکثر می‌رسانند).»

مطالعات دیوید باس و همکارانش، معروف‌ترین مطالعاتی است که برای نشان دادن سرشت این دو استراتژی متفاوت انجام شده است. فرض باس و همکارانش بر این است که اگر مردان و زنان برنامه‌ریزی ژنتیکی متضادی در رابطه با رفتار جفت‌گیری دارند، انتظار می‌رود که این تضادها در شکلی که مردان و زنان حسادت جنسی را تجربه می‌کنند مشهود باشد. باس و همکارانش دریافته‌اند که، همان‌طور که فرضیه‌ها پیش‌بینی می‌کردند، نگرانی عمده‌ی زنان معطوف به خیانت عاطفی جفت‌شان است، در حالی که نگرانی مردان بیشتر معطوف به خیانت جنسی جفت‌شان است.

این نتایج غالباً به عنوان مهر تأییدی بر سرمایه‌گذاری والدینی مرد مورد استناد قرار گرفته‌اند. ظاهراً این نتایج تأییدکننده‌ی پیش‌بینی‌های روایت مرسوم در رابطه با متفاوت بودن منافع مردان و زنان است. طبق نظریه‌ی تکاملی، نگرانی زن در مورد رابطه‌ی عاطفی جفت‌اش با زنان دیگر از آن‌روست که در چنین موقعیتی دسترسی او به منافع مرد به خطر خواهد افتاد. بر پایه‌ی روایت مرسوم در روان‌شناسی تکاملی، بدترین سناریوی ممکن در این بازی تکاملی برای یک زن ماقبل تاریخ، ناکامی او در دسترسی به منابع و حمایت‌های مرد خواهد بود. اگر ماجراجویی‌های جنسی مرد صرفاً به سکس‌های موقتی با زنان دیگر (به زبان امروزی با یک تن‌فروش جنسی - که بعید است مرد با او ازدواج کند) محدود شود، این مسئله تهدید

^۱ در زبان روان‌شناسی تکاملی، شیک‌پوش بودن، جذاب بودن، ثروتمند بودن و... همگی نمادی از شایستگی و برتری ژنتیکی

چندانی برای دسترسی زن و فرزندانش به منابع مرد به حساب نخواهد آمد. اما چنانچه مرد عاشق زن دیگری شود و زنش را ترک کند، امکان دسترسی او (و فرزندانش) به منابع مرد اندک خواهد بود. از سوی دیگر، همان‌طور که پیش‌تر توضیح داده شد بدترین سناریوی ممکن برای مرد، اختصاص زمان و منابع خود جهت بزرگ کردن بچه‌هایی خواهد بود که به لحاظ ژنتیکی متعلق به مرد دیگری هستند (در این حالت، او زن‌های فردی دیگر را به هزینه‌ی خودش به نسل‌های آینده انتقال خواهد داد). اگر جفت جنسی‌اش با مرد دیگری رابطه‌ی عاطفی - بدون سکس - داشته باشد، این فاجعه‌ی ژنتیکی رخ نخواهد داد. اما چنانچه جفت جنسی‌اش با مرد دیگری سکس داشته باشد، حتی اگر این سکس عاری از صمیمیت عاطفی هم باشد، مرد ندانسته «سرمایه‌گذاری» تکاملی‌اش را هدر داده است. نتیجتاً روایت مرسوم در روان‌شناسی تکاملی - و تحقیقاتی که مهر تأیید بر آن زده‌اند - پیش‌بینی می‌کنند که حسادت جنسی مرد می‌بایست در راستای کنترل رفتار جنسی زن تکامل یافته باشد (تا قطعیت پدری‌اش را تضمین کند)، و از طرف دیگر حسادت جنسی زن می‌بایست در جهت کنترل رفتار عاطفی مرد تکامل یافته باشد (تا از دسترسی انحصاری‌اش به منابع مرد مطمئن شود).^۱

همان‌طور که احتمالاً حدس زده‌اید، استراتژی ترکیبی به همان روایت مرسوم در روان‌شناسی تکاملی اشاره دارد. استراتژی ترکیبی مرد معطوف به داشتن یک پیوند جفتی بلندمدت است تا از آن طریق بتواند رفتار جنسی زن را کنترل کند. در عین حال، مرد می‌بایست به سکس‌های تصادفی (سرمایه‌گذاری‌های پایین) خود با بسیاری از زنان دیگر ادامه دهد تا از این رهگذر شانس برخوردار از بچه‌های بیشتر را افزایش دهد. بنابراین روایت مرسوم در روان‌شناسی تکاملی فرض را بر آن می‌گیرد که مردان به شکلی تکامل یافته‌اند که ریاکارانه دروغ بگویند و بچه‌هایی خارج از چارچوب ازدواج تولید کنند. بر پایه‌ی روایت مرسوم در روان‌شناسی تکاملی، استراتژی ترکیبی تکامل یافته برای مرد از یک سو مبتنی بر فریب‌دادن همسرش و از سوی دیگر ابراز دیوانه‌وار - و حتی خشونت‌آمیز - حسادت جنسی نسبت به اوست.

گرچه شانس بقای کودکانی که در نتیجه‌ی آمیزش‌های تصادفی مرد متولد می‌شوند احتمالاً کمتر از آن کودکانی است که وی به بزرگ کردن آنها یاری می‌رساند، اما این آمیزش‌ها (سرمایه‌گذاری‌ها) همچنان برای مرد معقول است چرا که هزینه‌ی چندانی برای او نخواهد داشت. در مقابل، استراتژی ترکیبی زن ملزم کردن مرد به یک تعهد بلندمدت است - البته مردی که بالاترین دسترسی را به منابع مادی و جایگاه اجتماعی دارد و از او محافظت خواهد کرد. در عین حال زن همچنان در پی آن است که از فرصت‌های پیش آمده - در دوره‌ی تخمک‌گذاری - استفاده کند و خودش را به آغوش مرد شیک‌پوش و جذابی پرتاب کند که نسبت به عشقش برتری ژنتیکی دارد.

^۱ سرشت حسادت جنسی را در فصل ۹ به تفصیل مورد بررسی قرار خواهیم داد. - نویسنده

مطالعات گوناگون نشان داده‌اند که زنان در دوره‌ی تخمک‌گذاری احتمال بیشتری دارد که شوهران‌شان را (جهت داشتن آمیزش‌های خارج از ازدواج) فریب دهند؛ و هنگامی که در دوره‌ی باروری (تخمک‌گذاری) نیستند احتمال کمتری دارد که از لوازم کنترل بارداری استفاده کنند. به‌علاوه، احتمال استفاده‌ی زنان از عطر، جواهرات و لباس‌های چسبان (به‌منظور ایجاد جذابیت بیشتر برای مردان) در هنگام تخمک‌گذاری نسبت به سایر مراحل چرخه‌ی قاعدگی بیشتر است (برجستگی اندام‌ها نمادی از ژن‌های نیرومندتر است). این برنامه‌ریزی‌های ژنتیکی متضاد و ستیز مداوم زنان و مردان که در چارچوب دستیابی به منابع غذایی نمود می‌یابد - به عبارتی «جنگ میان جنس‌ها» - هسته مرکزی تصویر ملال‌آوری است که روایت‌های علمی امروز از حیات جنسی انسان ترسیم کرده‌اند.

همان‌طور که رایت خلاصه‌وار می‌گوید: «نیروی محرک در روابط میان مردان و زنان بر مبنای بهره‌کشی متقابل است. گاهی اوقات به نظر می‌رسد به گونه‌ای طراحی شده‌اند که یکدیگر را بدبخت کنند [تاکید از نویسندگان است].»^[۱۵] اظهارات سیمونز در نخستین خطوط کتابش با نام *تکامل تمایلات جنسی انسان*، نمایانگر همین دیدگاه است: «درون‌مایه‌ی اصلی اثر حاضر این است که، در زمینه‌ی تمایلات جنسی، زنان و مردان دارای سرشت زیستی‌ای هستند که به شکل چشمگیری از یکدیگر متفاوت است؛ هر چند که این تفاوت‌ها به واسطه‌ی بازدارنده‌های اخلاقی کنونی تا حدی پنهان مانده است. تفاوت مردان و زنان در سرشت جنسی‌شان از آن‌روست که در سرتاسر دوره‌ی بسیار طولانی گردآوری و شکار، امیال و گرایش‌های جنسی‌ای که برای یکی از جنس‌ها انطباقی و سودمند محسوب می‌شده است، برای جنس دیگر عاملی برای از دست‌دادن فرصت تولیدمثل بوده است.»^[۱۶]

پذیرندگی جنسی بسط‌یافته^۱ و تخمک‌گذاری پنهان

برخلاف آن دسته از نخستین‌های ماده که نزدیکترین خویشاوندی را با انسان‌های ماده دارند، در میان انسان‌ها، اندازه‌ی اندام‌های جنسی - تناسلی زنان در محدوده‌ی دوره‌ی تخمک‌گذاری دو برابر نمی‌شود و به رنگ قرمز کمرنگ نیز در نمی‌آید. در واقع، روایت مرسوم در روان‌شناسی تکاملی بر این پیش‌فرض بنیانی استوار است که مرد راهکاری در اختیار ندارد که بفهمد آیا زن در موقعیت باروری (دوره‌ی تخمک‌گذاری) قرار دارد یا نه. ما گمان می‌کنیم که هوشمندترین گونه‌ی زیستی هستیم، ولی جالب است که تقریباً تنها موجود روی زمین هستیم که نسبت به این موضوع نادانیم. اکثریت وسیعی از دیگر پستانداران ماده، هنگامی که به مرحله‌ی باروری می‌رسند این موضوع را به نرها اعلام می‌کنند و به‌وضوح تمایلی به انجام سکس در سایر زمان‌ها ندارد. دانشمندان بر این باورند که پنهان بودن زمان تخمک‌گذاری پدیده‌ای است که به‌طور

¹ Extended Sexual Receptivity

معناداری مختص موجودات انسانی است. در میان نخستین‌ها، قابلیت و تمایل زن به انجام سکس در هر زمانی و هر مکانی، خصوصیتی است که تنها در بین بونوبوها و انسان‌ها مشاهده شده است. «پذیرندگی جنسی بسط‌یافته» عنوان علمی موقعیتی است که طی آن زنان می‌توانند در سرتاسر دوره‌ی قاعدگی‌شان از نظر جنسی فعال باشند، در حالی که اکثر پستانداران تنها هنگامی اقدام به سکس می‌کنند که انجام آن «اهمیت داشته باشد» - یعنی هنگامی که بتوانند در نتیجه‌ی آن باردار شوند.

اگر ما این فرض را بپذیریم که زنان علاقه‌ی خاصی به سکس ندارند، جز اینکه سکس را ابزاری برای شریک‌شدن در منابع مردان می‌دانند، باید پرسید پس چرا چنین قابلیت جنسی گسترده و نامحدودی در زنان تکامل یافته است؟ و چرا زنان همانند ماده‌های سایر پستانداران، سکس را به همان چند روز دوره‌ی قاعدگی (مرحله‌ی تخمک‌گذاری) که امکان بارداری در بالاترین حد خود قرار دارد، محدود نکرده‌اند؟ به‌طور عمده دو نظریه سعی داشته‌اند تا این پدیده را توضیح دهند. یکی از آنها متعلق به هیلن فیشر انسان‌شناس است که نظریه‌ی خود را «تبیین کلاسیک^۱» خوانده است: طبق این نظریه، هم تخمک‌گذاری پنهان و هم پذیرندگی جنسی بسط‌یافته (یا به بیان دقیق‌تر، پذیرندگی جنسی مداوم) در میان نخستین زنان گونه‌ی ما به‌عنوان راهکاری برای توسعه و تحکیم پیوند جفتی تکامل یافته است، تا از آن طریق ماده بتواند به نیازهای جنسی جفت نر خویش - که دائماً دچار عطش جنسی است - پاسخ دهد. گمان می‌رود که این قابلیت دو کارکرد عمده داشته است:

■ یکم، در چنین شرایطی، از آنجایی که زن همواره - حتی هنگامی که در مرحله‌ی تخمک‌گذاری قرار ندارد - برای انجام سکس در دسترس است، دلیلی ندارد که مرد برای کسب لذت جنسی در جستجوی زنان دیگر باشد.

■ دوم، از آنجایی که دوره‌ی تخمک‌گذاری (باروری) زن پنهان است، مرد ترغیب می‌شود که سکس را به‌طور مداوم در تمام طول چرخه‌ی قاعدگی انجام دهد تا احتمال باردارکردن زن را به‌حداکثر برساند و نیز اطمینان یابد که جفت او در تمام طول چرخه‌ی قاعدگی - و نه صرفاً در طی دوره‌ی کوتاه تخمک‌گذاری - با هیچ مرد دیگری نمی‌خواهد.

فیشر مدعی است که «مشخص نبودن زمان تخمک‌گذاری باعث ایجاد یک صمیمیت پایدار، محافظت از زن و فراهم ساختن خوراک توسط مرد می‌شده است - امری که برای زنان بسیار مغتنم بوده است.»^[۱۷] نظریه دوم از سوی انسان‌شناس سارا بلافلر هردی^۲ ارائه شده است. او مدعی است که تخمک‌گذاری پنهان و پذیرندگی جنسی بسط‌یافته در میان انسان‌ریخت‌های اولیه، نه برای فرونشاندن عطش جنسی مردان بلکه به‌منظور به اشتباه انداختن آنان تکامل یافته است. با در نظر گرفتن گرایش بونوبوهای نر آلفا به کشتن تمام

¹ the classic explanation

² Sarah Blaffer Hrdy

بچه‌های رئیس پیشین خانواده، هردی این فرضیه را پیش می‌کشد که تخمک‌گذاری پنهان و پذیرندگی جنسی بسط‌یافته‌ی زنان روشی برای به اشتباه انداختن مردان در مورد قطعیت پدری‌شان بوده است. در چنین حالتی، ماده با چندین نر سکس خواهد داشت - به شکلی که هیچ‌یک از آنها نتواند نسبت به پدر بودن خود قطعیت داشته باشد. بدین ترتیب، احتمال اینکه نرهاى آلفا بخواهند نوازدانی را که متعلق به آنان نیست بکشند، کاهش می‌یافت.

نظریه‌ی فیشر به روایت مرسوم در روان‌شناسی تکاملی که می‌گوید زنان سکس را در ازای کسب غذا، مراقبت و نظایر آن مبادله می‌کنند، نزدیکتر است. اما تبیین فیشر تنها در حالتی قابل قبول است که ما این پیش‌فرض را بپذیریم که مردان - از جمله اجداد «نخستی» ما - همواره تمایل داشته‌اند که تنها با یک زن سکس داشته باشند. ضمن آنکه دیدگاه فیشر مبنی بر اینکه تخمک‌گذاری پنهان موجب می‌شده که زن همیشه برای انجام سکس در دسترس باشد و از این‌رو دلیلی نداشته که مرد برای کسب لذت جنسی در جستجوی زنان دیگر باشد؛ با یکی از پیش‌فرض‌های بنیانی روان‌شناسی تکاملی در تناقض است: اینکه مردان از یک سو تمایل دارند تا اسپرم‌هایشان را با ماده‌های بیشتری شریک شوند، و از سوی دیگر سعی دارند تا از سرمایه‌گذاری‌ای که بر روی جفت/ خانواده‌ی اصلی‌شان انجام داده‌اند، محافظت کنند.

نظریه‌ی «به اشتباه انداختن» نرها که هردی آن را مطرح کرده است، فرض را بر آن می‌گیرد که تخمک‌گذاری پنهان و پذیرندگی جنسی مداوم، برای زنی که دارای چندین جفت نر است، مفید بوده است - زیرا مانع از کشته‌شدن بچه‌ها توسط نرها می‌شده و نرها را ترغیب می‌کرده تا از فرزندانش حمایت کنند. تصور هردی از تکامل جنسی انسان، زنان را مستقیماً در ستیز با مردان قرار می‌دهد؛ مردانی که به اشتراک‌گذاری منابع را با زنان بارور بسیار ارزشمند می‌دانسته‌اند.

این دو نظریه نیز مثل روایت مرسوم در روان‌شناسی تکاملی، فریب‌کاری را مشخصه‌ی زندگی جنسی انسان ماقبل تاریخ می‌دانند. بر پایه‌ی این نگرش، مردان و زنان هر دو ذاتاً دروغگو، شهوت‌طلب و فریب‌کار هستند. مردان و زنان دگرجنس‌گرا در بنیانی‌ترین سطوح زیستی‌شان به شکلی تکامل یافته‌اند که یکدیگر را فریب داده و برنامه‌ریزی ژنتیکی هم‌ستیزشان را خودخواهانه دنبال کنند - این قبیل ادعاها به نوعی نادیده‌گرفتن افرادی‌ست که به صادقانه‌ترین شکل ممکن به یکدیگر عشق می‌ورزند.

فصل چهارم

میمون بزرگ در آینه

«چرا باید ناپاکی خود را به گذشته‌ی میمونی‌مان نسبت دهیم و پاکی و مهربانی‌مان را منحصرآ انسانی تلقی کنیم؟ چرا نباید ویژگی‌های «نیک» خود را نیز به گذشته‌ی میمونی‌مان نسبت دهیم؟»

استیفن جی. گولد^۱

«ما از طریق شباهت رفتارهای بیرونی حیوانات به رفتارهایی که خودمان انجام می‌دهیم، درباره‌ی شباهت‌های درونی آنها با خودمان قضاوت می‌کنیم؛ و این استدلال در گام بعدی ما را به این نتیجه می‌رساند که، از آنجایی که اعمال درونی‌مان مشابه یکدیگر هستند، پس انگیزه و هدف این رفتارها نیز باید تقریباً مشابه باشند. از این رو، وقتی که دست به فرضیه‌سازی می‌زنیم تا ویژگی روانی مشترک بین انسان‌ها و حیوانات را توضیح دهیم، باید یک فرضیه مشترک را برای هر دوی آنها به کار ببریم.»

دیوید هیوم، رساله‌ای درباره طبیعت انسان (۱۷۳۹-۱۷۴۰)

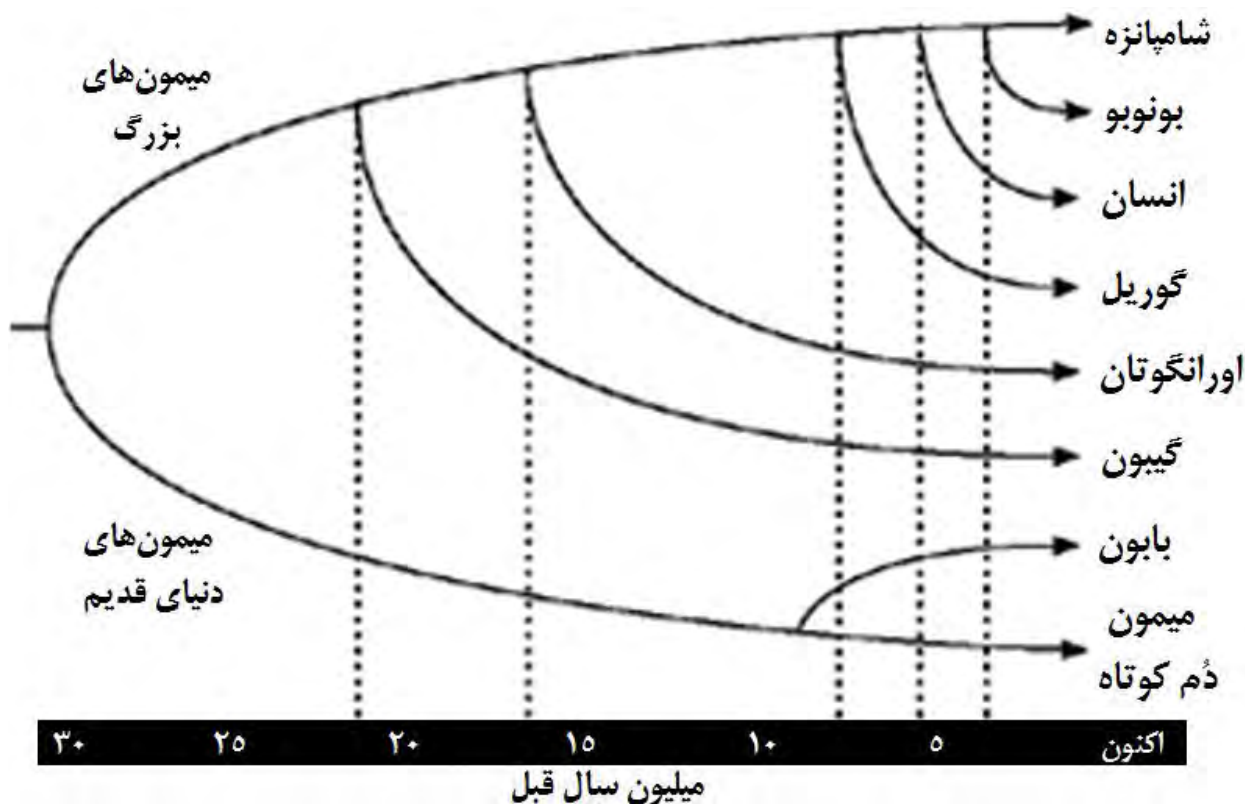
از نظر ژنتیکی، شامپانزه‌ها و بونوبوهای که در باغ‌وحش می‌بینید به شما و سایر بازدیدکنندگان خیلی نزدیک‌ترند تا به گوریل‌ها، اورانگوتان‌ها، میمون‌ها یا هر چیز دیگری که در قفس یافت شود. تفاوت تقریباً ۱/۶ درصدی که بین DNA ما و بونوبوها و شامپانزه‌ها وجود دارد، سبب شده است تا نزدیکی ما به آنها بیش از نزدیکی سگ به روباه، «گیبون دست‌سفید^۲» به «گیبون کاکل‌دار گونه‌سفید^۳»، فیل هندی به فیل آفریقایی یا حتی یک «ویرئو چشم‌قرمز^۴» به یک «ویرئو چشم‌سفید» باشد.

^۱ Stephen Jay Gould

^۲ white-handed gibbon

^۳ white-cheeked crested gibbon

^۴ Vireo، گروهی از پرندگان شاخه‌نشین (همانند گنجشک) که معمولاً دارای بال و پرهای تیره و متمایل به سبز هستند. - م



با توجه به شکل بالا، خط اجدادی که در پی آن شامپانزه‌ها و بونوبوها پا به عرصه وجود گذاشتند، در حدود ۵-۶ میلیون سال پیش از خط اجدادی انسان جدا شده است (لذا تولیدمثل بین گونه‌ای احتمالاً حدود یک میلیون سال بعد از این جدایی ادامه پیدا کرده است). این در حالی است که شامپانزه‌ها و بونوبوها تقریباً ۳ میلیون و ۸۶۰ هزار سال پیش از خط مشترک اجدادی‌شان جدا شده‌اند.^[۱]

به جز این دو خویشاوند نزدیک، فواصل خویشاوندی با سایر نخستی‌ها افزایش می‌یابد. گوریل‌ها حدود ۹ میلیون سال پیش از یک جد مشترک جدا می‌شوند، اورانگوتان‌ها ۱۶ میلیون سال پیش و گیبون‌ها (که تنها میمون‌های تک‌همسر هستند) حدود ۲۲ میلیون سال پیش دست به خروجی زود هنگام می‌زنند. شواهد DNA نشان می‌دهد که آخرین جد مشترک تمام میمون‌ها حدود ۳۰ میلیون سال پیش می‌زیسته است. اگر این فاصله‌ی ژنتیکی نسبی از انسان‌ها را از منظر جغرافیایی بررسی کنیم، به طوری که یک مایل نشان‌دهنده‌ی ۱۰۰ هزار سال از آخرین زمانی باشد که یک جد مشترک داشته‌ایم، چیزی شبیه این به دست می‌آید:

▪ انسان امروزی: شهر نیویورک، ایالت نیویورک

- شامپانزه‌ها و بونوبوها همسایه‌هایی هستند که در فاصله ۳۰ مایلی یکدیگر در شهر بیریچ‌پورت^۱ در ایالت کانکتیکت^۲ و ارتفاعات یورکتان^۳ در ایالت نیویورک زندگی می‌کنند. و از آنجایی که هر دو در فاصله ۵۰ مایلی نیویورک هستند، در مسیر ارتباطی انسان قرار دارند.
- گوریل‌ها از استیک پنیر در شهر فیلادلفیا در ایالت پنسیلوانیا لذت می‌برند.
- اورانگوتان‌ها در شهر بالتیمور در ایالت مریلند ساکن هستند.
- گیبون‌ها مشغول وضع قوانین تک‌همسری در واشنگتن هستند.
- میمون‌های دنیای قدیم (بابون‌ها و میمون‌های دُم کوتاه) در شهر رونوک^۴ ایالت ویرجینیا به سر می‌برند.

کارل لینهوس^۵ به عنوان اولین کسی که تمایز زیستی‌ای را بین انسان‌ها و شامپانزه‌ها قائل شد (اواسط قرن هجدهم)، شاید اگر الان زنده بود از کار خود اظهار پشیمانی می‌کرد. امروزه مشخص شده است که چنین تمایزی توجیه علمی ندارد و بسیاری از زیست‌شناسان برآنند که انسان‌ها، شامپانزه‌ها و بونوبوها را در یک دسته قرار دهند تا از این طریق بتوانند شباهت‌های چشمگیرشان را منعکس کنند.

نیکلاس تالپ^۶ آناتومی‌شناس معروف هلندی که در تابلوی نقاشی کلاس آناتومی اثر رمبرانت^۷ به تصویر کشیده شده است، نخستین کسی است که توصیفات دقیقی را از آناتومی میمون غیرانسانی در سال ۱۶۴۱ ارائه می‌کند. بدنی را که تالپ کالبدشکافی کرده بود آنقدر به بدن انسان شبیه بود که او می‌گوید: «مشکل بتوان موجودی شبیه‌تر از این به انسان یافت.» تالپ نمونه مورد بررسی خود را ساتیر^۸ هندی نامید و اشاره کرد که مردم بومی به آن اورانگوتان می‌گویند. با این حال، انسان‌شناسان معاصری که نوشته‌های تالپ را مطالعه کرده‌اند بر این باورند که موجود مذکور یک بونوبو بوده است.^[۲]

شامپانزه‌ها و بونوبوها شبیه میمون‌های بزرگ آفریقایی هستند. آنها نیز مثل اکثر میمون‌ها دم ندارند، قسمت عمده‌ی زندگی خود را بر روی زمین می‌گذرانند و موجوداتی بسیار باهوش و به‌شدت اجتماعی هستند. برای بونوبوها، تمایلات جنسی عمیقی که هدفی غیر از تولیدمثل را دنبال کند، ویژگی محوری تعامل اجتماعی و همبستگی گروهی است. انسان‌شناس ماروین هریس^۹ معتقد است که بونوبوها «پاداش این رویکرد نسبت به تمایلات جنسی را دریافت می‌کنند.» این پاداش عبارت است از «شکل منسجم‌تری از

¹ Bridgeport

² Connecticut

³ York-town

⁴ Roanoke

⁵ Carl Linnaeus

⁶ Nicolaes Tulp

⁷ Rembrandt

^۸ Satyr: در افسانه‌های یونان، موجودی نیمه انسان نیمه حیوان. - مترجم

⁹ Marvin Harris

همکاری اجتماعی بین نرها و ماده‌ها... که منجر به همکاری منسجم‌تر گروه اجتماعی، ایجاد محیطی امن‌تر برای پرورش نوزادان و نهایتاً درجه‌ی بالاتری از موفقیت تولیدمثلی برای نرها و ماده‌های سکسی می‌شود.^[۳] به بیان دیگر، «رابطه‌ی جنسی با چند نفر به‌طور همزمان» برای بونوبوها فواید تکاملی چشمگیری به همراه داشته است که سایر میمون‌های بزرگ از آن محروم‌اند.

گیبون‌ها که تنها میمون‌های تک‌همسر هستند، در جنوب شرقی آسیا و در قالب گروه‌های کوچکی از زوج‌های نر/ ماده به همراه فرزندان‌شان زندگی می‌کنند - به شکلی جدا افتاده و در قلمرویی ۳۰ تا ۵۰ کیلومتر مربعی. آن‌ها هیچ‌گاه درختان را ترک نمی‌کنند، رابطه‌شان با سایر گیبون‌ها بسیار ناچیز است، هوش قابل توجهی ندارند و جفت‌گیری‌های اندکی هم انجام می‌دهند که صرفاً با هدف تولیدمثل است.

تک‌همسری به جز ما در هیچ یک از نخستی‌هایی که به شکل گروهی و اجتماعی زندگی می‌کنند وجود ندارد. انسان‌شناس دونالد سیمونز^۱ که (همچون ما) از تلاش‌های صورت‌گرفته برای نشان‌دادن اینکه گیبون‌های تک‌همسر می‌توانند الگوی مناسبی برای تمایلات جنسی انسان باشند حیرت‌زده است، می‌نویسد: «صحبت از اینکه پیوند جفتی انسان‌ها مشابه گیبون‌هاست، به همان اندازه‌ی صحبت از جوشان بودن دریا یا پرواز کردنِ خوک‌ها مرا آزار می‌دهد.»^[۴]

نخستی‌ها و سرشت انسان

اگر این فرصت به توماس هابز داده می‌شد که دست به طراحی حیوانی بزند که گویای تاریک‌ترین عقاید او درباره‌ی سرشت انسان باشد، حتماً چیزی شبیه به یک شامپانزه را طراحی می‌کرد. به نظر می‌رسد این میمون منعکس‌کننده‌ی تمام نظریه‌های ترسناک هابز در مورد ناپاکی ذاتی انسان است. گزارش شده که شامپانزه‌ها شیفته‌ی قدرت، حسادت جنسی، خشونت، فریب‌دادن و پرخاشگری هستند. قتل، جنگ‌های سازمان‌یافته بین گروه‌ها، تجاوز جنسی و بچه‌کشی در رفتارهایشان مشهود است. زمانی که این گزارش‌ها در دهه‌ی ۱۹۶۰ منتشر شد، نظریه‌پردازان به سرعت نظریه‌ی «میمون قاتل»^۲ را در مورد خاستگاه انسان پیش کشیدند. نخستی‌شناس‌هایی همچون ریچارد ورنگام و دیل پترسون^۳ این نظریه‌ی شیطانی را در عبارات خشنی خلاصه کرده و رفتار شامپانزه‌ها را گواهی بر عطش انسان کهن به خشونت و خونریزی دانستند: «خشونت شامپانزه‌ای زمینه‌ساز جنگ انسان‌هاست و انسان‌های کنونی میراث‌داران این سرشت مرگ‌بار ۵ میلیون ساله هستند.»^[۵]

¹ Donald Symons

² killer ape

³ Richard Wrangham and Dale Peterson

پیش از آنکه شامپانزه‌ها به عنوان بهترین مدل زنده برای توضیح رفتار انسان‌های کهن شناخته شوند، خویشاوند بسیار دورتری به نام بابون‌های ساوانا این جایگاه را در اختیار داشتند. اما زمانی که مشخص شد آنها فاقد برخی از ویژگی‌های اساسی انسان مثل شکار گروهی، استفاده از ابزار، جنگ‌های سازمان‌یافته و قدرت طلبی هستند، مدل بابونی کنار گذاشته شد. در این اثناء، جین گودال^۱ و دیگران در حال بررسی این ویژگی‌ها در رفتار شامپانزه‌ها بودند. عصب‌شناس رابرت ساپولسکی^۲ که مطالعات زیادی را بر روی رفتار بابون‌ها انجام داده می‌گوید: «اگر بابون‌ها ذره‌ای خویشتن‌داری^۳ داشتند، دلشان می‌خواست مثل شامپانزه‌ها باشند.»^[۶]

پس شاید تعجب‌برانگیز نباشد که بسیاری از دانشمندان تصور می‌کنند انسان‌ها تنها با ذره‌ای خویشتن‌داری کمتر مثل شامپانزه‌ها خواهند بود. تاکید فراوان بر شامپانزه هنگام بررسی سرشت انسان در اواخر قرن بیستم، شاید چندان هم بیراه نباشد... وحشیگری زیرکانه‌ای که شامپانزه‌ها از خود نشان می‌دهند و نیز بی‌رحمی شرم‌آوری که بخش اعظمی از تاریخ بشر را پر کرده است، ظاهراً مهر تاییدی بر گفته‌های هابز هستند. مگر آنکه این نوع نگاه توسط دیدگاهی قوی‌تر و عمیق‌تر به عقب رانده شود.

¹ Jane Goodall

² Robert Sapolsky

³ self-discipline

جدول ۱: تشکیلات اجتماعی در میان میمون‌های بزرگ^[M]

- **بونوبو:** برابری خواه و صلح جو است. اجتماعات بونوبوها اساساً از طریق «پیوند اجتماعی میان ماده‌ها» حفظ می‌شود، هرچند ماده‌ها با نرها نیز در پیوند هستند. جایگاه اجتماعی نر از مادر منتج می‌شود. پیوندهای میان مادر و پسر در تمام طول عمر پابرجاست. الگوی جفت‌گیری آنان «چند نر-چند ماده» است.
- **شامپانزه:** پیوند بین نرها قوی‌ترین نوع پیوند در میان این گونه بوده و پیوسته تغییر می‌کند. ماده‌ها در داخل قلمرویی که تحت حفاظت نرهاست زندگی می‌کنند، اما پیوند عمیقی با سایر ماده‌ها یا حتی با یک نر خاص برقرار نمی‌کنند. الگوی جفت‌گیری آنان «چند نر-چند ماده» است.
- **انسان:** متفاوت‌ترین گونه‌ی اجتماعی در بین نخستی‌هاست. شواهد فراوانی درباره‌ی انواع و اقسام پیوند اجتماعی-جنسی، همکاری و رقابت بین انسان‌های معاصر وجود دارد. الگوی جفت‌گیری آنان «چند نر-چند ماده» است.^۱
- **گوریل:** عموماً یک نر مسلط (که پشت تفره‌ی^۲ نامیده می‌شود) قلمرویی را برای خانواده‌اش اشغال می‌کند که متشکل از چندین ماده و فرزند است. نرهای بالغ هنگامی که به بلوغ جنسی می‌رسند از گروه رانده می‌شوند. قوی‌ترین پیوندهای اجتماعی بین نر و ماده‌های بالغ است. الگوی جفت‌گیری آنان چندهمسری است.
- **اورانگوتان:** تنها زندگی می‌کند و نسبت به گونه‌های دیگر پیوند اجتماعی اندکی را از خود نشان می‌دهد. اورانگوتان‌های نر حضور یکدیگر را تحمل نمی‌کنند. یک نر بالغ قلمرو بزرگی را اشغال می‌کند که چندین ماده در آن زندگی می‌کنند. هر یک از ماده‌ها نیز منطقه خاص خودش را دارد. جفت‌گیری‌ها به شکل پراکنده، اندک و عموماً خشن است.
- **گیبون:** دست به تشکیل خانواده‌ی هسته‌ای می‌زند. هر جفتی قلمروی خاص خودش را دارد و سایر جفت‌ها خارج از آن قرار دارند. الگوی جفت‌گیری تک‌همسری است.

^۱ البته مشروط به آنکه شما روایت مرسوم در روان‌شناسی تکاملی را نپذیرید که در آن انسان‌ها (بر مبنای منشأ) به عنوان تک‌همسر یا چندهمسر طبقه‌بندی می‌شوند.

^۲ Silverback

تردید در مدل شامپانزه‌ای

با این وجود، اگر بخواهیم مدل شامپانزه‌ای را مبنای درک جوامع انسانی ماقبل تاریخ قرار دهیم، مشکلاتی در این راه وجود دارد. در حالی که ساختارهای اجتماعی شامپانزه‌ها بسیار سلسله‌مراتبی است، گروه‌های انسانی شکارچی به شدت مساوات‌خواه هستند. نوع تقسیم گوشت دقیقاً موقعیتی است که ساختار سلسله‌مراتبی شامپانزه‌ها را آشکار می‌کند، حال آنکه در میان انسان‌های شکارگر یک شکار موفق سبب ایجاد سازوکارهای مساوات‌خواهانه‌ای می‌شود که برای جوامع انسانی گردآورنده بسیار پراهمیت است؛ اکثر نخست‌شناسان نیز در مورد اهمیت قدرت‌محوری در میان شامپانزه‌ها توافق نظر دارند. با این حال، شاید کمی زود باشد این یافته‌ها را که براساس مشاهدات انجام‌شده در ناحیه‌ی گامبه^۱ به دست آمده‌اند به تمام شامپانزه‌ها تعمیم دهیم. زیرا مشاهدات صورت‌گرفته در سایر نواحی - نظیر تای^۲ در ساحل عاج در غرب آفریقا - حاکی از آن است که شامپانزه‌های وحشی با روش‌هایی مشابه انسان‌های شکارچی گوشت را تقسیم می‌کنند. نخست‌شناس کریج استنفورد^۳ دریافته است: در حالی که شامپانزه‌های ناحیه‌ی گامبه در مورد تقسیم گوشت «کاملاً خویشاوندگرا و فریب‌کار»^۴ هستند، شامپانزه‌های ناحیه‌ی تای گوشت را بین تمام اعضای گروه شکار - چه دوست چه دشمن، چه فامیل چه غریبه - تقسیم می‌کنند.^[۸]

بنابراین، اگرچه داده‌های به دست آمده از شامپانزه‌هایی که توسط جین گودال و دیگران در ناحیه‌ی گامبه بررسی شده‌اند از ایده‌ی رفتار خودخواهانه و حساب‌گرانه‌ی شامپانزه‌ها حمایت می‌کند، یافته‌های سایر نواحی مطالعاتی با این داده‌ها متضاد است. با توجه به دشواری‌های مشاهده‌ی رفتار شامپانزه‌ها در طبیعت، باید احتیاط کنیم و اندک داده‌هایی را که از مشاهده‌ی شامپانزه‌های رها در طبیعت در اختیار داریم به تمام آنها تعمیم ندهیم. همچنین با توجه به هوش بالا و خوی اجتماعی شامپانزه‌ها، باید به بررسی‌های انجام‌شده بر روی شامپانزه‌های زندانی شده مشکوک بود - زیرا همان‌طور که نمی‌توان رفتار انسان زندانی را به همه‌ی انسان‌ها نسبت داد، رفتار شامپانزه‌های زندانی شده را نیز نمی‌توان به همه‌ی شامپانزه‌ها تعمیم داد.

به‌علاوه، پرسش‌هایی وجود دارد مبنی بر اینکه اگر شامپانزه‌ها در محیط طبیعی خود رها شوند چقدر خشن خواهند بود. همان‌طور که در فصل ۱۳ توضیح خواهیم داد، عوامل متعددی وجود دارد که می‌تواند عمیقاً رفتار مشاهده شده‌ی شامپانزه‌های زندانی را تغییر دهد. تاریخدان فرهنگی موریس برمن^۵ می‌گوید: «اگر ما عواملی نظیر ذخیره‌ی خوراک، تراکم جمعیت و تشکیل و انحلال غریزی گروه را تغییر دهیم، تمام

¹ Gombe

² Tai

³ Craig Stanford

⁴ Machiavellian

⁵ Morris Berman

بازدارنده‌های خشونت - به همان میزان که برای انسان‌ها حذف می‌شود- برای شامپانزه‌ها و سایر میمون‌ها نیز حذف خواهد شد.^[۹]

حتی اگر ما خودمان را به مدل شامپانزه‌ای محدود کنیم، باز هم می‌توان بی‌پایه بودن دیدگاه نوه‌بزی‌های بدبین کنونی را نشان داد. برای مثال، شاید زیست‌شناس تکاملی ریچارد داوکینز^۱ قدری در مورد ارزیابی غم‌انگیزش از سرشت انسان دچار تردید شود: «هوشیار باش... اگر تو هم مثل من آرزو می‌کنی جامعه‌ای ساخته شود که در آن تمام افراد سخاوتمندانه و فروتنانه در جهت خیر عمومی با یکدیگر همکاری کنند... باید کمترین انتظار را از سرشت زیست‌شناختی بشر داشته باشی. بیایید سخاوتمندی و بشردوستی را بیاموزیم، چرا که ما خودخواه زاده شده‌ایم.»^[۱۰] با این وجود، همکاری نیز می‌تواند میراث زیستی گونه‌ی ما باشد. یافته‌های تطبیقی اخیر در زمینه‌ی هوش نخستین‌ها موجب شده تا محققان ونسا وودز و برایان هیر^۲ به این فکر بیافتند که انگیزش^۳ در جهت همکاری حقیقتاً می‌تواند کلیدی برای فهم خاستگاه هوش در گونه‌ی ما باشد. آنها می‌نویسند: «به جای شروع با این فرضیه که هوشمندترین نوع انسان^۴ آنهایی بودند که بقا یافتند تا نسل بعد را ایجاد کنند (همان‌طور که همواره مطرح می‌شود)، شاید بهتر باشد فرض کنیم هوشمندترین نوع انسان آنهایی بودند که از بقیه اجتماعی‌تر بودند، زیرا - به دلیل موفقیت در حل مشکلات یکدیگر- توانستند به سطح بالاتری از شایستگی برای بقا دست‌یافته و از سوی انتخاب طبیعی گزینش شوند تا در طی زمان به حل مشکلات پیچیده‌تری نائل آیند.»^[۱۱] فرضیه‌ی آنان این است که «انسان‌ها هوشمند شدند زیرا نیاکان ما آموختند که همکاری کنند.»

چه خودخواه باشیم یا نباشیم، تأثیرات ناشی از ذخیره‌ی خوراک و محدود شدن زیست‌بوم (هم بر روی شامپانزه‌ها و هم انسان‌های گردآورنده- شکارگر) حاکی از آن است که داوکینز و دیگران (که معتقدند انسان‌ها ذاتاً حیواناتی خودخواه و سلطه‌جو هستند) بهتر است در استناد به این داده‌های سوگیرانه برای حمایت از نظریه‌های شان محتاط‌تر باشند. گروه‌های انسانی نیز در هنگام دسترسی به مازاد و ذخیره‌ی غذایی همان رفتاری را نشان می‌دهند که در شامپانزه‌ها مشاهده شده است: ایجاد تشکیلات اجتماعی سلسله‌مراتبی، خشونت درون‌گروهی، دفاع از قلمرو و اتحاد به قصد فریب‌کاری. به بیان دیگر، وقتی که چیزی ارزش جنگیدن داشته باشد - انسان‌ها نیز همانند شامپانزه‌ها- بر سر آن با یکدیگر خواهند جنگید. ولی در اکثر دوره‌های ماقبل تاریخ، نه مازاد غذایی وجود داشته است که کسی بخواهد برای آن بجنگد و نه قلمرویی خصوصی برای دفاع کردن.

¹ Richard Dawkins

² Vanessa Woods and Brian Hare

³ impulse

⁴ hominids

در جستجوی مدلی دیگر

«دو موردی که انسان‌های ماده و بونوبوهای ماده در آن مشترک‌اند، این است که زمان تخمک‌گذاری هر دوی آنها نامعلوم است و آنها در کل چرخه‌ی قاعدگی‌شان رابطه‌ی جنسی دارند. اما شباهت‌ها ما به همین جا ختم نمی‌شود. باید دید اندام‌های جنسی ما و بونوبوها در کدام قسمت‌ها متورم است و سکس بی‌درنگ در چه موقعیتی انجام می‌شود؟»

فرانس دووال^[۱۲]

«رابطه‌ی جنسی روشی برای ابراز دوستی بود: در آفریقا رابطه جنسی مثل دست دادن بود... دوستانه و شاد. هیچ اجباری در کار نبود. به شکلی داوطلبانه پیشنهاد می‌شد.»

پل تروکس^[۱۳]

حتی اگر کسی به این نتیجه برسد که بین خشونت شامپانزه‌ها و سرشت انسان رابطه‌ای وجود دارد، همچنان بررسی بونوبوها (دیگر نخستی نزدیک به ما) نکات فراوانی به همراه دارد. همان‌طور که شامپانزه‌ها منعکس‌کننده‌ی دیدگاه هابز از خاستگاه انسان هستند، بونوبوها بازتاب دیدگاه روسو هستند. گرچه امروزه روسو بیشتر به سبب هواداری‌اش از نظریه‌ی «وحشی نیک^۲» شهره است، زندگی‌نامه او به تفصیل حاکی از شیفتگی روسو به مسائل جنسی بوده و نشان می‌دهد که وی بونوبوها را به عنوان خویشاوندان نزدیک انسان در نظر می‌گرفته است. فرانس دووال تفاوت این دو میمون (شامپانزه و بونوبو) را این چنین خلاصه می‌کند: «شامپانزه‌ها موضوعات مربوط به سکس را با اعمال قدرت حل می‌کنند، بونوبوها موضوعات مربوط به قدرت را با انجام سکس حل می‌کنند.»

گرچه بونوبوها در تعداد دفعات فعالیت جنسی‌شان حتی از شامپانزه‌ها هم جلوتر هستند، ماده‌های هر دو گونه به‌طور پی‌درپی اقدام به جفت‌گیری با نرهای مختلف می‌کنند. در بین شامپانزه‌ها، ماده‌هایی که در مرحله‌ی تخمک‌گذاری هستند به‌طور متوسط ۶ تا ۸ مرتبه در روز جفت‌گیری می‌کنند و غالباً مشتاقند که به دعوت تمام نرهای گروه برای جفت‌گیری پاسخ مثبت دهند. نخستین شناس آنه پوسی^۳ در توصیف رفتار شامپانزه‌های ماده‌ای که مشاهده کرده است می‌نویسد: «هر یک از آنها بعد از جفت‌گیری در گروهی که در

¹ Paul Theroux

² Noble Savage: نگاه کنید به پانویس صفحه‌ی ۱۵- مترجم

³ Anne Pusey

آن متولد شده‌اند - در حالی که هنوز از نظر جنسی پذیرا هستند- به سایر گروه‌ها سر می‌زنند... آنها مشتاقانه از طرف نرهای گروه جدید پذیرفته شده و شروع به جفت‌گیری می‌کنند.^[۱۴]

این رفتار جنسی برون‌گروهی در بین شامپانزه‌ها متداول است و نشان می‌دهد که روابط درون‌گروهی شامپانزه‌ها آنقدرها هم که برخی محققان می‌گویند خشن نیست. برای مثال، مطالعه‌ای که به تازگی بر روی نمونه DNA های گرفته شده از فولیکول‌های موهای جمع‌آوری شده از لانه‌های شامپانزه‌ها در منطقه‌ی مطالعاتی تای^۱ در کشور ساحل عاج انجام شده، نشان می‌دهد که بیش از نیمی از نوزادها (۷ تا از ۱۳ مورد) فرزندی نرهایی هستند که خارج از گروه خانگی ماده قرار دارند. اگر این شامپانزه‌ها در قلمرویی زندگی می‌کردند که در آن همیشه جنگ و خشونت بود، بعید بود که ماده‌هایشان بتوانند آزادانه از گروه خانگی خارج شده و این اندازه باردار شوند. شامپانزه‌های ماده‌ای که در مرحله‌ی تخمک‌گذاری قرار دارند (علیرغم روایت مرسوم در روان‌شناسی تکاملی مبنی بر سخت‌گیری‌های جنسی نر)، از دست سرپرستان/نگهبانان نرشان فرار می‌کنند و این مدت آن‌قدرها طولانی هست که بتوانند در گروه‌های دیگر پرسه بزنند، با نرهای غریبه جفت‌گیری کنند و گردش‌کنان به گروه خانگی خود بازگردند. این نوع رفتار در وضعیت مراقبت دائمی از ماده‌ها امکان‌پذیر نخواهد بود.

واقعیت درباره‌ی روابط بین گروه‌های شامپانزه‌ها هر چه که باشد، چنین سوگیری‌های ناآگاهانه‌ای هنوز هم وجود دارد: «ظاهراً بونوبوها و شامپانزه‌ها در جنگ نیز همانند روابط عاطفی شدیداً متفاوت هستند. وقتی دو گروه بونوبو در مرز یک قلمرو در وامبا^۲ با هم مواجه می‌شوند... نه تنها تهاجم کشنده‌ای که گاهی بین شامپانزه‌ها رخ می‌دهد وجود ندارد، بلکه روابط اجتماعی و حتی جنسی‌ای بین ماده‌ها و نرهای گروه دشمن شکل می‌گیرد.»^[۱۵]

دشمن؟ وقتی دو گروه از نخستی‌های هوشمند گرد هم می‌آیند تا روابط جنسی و اجتماعی داشته باشند، چه کسی این دو گروه را دشمن و این قرار ملاقات را یک جنگ قلمداد می‌کند؟ به فرضیات مشابه در این گزارش توجه کنید: «شامپانزه‌ها صدای خاصی از خود درمی‌آورند که سایرین را در دوردست‌ها از وجود غذا آگاه می‌کند. این شیوه‌ای برای تقسیم غذاست اما لزومی ندارد که از سر سخاوتمندی باشد. شامپانزه‌ای که بیش از نیازش غذا در اختیار دارد، با قسمت کردن آن نه تنها چیزی از دست نمی‌دهد بلکه ممکن است در آینده وقتی شامپانزه‌ی دیگری همان مقدار را به او باز می‌گرداند، سود هم ببرد.»^[۱۶]

البته شاید لزومی هم نداشته باشد که این نوع رفتار تشریک‌مسابی را سخاوتمندی تعبیر کنیم، اما مشکل چنین تعبیری چیست؟ چرا ما باید به دنبال آن باشیم که سخاوتمندی را در بین نخستی‌های غیرانسان یا کلاً سایر حیوانات به شکلی دیگر تعبیر کنیم؟ آیا سخاوتمندی را یک خصوصیت منحصرراً انسانی می‌دانیم؟ نقل قول‌هایی از این دست سبب شده است تا اشخاصی مثل استیفن جی. گولد متعجبانه از خود پرسند: «چرا

¹ Tai

² Wamba

دانشمندان تمایلی ندارند که جامعه‌ی نخستین‌ها را در انگیزش‌های^۱ مثبت ما شریک بدانند، حال آنکه همین دانشمندان به‌وضوح مشتاق‌اند که ریشه‌های پرخاشگری ما را در گذشته‌ی نخستین‌ها بیابند.»

«فقط تصور کنید که ما هرگز در مورد شامپانزه‌ها و بابون‌ها چیزی نشنیده بودیم و ابتدا بونوبوها را می‌شناختیم. در آن صورت، احتمالاً اکنون بر این باور بودیم که انسان‌های اولیه در جوامع ماده‌محور زندگی می‌کردند، جوامعی که در آنها رابطه‌ی جنسی کارکردهای اجتماعی مهمی داشت و جنگ و ستیز هم بسیار نادر بود.»

فرانس دووال^[۱۷]

از آنجایی که بونوبوها فقط در یک منطقه‌ی جنگلی دورافتاده آن هم در کشوری از نظر سیاسی بی‌ثبات زندگی می‌کنند^۲، یکی از آخرین پستاندارانی بودند که در زیستگاه طبیعی خود مورد بررسی قرار گرفتند. هر چند از سال ۱۹۲۹ تفاوت‌های آناتومیکی آنها از شامپانزه‌های معمولی مورد توجه قرار گرفته بود، اما تا پیش از آشکارشدن تفاوت‌های رفتاری بنیادی‌شان به‌عنوان زیرگروهی از شامپانزه‌ها در نظر گرفته می‌شدند. به طوری که اغلب به آنها شامپانزه‌های کوتاه‌قامت^۳ گفته می‌شد.

در میان بونوبوها جایگاه ماده‌ها مهم‌تر از سلسله‌مراتب نرهاست، اما حتی مقام و مرتبه‌ی یک ماده هم انعطاف‌پذیر بوده و امری اجباری نیست. در میان آنها خبری از سازوکارهای سلطه‌جویی و فرمانبرداری نیست - مانند آنچه که معمولاً در میان شامپانزه‌ها، گوریل‌ها و سایر نخستین‌ها مشاهده می‌شود. گرچه عدم وجود چنین سازوکارهایی هنوز قطعی نیست، نخستین‌شناس تاکایوشی کانو^۴ که مفصل‌ترین داده‌های مربوط به رفتار بونوبوها در مناطق جنگلی را گردآوری کرده است، ترجیح می‌دهد هنگام توصیف بونوبوهای ماده از عبارت «دارای نفوذ و قدرت» به جای «عالی‌رتبه»^۵ استفاده کند. او معتقد است که ماده‌ها بیش از رتبه و جایگاه‌شان، به‌واسطه‌ی مهر و علاقه مورد احترام هستند. در واقع، فرانس دووال با اظهار شگفتی از مطرح شدن بحث سلسله‌مراتب در میان بونوبوها متذکر می‌شود که: «اگر رتبه‌بندی‌ای هم در میان بونوبوهای ماده‌ها وجود دارد، بیشتر بر مبنای سن آنان است تا ارباب‌خسونت‌آمیز: ماده‌های مسن‌تر عموماً جایگاه بالاتری از جوان‌ترها دارند.»^[۱۸]

^۱ impulses

^۲ جمهوری دموکراتیک کنگو، که قبلاً به آن زئیر گفته می‌شد.

^۳ pygmy

^۴ Takayoshi Kano

^۵ high-ranking

در میان بونوبوها، اعمال قدرتِ ماده‌ها به فرمان‌برداری نر منجر نمی‌شود که بتوان آن را صرفاً برگردانی از ساختارهای قدرت در بین شامپانزه‌ها و بابون‌ها دانست که در آنجا نرها در رأس قدرت قرار دارند. بونوبوهای ماده به شیوه‌ای متفاوت از نخستی‌های نر از قدرتشان بهره می‌گیرند. ظاهراً بونوبوهای نر علیرغم نقش اجتماعی پایین‌ترشان نسبت به شامپانزه‌ها و بابون‌های نر، از شرایط بسیار بهتری برخوردارند. همان‌طور که در مباحث مربوط به جوامعی که تحت قدرت و نفوذ ماده‌ها هستند توضیح خواهیم داد، در میان انسان‌ها نیز زمانی که زنان در زمره‌ی متصدیان امور هستند، مشاهده شده که مردان به شکل بسیار بهتری مسائل را پیش می‌برند. در حالی که مطالعات ساپولسکی^۱ معطوف به سطوح بالای استرس مداومی است که بابون‌ها در پی جنگ‌های بی‌پایان قدرت تحمل می‌کنند، دیوال با بیان اینکه بونوبوها نوع متفاوتی از زندگی را تجربه می‌کنند می‌نویسد: «با توجه به فعالیت جنسی مداوم و پرخاشگری اندک آنها، مشکل است که تصور کنیم بونوبوهای نر زمان‌های پراسترس خاصی را در طول زندگی‌شان تجربه می‌کنند.»^[۱۹]

یکی از نکات مهم و تعیین‌کننده این است که - برخلاف شامپانزه‌ها - به نظر می‌رسد انسان‌ها و بونوبوها در یک تمایل آناتومیکی خاص‌شان به همزیستی مسالمت‌آمیز، مشترک هستند. هر دوی آنها چیزی دارند که اصطلاحاً ماکروستلایت تکراری^۲ (روی ژن AVPR1A) نامیده می‌شود و اهمیت زیادی در زمینه‌ی آزادکردن هورمون اُکسی‌توسین^۳ دارد. اُکسی‌توسین که گهگاه اصطلاحاً اِکستازی طبیعی نامیده می‌شود، برای ایجاد احساسات اجتماعی مثبت نظیر همدردی، اعتماد، سخاوتمندی، عشق و بالاخره تمایلات جنسی اهمیت بسزایی دارد. همان‌طور که انسان‌شناس اریک میشل جانسون^۴ می‌گوید: «از نظر تکاملی، اینکه شامپانزه‌ها ماکروستلایت تکراری خود را از دست داده باشند، بسیار محتمل‌تر است تا اینکه فکر کنیم انسان‌ها و بونوبوها این تحول مشترک را به طور مجزا در خود پدید آورده‌اند.»^[۲۰]

اما در برابر اندیشه‌ای که مدعی است سطوح نسبتاً پایین استرس و آزادی جنسی فراوان می‌تواند جزء خصوصیات گذشته‌ی انسان باشد، مقاومت شدیدی وجود دارد. هیلن فیشر این جنبه‌های زندگی بونوبو و نیز ارتباط آنها با رفتار انسان را می‌پذیرد و حتی اشاره‌ی زیرکانه‌ای هم به رمه‌ی آغازین مورگان دارد: «این موجودات در قالب گروه‌هایی مرکب از نرها، ماده‌ها و بچه‌ها گردش می‌کنند... افراد (با توجه به ذخیره‌ی غذایی) در بین گروه‌ها رفت‌وآمد می‌کنند که این موجب همبستگی و ارتباط نزدیک آنها با یکدیگر می‌شود. در اینجا شکلی از رمه‌ی آغازین وجود دارد... سکس تقریباً یک سرگرمی روزانه است... ماده‌ها در اکثر مدت زمان قاعدگی‌شان جفت‌گیری می‌کنند - یعنی الگویی از رابطه‌ی جنسی که بیش از هر موجود دیگری به ماده‌های انسانی شبیه است... بونوبوها به‌منظور کاهش تنش، ترغیب به تقسیم غذا، کاهش استرس در

¹ Sapolsky

² repetitive microsatellite

³ oxytocin

⁴ Eric Michael Johnson

هنگام گردش و ابراز دوستی دست به فعالیت جنسی می‌زنند. **عشوبازی به جای جنگ** به‌وضوح تدبیر بونوبوهاست.^[۲۱]

سپس فیشر پرسشی واضح را مطرح می‌کند: «آیا نیاکان ما نیز این چنین بوده‌اند؟» او با بیان اینکه رفتار بونوبوها شبیه بسیاری از رفتارهای جنسی‌ای است که مردم در خیابان‌ها، مشروب‌فروشی‌ها، رستوران‌ها و پشت در آپارتمان‌ها در نیویورک، پاریس، مسکو، هنگ‌کنگ و... انجام می‌دهند، خود را آماده می‌کند تا پاسخی همسو با دیدگاه ما بدهد. او می‌نویسد: «بونوبوها پیش از آغاز سکس، اغلب عمیقاً به چشم‌های یکدیگر خیره می‌شوند.» سپس برای آنکه تفسیرش را برای خواننده ملموس کند می‌افزاید: «بونوبوها نیز مثل انسان‌ها بازو به بازو یکدیگر قدم می‌زنند، دست‌ها و پاهای یکدیگر را می‌بوسند و با بوسه‌های فرانسوی طولانی و عمیق که با ورود زبان به دهان یکدیگر همراه می‌شود، همدیگر را در آغوش می‌گیرند.»^[۲۲]

ظاهراً فیشر که همانند ما در مورد روایت مرسوم در روان‌شناسی تکاملی دچار تردید شده است، سعی می‌کند تا استدلال‌های خویش پیرامون ظهور پیوند جفتی بلندمدت و سایر جنبه‌های انسان ماقبل تاریخ را مورد بازنگری قرار دهد تا از این طریق بتواند خصوصیات مشترک انسان‌ها و بونوبوها را منعکس سازد. با توجه به نقش بارز رفتار شامپانزه‌ها در حمایت از روایت مرسوم در روان‌شناسی تکاملی، چگونه است که ما نمی‌توانیم به همان اندازه‌ی شامپانزه‌ها از داده‌های مربوط به بونوبوها برای گمانه‌زنی درباره‌ی انسان ماقبل تاریخ استفاده کنیم؟ به خاطر داشته باشید که ما از نظر ژنتیکی در فاصله‌ی یکسانی از شامپانزه‌ها و بونوبوها قرار داریم. و همان‌طور که فیشر می‌گوید: «رفتار جنسی انسان، بیش از هر موجود دیگری بر روی زمین، با بونوبوها مشترک است.»

با تمام این اوصاف، فیشر در گام آخر از پذیرش اینکه گذشته‌ی جنسی انسان می‌توانسته مشابه شرایط کنونی بونوبوها باشد طفره می‌رود و چرخش ۱۸۰ درجه‌ای و ناگهانی خود را این چنین توجیه می‌کند: «بونوبوها زندگی جنسی کاملاً متفاوتی از سایر میمون‌ها دارند.» اما این موضوع صحت ندارد زیرا انسان‌ها - که بنا به گفته‌ی خود فیشر رفتارهای جنسی‌شان مشابه بونوبوهاست - جزء میمون‌ها محسوب می‌شوند. او ادامه می‌دهد: «فعالیت‌های دگرجنس‌خواهی بونوبوها نیز در بیشتر دوره‌ی قاعدگی اتفاق می‌افتد و بونوبوهای ماده در طول یکسال بچه‌زایی، از فعالیت جنسی‌شان باز نمی‌مانند.» این دو ویژگی منحصر به فرد در رفتار جنسی بونوبوها، تنها با یک نخستی دیگر مشترک است: انسان‌ها. با این حال، فیشر این چنین نتیجه‌گیری می‌کند: «از آنجایی که بونوبوها بالاترین حد فعالیت جنسی را در میان تمام نخستی‌ها از خود نشان می‌دهند و از آنجایی که داده‌های زیست‌شیمیایی حاکی از آن است که بونوبوها کمتر از ۲ میلیون سال قبل پدیدار شده‌اند، من فکر نمی‌کنم که آنها مدل مناسبی برای انسان ریخت‌هایی باشند که از ۲۰ میلیون سال قبل وجود داشته‌اند.»^[۲۳]

این اظهار نظر فیشر از چند جهت عجیب و غریب است. بعد از بحثی طولانی در مورد شباهت‌های فراوان رفتار جنسی بونوبوها و انسان‌ها، دست به چرخشی ۱۸۰ درجه‌ای می‌زند تا نتیجه بگیرد که آنها مدل مناسبی برای نیاکان ما نیستند. او حتی با کشاندن کل بحث به ۲۰ میلیون سال قبل مخاطب را گمراه می‌کند، به طوری که گویی در حال صحبت از آخرین جد مشترک همه‌ی میمون‌هاست. و فراموش می‌کند که شامپانزه‌ها، بونوبوها و انسان‌ها تنها پنج میلیون سال قبل از یک جد مشترک جدا شده‌اند. در واقع، عجیب است که فیشر در مورد چنین اجداد دوری صحبت می‌کند زیرا کتاب *آناتومی عشق*^۱ او (که نقل قول‌های ما از آنجاست) در زمره‌ی فعالیت‌های آکادمیک پیشگامانه‌ی اوست که «تکامل زنجیره‌ای پیوند جفتی» در میان انسان‌ها (و نه تمام میمون‌ها) در طول چند میلیون سال گذشته را بررسی می‌کند.

در توصیفی که فیشر از فرایند گذار نیاکان ما از زندگی درختی به زندگی بر روی زمین ارائه می‌دهد، اشارات نوویکتوریایی دیگری نیز در کلام‌اش مشهود است: «شاید نخستین نیاکان ماده‌ی ما که بر روی درختان زندگی می‌کردند، فعالیت جنسی با نرها را برای حفظ دوستان خود دنبال می‌کردند. اما وقتی که نیاکان ما (حدود ۴ میلیون سال قبل) به زمین‌های علفی آفریقا مهاجرت کردند و پیوندهای جفتی بلندمدت برای بزرگ کردن بچه‌ها شکل گرفت، ماده‌ها از "روابط جنسی آشکار با چند نفر به‌طور همزمان" به "الگوی جفت‌گیری پنهان" روی آوردند تا به مزایای منابع بیشتر و نیز ژن‌های متفاوت‌تر و بهتر دست یابند.»^[۲۴] فیشر علاوه بر آنکه هیچ‌گونه شواهدی در دست ندارد، فرض را بر آن می‌گیرد که پیوند جفتی بلندمدت ۴ میلیون سال قبل پدیدار گشته است. او در ادامه می‌نویسد: «از آنجایی که ظاهراً بونوبوها باهوش‌ترین میمون‌های بزرگ هستند، از آنجایی که آنها ویژگی‌های جسمانی تقریباً مشابهی با انسان‌ها دارند و از آنجایی که آنها به کرات اقدام به جفت‌گیری می‌کنند، برخی انسان‌شناسان گمان می‌کنند که بونوبوها بیشتر شبیه انسان‌ریخت‌های اولیه‌ی آفریقایی - یعنی آخرین جد مشترک درخت‌زی ما - هستند. شاید بونوبوها یادگار زنده‌ای از گذشته‌ی ما باشند، اما قطعاً آنها تفاوت‌های اساسی‌ای در رفتار جنسی‌شان نشان می‌دهند. برای مثال، بونوبوها پیوند جفتی بلندمدت - آن‌طور که انسان‌ها شکل می‌دهند - برقرار نمی‌کنند؛ آنها نوزادان‌شان را بر پایه‌ی الگوی زناشویی و خانوادگی هسته‌ای بزرگ نمی‌کنند؛ اگرچه بونوبوهای نر از نوزادان برادر یا خواهر خود مراقبت می‌کنند، تک‌همسری الگوی زندگی آنان نیست؛ الگوی محبوب آنان روابط جنسی به‌طور همزمان با چند نفر است.»^[۲۵]

ما در اینجا به‌وضوح با نوعی از استدلال مواجه هستیم که می‌تواند حتی آگاه‌ترین نظریه‌پردازان به خاستگاه رفتار جنسی انسان را نیز به اشتباه بیان‌دازد. ما اطمینان داریم وقتی دکتر فیشر به همه‌ی مطالبی که در فصل‌های آتی این کتاب فراهم کرده‌ایم نگاهی بیاندازد، درخواهد یافت آنچه را که «تفاوت‌های اساسی» در رفتار جنسی بونوبوها و انسان‌ها می‌نامد، اصلاً تفاوتی محسوب نمی‌شوند. ما نشان خواهیم داد که ازدواج و

¹ The Anatomy of Love

تک‌همسری جنسی - برخلاف باور ایشان و دیگران - به هیچ وجه الگوی جهان‌شمول انسان‌ها نیست. جالب است، صرفاً چون بونوبوها تردیدهایی را بر طبیعی بودن پیوند جفتی بلندمدت انسان‌ها وارد کرده‌اند، فیشر و بسیاری از صاحب‌نظران دیگر نتیجه گرفته‌اند که بونوبوها نمی‌توانند مدل مناسبی برای تبیین تکامل زیستی انسان باشند. استدلال آنان بر این پیش‌فرض استوار است که «تک‌همسری جنسی بلندمدت» هسته‌ی اصلی تکامل زیستی انسان بوده است و ساختار کنونی خانواده ازلی - ابدی‌ست؛ دلیل عقب‌گرد فیشر و دیگران همین جاست.



«گاهی اوقات با خودم می‌گویم، چه می‌شد اگر ما ابتدا بونوبوها را می‌شناختیم و سپس شامپانزه‌ها را... یا اینکه اصلاً شامپانزه‌ها را نمی‌شناختیم. شاید اگر این اتفاق می‌افتاد، بحث در مورد تکامل انسان این اندازه پیرامون خشونت، جنگ و سلطه‌ی جنس نر نمی‌چرخید بلکه پیرامون مسائل جنسی، همدلی، مراقبت و همکاری دور می‌زد. در آن صورت، چه چشم‌انداز ذهنی متفاوتی پیدا می‌کردیم!»
فرانس دووال، میمون درونی ما

ضعف نظریه‌ی «میمون قاتل» در مورد خاستگاه انسان، در پرتو آنچه که امروزه در مورد رفتار بونوبوها می‌دانیم عیان می‌شود. با این حال، دووال به خوبی نشان می‌دهد که حتی بدون داده‌هایی که از دهه‌ی ۱۹۷۰ در دسترس قرار گرفتند نیز بسیاری از عیوب نگرش شامپانزه‌محور هابزی‌ها نهایتاً آشکار می‌شد. دووال توجه خوانندگان را به این واقعیت جلب می‌کند که نظریه‌ی «میمون قاتل» شکارگری را با تجاوز و خشونت‌ورزی اشتباه گرفته است، ابزارها را به دید سلاح‌های جنگی می‌نگرد و زنان را «اشیایی منفعل در رقابت با نرها» می‌داند. دووال روایت تازه‌ای را پیش روی مخاطب قرار داده و «بر پایه‌ی شواهد و مدارک موجود، از عدم وجود جنگ‌های سازمان‌یافته بین جوامع شکارچی کنونی و گرایش آنان به مساوات‌خواهی و سخاوتمندی خبر می‌دهد.»^[۲۶]

با تلاشی که نظریه‌پردازان به خرج داده‌اند تا این‌طور نشان دهند که زنان در ماقبل تاریخ تک‌همسر بوده‌اند، نظریات و استدلال‌های خود را به بیراهه کشانده‌اند. انگیزش به‌ظاهر غریزی مردان امروزی برای کنترل تمایلات جنسی زنان، مشخصه‌ی ذاتی سرشت انسان نیست. این کنترل، واکنشی است به شرایط اجتماعی - اقتصادی خاص کنونی که بسیار متفاوت از آن چیزی‌ست که گونه‌ی ما در طی روند تکامل زیستی تجربه کرده است. این واقعیت کلید فهم تمایلات جنسی در دنیای امروز است. دووال حق دارد که این رفتار سلسله‌مراتبی، پرخاشگرانه و اقلیم‌محور را مختص موقعیت کنونی گونه‌ی ما بداند. همان‌طور که در

فصل‌های آتی خواهیم دید، این شیوه‌ای برای سازگاری با دنیای اجتماعی‌ای است که با انقلاب کشاورزی بنیاد نهاده شد.

از نگاه ما هِلِن فیشِر، فرانسِ دووال و چند محقق دیگر، خطر عبور از پلی را که بر روی جریان متلاطمی از حدس و گمان‌های بی‌پایه و اساس پیرامون تمایلات جنسی انسان بنا شده است به جان خریدند، اما آنان فاقد شهامت لازم برای عبور کامل از این پل بوده‌اند. آنها در نتیجه‌گیری‌های خویش تن به مصالحه‌ای عجیب و غریب داده‌اند. هنگام رویارویی با این واقعیت غیرقابل انکار که موجودات انسانی مثل گونه‌های تک‌همسر رفتار نمی‌کنند، به صرافت می‌افتند که این واقعیت استوار را «نابه‌جا» نشان دهند. از یک سو، فیشِر پدیده‌ی جهانی شکست ازدواج‌ها را با این استدلال توجیه می‌کند که پیوند جفتی بلندمدت به‌شکلی تکامل یافته است که تا زمان بزرگ‌شدن نوزاد و رسیدن او به سنین کودکی (زمانی که بتواند بدون مراقبت پدر با دسته‌ی گردآوردگان همراه شود) ادامه یابد. دووال نیز ابتدا می‌گوید که خانواده‌ی هسته‌ای «صرفاً پدیده‌ای انسانی‌ست» و پیوند جفتی «کلیدی برای همکاری‌های پیچیده‌ای است که مشخصه‌ی گونه‌ی ماست». اما در ادامه نتیجه می‌گیرد که «موفقیت ما به عنوان یک گونه زیستی، عمیقاً در گرو رها کردنِ روش زندگی بونوبویی و کنترل سفت‌وسخت‌تر تمایلات جنسی است.»^[۲۷]

رها کردن؟! چه‌طور فرد می‌تواند چیزی را که هرگز نداشته است رها کند؟ پس دووال احتمالاً موافق است که نوع انسان در دوره‌ای مشخص از حیات خود، دارای آرامش و روابط جنسی متعدد بونوبویی بوده است - گرچه هرگز به صراحت این موضوع را بیان نمی‌کند. در واقع، دووال شهامت آن را ندارد که بگوید چه هنگام یا چرا اجداد ما چنین الگوی جنسی‌ای را رها کردند.^[۲۸]

جدول شماره ۲: مقایسه‌ی رفتار اجتماعی - جنسی بونوبو، شامپانزه و انسان و رشد نوزادان‌شان.^[۲۹]

- ماده‌های انسان و بونوبو در کل چرخه‌ی قاعدگی، به هنگام بارداری و شیردهی جفت‌گیری می‌کنند. در حالی که شامپانزه‌های ماده فقط در طول ۲۵-۴۰٪ از دوره‌ی قاعدگی از نظر جنسی فعال هستند.
- نوزاد انسان و بونوبو بسیار آهسته‌تر از نوزاد شامپانزه رشد می‌کند، به طوری که تنها در حدود ۱/۵ سالگی شروع به بازی با دیگران می‌کند که بسیار دیرتر از نوزاد شامپانزه است.
- بونوبوهای ماده همانند انسان‌ها بلافاصله بعد از زایمان به گروه اجتماعی بازگشته و به فاصله‌ی چند ماه شروع به جفت‌گیری می‌کنند. آنان ترس اندکی نسبت به پدیده‌ی بچه‌کشی دارند، چیزی که هرگز در بونوبوها (چه آزاد و چه زندانی) دیده نشده است.
- بونوبوها و انسان‌ها از مدل‌های جفت‌گیری بسیار متفاوتی لذت می‌برند. بونوبوهای ماده مدل رودرو (دراز کشیدن ماده به پشت و قرار گرفتن نر در جلو^۱) و نرها مدل سگی^۲ را ترجیح می‌دهند. در حالی که شامپانزه‌ها منحصراً مدل سگی را ترجیح می‌دهند.
- بونوبوها و انسان‌ها اغلب به هنگام جفت‌گیری به چشم‌های هم خیره شده و یکدیگر را عمیقاً می‌بوسند. اما شامپانزه‌ها هیچ کدام از این کارها را انجام نمی‌دهند.
- قَرَج (*vulva*) در انسان‌ها و بونوبوها بین پاها قرار دارد و به سمت جلو متمایل است. ولی در بین شامپانزه‌ها و سایر نخستی‌ها به سمت عقب است.
- در بین انسان‌ها و بونوبوها، تقسیم خوراک همبستگی بالایی با فعالیت جنسی دارد. ولی در شامپانزه‌ها این همبستگی ضعیف است.
- در میان انسان‌ها و بونوبوها، درجه‌ی بالایی از تنوع در نوع آمیزش‌های جنسی وجود دارد. از این رو، فعالیت‌های هم‌جنس‌گرایانه در هر دو گونه دیده می‌شود ولی در میان شامپانزه‌ها نادر است.
- مالش اندام‌های جنسی - تناسلی به یکدیگر (G-G) در تمام جمعیت‌های مطالعه‌شده‌ی بونوبوها (آزاد و زندانی) دیده شده است و ظاهراً این رفتار پیوند میان ماده‌ها را مستحکم می‌کند. اما چنین رفتاری در بین شامپانزه‌ها وجود ندارد. ضمن آنکه فعلاً اطلاعاتی در مورد G-G در میان انسان‌ها در دسترس نیست.
- در حالی که فعالیت جنسی در میان شامپانزه‌ها و سایر نخستی‌ها بیشتر در جهت تولیدمثل است، بونوبوها و انسان‌ها از فعالیت جنسی برای تحقق اهداف اجتماعی (کاهش تنش، برقراری پیوند، حل کشمکش، تفریح و غیره) بهره می‌جویند.

1. Missionary position
2. Doggy style

یادداشت‌ها

مقدمه:

۱. احتمالاً ۴/۵ میلیون سال قبل. برای بررسی شواهد ژنتیکی اخیر، نگاه کنید به سایپل (۲۰۰۹).
۲. دیوال (۱۹۹۸)، ص. ۵.
۳. برخی از این موارد در مطالعه‌ی مکنیل و دیگران (۲۰۰۶) و یودر و دیگران (۲۰۰۵) گزارش شده است. نگاره‌ی ۱۰۰ میلیارد سال قبل را در اینجا بباید:
<http://www.latimes.com/news/nationworld/nation/la-fg-vienna-porn۲۵۲۰۰۹mar۲۵,۰۷۱۸۹۵۸۴.story>
۴. نگاه کنید به «بله، عزیزم، دوباره امشب». رالف گاردنر، نیویورک تایمز (۹ ژوئن، ۲۰۰۸):
http://www.nytimes.com/۲۰۰۸/۰۶/۰۹/arts/۰۹iht-۰۸nights.۱۳۵۶۸۲۷۳.html?_r=۱
۵. افشاگری کامل: مُرداک، ناشر این کتاب «هارپر کالینز» را هم به تملک خود درآورد.
۶. دایموند (۱۹۸۷).
۷. چنین روابطی به واسطه‌ی بسیاری از تکنیک‌های افزایش هویتِ گروهی شکل می‌گیرد، از جمله‌ی این تکنیک‌ها می‌توان به شرکت در شعائر «تشکیل پیوند گروهی» که هنوز هم (در بین جوامع گردآورنده‌ای که دارای مذاهب جادویی هستند) مرسوم است. به طور جالب توجهی، این شعائر غالباً با نواختن موسیقی همراه می‌شود (و فضایی را - مثل ارگاسم - به وجود می‌آورد که باعث آزاد شدن هورمون اُکسی‌توسین در خون افراد می‌شود - هورمونی که غالباً با شکل‌گیری پیوندهای عاطفی همبسته است). برای مطالعه‌ی بیشتر در زمینه‌ی ارتباط موسیقی و هویت اجتماعی، نگاه کنید به لویتین (۲۰۰۹).
۸. زمان دقیق این تغییر مسیر اخیراً مورد تردید قرار گرفته است. نگاه کنید به وایت و لوجوی (۲۰۰۹).
۹. برای مطالعه‌ی بیشتر در زمینه‌ی اقتصادهای اشتراک‌محور در میان گردآورندگان، نگاه کنید به سالینز (۱۹۷۲)، هاوکیز (۱۹۹۳)، گوودی (۱۹۹۸)، بوئم (۱۹۹۹)، یا مقاله‌ی میشل فینکل همراه با هادزا در *نشنال ژئوگرافی*، از اینجا قابل دسترس است:
<http://ngm.nationalgeographic.com/۲۰۰۹/۱۲/hadza/finkel-text>
۱۰. میفین (۲۰۰۷)، ص. ۷۰۵.
۱۱. تیلور (۱۹۹۶)، ص. ۱۴۲ - ۱۴۳. کتاب تیلور یکی از بهترین آثار موجود در زمینه‌ی برآوردهای زمین‌شناختی خاستگاه‌های جنسی انسان است.

فصل اول:

۱. این نقل‌قول برگرفته از تودوروف (۱۹۸۴) است، اما بررسی تودوروف از رخدادها به لحاظ جهان‌شمول پذیرفته شده نیست. مثلاً، برای مرور سایر ریشه‌شناسی‌ها نگاه کنید به:
<http://www.yucatanoday.com/culture/espuyucatanname.htm>
۲. برگرفته از تحلیل گسترده‌ی وزارت غذا و داروی ایالات متحد (FDA) در زمینه‌ی ادویه‌های غذایی. بر روی اینترنت:

<http://www.fda.gov/Food/ScienceResearch/LaboratoryMethods/MacroanalyticalProceduresManualMPM/ucm۰۸۴۳۹۴.htm>

فصل دوم:

۱. در ابتدا در *دداوس*، بهار ۲۰۰۷ منتشر شد. مقاله را می‌توانید در اینجا بیابید:
http://www.redorbit.com/news/science/۹۳۱۱۶۵/challenging_darwins_theory_of_sexual_selection/index.html
۲. برای آگاهی از نگرش منحصر به فرد روگاردن در باب تنوع جنسی، نگاه کنید به روگاردن (۲۰۰۴). برای اطلاع از تفسیرش در باب «منفعت شخصی» به عنوان موتور حرکتی انتخاب طبیعی و انتخاب جنسی، نگاه کنید به روگاردن (۲۰۰۹). برای بررسی‌های بیشتر در زمینه‌ی هم‌جنس‌گرایی در دنیای حیوانات، نگاه کنید به باگمیل (۱۹۹۹).
۳. <http://www.advicegoddess.com/ag-column-archives/۲۰۰۶/۰۵>
۴. برای یک بررسی کلی (و البته خوش‌خوآن) درباره‌ی نحوه‌ی تأثیرپذیری نظریه‌های داروین از دیدگاه‌های ویکتوریایی‌اش، نگاه کنید به هردی (۱۹۹۶).
۵. داروین (۲۰۰۷/۱۸۷۱)، ص. ۳۶۲
۶. پینکر (۲۰۰۲)، ص. ۲۵۳
۷. فولز (۱۹۶۹)، ص. ۲۱۱-۲۱۲
۸. هوگتون (۱۹۵۷). نقل قول از رایت (۱۹۹۴)، ص. ۲۲۴
۹. نقل قول از ریچاردز (۱۹۷۹)، ص. ۱۲۴۴
۱۰. نوشته‌ای در *آنلاین امریکن ساینس* (فوریه‌ی ۲۰۰۵، ص. ۳۰) از مورخ علم لوندا شوبینگر، توضیح می‌دهد که: «اراسموس داروین... روابط جنسی را به پیوندهای زناشویی متعارف محدود نمی‌کرد. در اثرش عشق‌های گیاهان (۱۷۸۹)، گیاهان او به‌طور آزادانه هر مدل قابل‌تصور از پیوندهای دگرجنس‌گرایانه را ابراز می‌کنند... احتمالاً اراسموس قصد داشته که در پوشش یک کتاب گیاه‌شناسی، به ترویج پدیده‌ی عشق آزاد بپردازد؛ همان چیزی که خود وی بعد از مرگ همسر اولش به آن جامه‌ی عمل پوشاند.»
۱۱. نقل قول از هردی (۱۹۹۹b).
۱۲. راورات (۱۹۹۱).
۱۳. دزموند و مور (۱۹۹۴)، ص. ۲۵۷. همچنین، برای مطالعه‌ی یک بررسی شهودی‌عالی پیرامون اندیشه و زندگی خانوادگی داروین، نگاه کنید به رایت (۱۹۹۴).
۱۴. نخستین بار لوین (۱۹۹۶) بود که از اصطلاح *عصرحجرسازی* استفاده کرد.
۱۵. لووجوی (۱۹۸۱).
۱۶. فیشر (۱۹۹۲)، ص. ۷۲
۱۷. ریدلی (۲۰۰۶)، ص. ۳۵
۱۸. برای مثال، نگاه کنید به اظهارات استیون پینکر مبنی بر اینکه جوامع انسانی تدریجاً و نسل به نسل صلح‌جو تر شده‌اند (در فصل ۱۳ به‌طور مفصل مورد بحث قرار گرفته است).
۱۹. ویلسون (۱۹۸۷)، ص. ۱-۲
۲۰. دیدگاهی از استیون پینکر که مجدداً بعد از دهه‌ها احیا شده است.

۲۰. برای مثال، نگاه کنید به فورن هیل و پالمر (۲۰۰۰).
۲۱. «رساله‌ای درباره‌ی ستم دوگانه»، *مجله‌ی نیویورک تایمز*، ۱۴ اکتبر، ۲۰۰۱. می‌توانید آن را در اینجا بخوانید:
<http://www.english.ccsu.edu/barnetts/courses/vices/kipnis.htm>
۲۲. نقل قول از فلاناگان (۲۰۰۹).
۲۳. *زمانی واقعی با بیل ماهر* (۲۱ مارس، ۲۰۰۸).
۲۴. برای بررسی بیشتر درباره‌ی زندگی و اندیشه‌ی مورگان، نگاه کنید به موسیز (۲۰۰۸).
۲۵. مورگان (۱۹۰۸/۱۸۷۷)، ص. ۴۱۸، ۴۲۷.
۲۶. داروین (۲۰۰۷/۱۸۷۱)، ص. ۳۶۰.
۲۷. مورگان (۱۹۰۸/۱۸۷۷)، ص. ۵۲.
۲۸. دیکسون (۱۹۹۸)، ص. ۳۷.

فصل سوم:

۱. با پوزش از جان پری بارلو نویسنده‌ی *مرد هوسران و بی‌حیا*، مندرج در:
<http://www.nerve.com/personalEssays/Barlow/shameless/index.asp?page=1>
۲. ویلسون (۱۹۷۸)، ص. ۱۴۸.
۳. پینکر (۲۰۰۲)، ص. ۲۵۲.
۴. بارکوو و دیگران (۱۹۹۲)، ص. ۲۸۹.
۵. بارکوو و دیگران (۱۹۹۲)، ص. ۲۶۷-۲۶۸.
۶. آکتون (۱۸۵۷/۶۲)، ص. ۱۶۲.
۷. سیمونز (۱۹۷۹)، ص. ۶.
۸. بیتمن (۱۹۴۸)، ص. ۳۶۵.
۹. کلارک و هاتفیلد (۱۹۸۹).
۱۰. رایت (۱۹۹۴)، ص. ۲۹۸.
۱۱. باس (۲۰۰۰)، ص. ۱۴۰.
۱۲. رایت (۱۹۹۴)، ص. ۵۷.
۱۳. بیرخید (۲۰۰۰)، ص. ۳۳.
۱۴. رایت (۱۹۹۴)، ص. ۶۳.
۱۵. رایت (۱۹۹۴)، ص. ۵۷-۵۸.
۱۶. سیمونز (۱۹۷۹)، ص. ۵.
۱۷. فیشر (۱۹۹۲)، ص. ۱۸۷.

فصل چهارم:

۱. نگاه کنید به کازویل و دیگران (۲۰۰۸) و وان و هی (۲۰۰۸). پیشرفت‌های سریع در آزمایش‌های ژنتیک مجدداً باب مجادله را بر روی زمان انشعاب شامپانزه از بونوبو گشوده است. با این وجود، ما از برآورد ۳ میلیون سال که به شکل گسترده‌ای پذیرفته شده است، استفاده می‌کنیم.
۲. این نقل قول از دووال و لانتینگ (۱۹۹۸) است.
۳. هریس (۱۹۸۹)، ص. ۱۸۱
۴. سیمونز (۱۹۷۹)، ص. ۱۰۸
۵. وانگام و پترسون (۱۹۹۶)، ص. ۶۳
۶. ساپولسکی (۲۰۰۱)، ص. ۱۷۴
۷. جدولی برگرفته از دووال (۲۰۰۵a) و دیکسون (۱۹۹۸).
۸. استنفورد (۲۰۰۱)، ص. ۱۱۶
۹. برمن (۲۰۰۰)، ص. ۶۶-۶۷
۱۰. داوکینز (۱۹۷۶)، ص. ۳
۱۱. http://www.edge.org/~rd_culture/woods_hare_09/woods_hare_09_index.html
۱۲. دووال (۲۰۰۵)، ص. ۱۰۶
۱۳. فیراکس (۱۹۸۹)، ص. ۱۹۵
۱۴. پاسی (۲۰۰۱)، ص. ۲۰
۱۵. استنفورد (۲۰۰۱)، ص. ۲۶
۱۶. مک‌گریو و فایسترن (۱۹۹۲)، ص. ۲۳۲
۱۷. دووال (۱۹۹۵).
۱۸. دووال و لانتینگ (۱۹۹۸)، ص. ۷۳
۱۹. دووال (۲۰۰۱a)، ص. ۱۴۰
۲۰. نقل قول از اینجاست:
- <http://primatediaries.blogspot.com/2009/03/bonobos-in-garden-of-eden.html>
۲۱. فیشر (۱۹۹۲)، ص. ۱۲۹
۲۲. فیشر (۱۹۹۲)، ص. ۱۲۹-۱۳۰
۲۳. فیشر (۱۹۹۲). این نقل قول‌ها همگی از پی‌نوشت‌های مندرج در صفحه‌ی ۳۲۹ است.
۲۴. فیشر (۱۹۹۲)، ص. ۹۲
۲۵. فیشر (۱۹۹۲)، ص. ۱۳۰-۱۳۱
۲۶. دووال (۲۰۰۱a)، ص. ۴۷
۲۷. دووال (۲۰۰۵)، ص. ۱۲۴-۱۲۵
۲۸. دووال، انسان دوست‌داشتنی عرصه‌ی علم، با گشاده‌رویی بخش‌هایی از این کتاب (منجمله آن دیدگاه‌هایی که ما در اینجا با آن‌ها مخالف بودیم) را مورد بازنگری قرار داده است.
۲۹. اطلاعات مندرج در این جدول برگرفته از منابع مختلف است (بلانت، ۱۹۹۰؛ کانو، ۱۹۸۰ و ۱۹۹۲؛ دووال و لانتینگ، ۱۹۹۸؛ سوچ-رامباگ و ویلکرسون، ۱۹۷۸؛ دووال، ۲۰۰۱a؛ دووال، ۲۰۰۱b).

منابع

- Abbott, E. (1999). *A History of Celibacy*. Cambridge, MA: Da Capo Press.
- Abramson, P. R., and Pinkerton, S. D. (Eds.). (1995a). *Sexual Nature Sexual Culture*. Chicago: University of Chicago Press.
- (1995b). *With Pleasure: Thoughts on the Nature of Human Sexuality*. New York: Oxford University Press.
- Acton, W. (1857/2008). *The Functions and Disorders of the Reproductive Organs in Childhood, Youth, Adult Age, and Advanced Life Considered in their Physiological, Social, and Moral Relations*. Charleston, SC: Bibliolife.
- Adovasio, J. M., Soffer, O., and Page, J. (2007). *The Invisible Sex: Uncovering the True Roles of Women in Prehistory*. New York: Smithsonian Books.
- Alexander, M. G., and Fisher, T. D. (2003). Truth and consequences: Using the bogus pipeline to examine sex differences in self-reported sexuality. *The Journal of Sex Research*, 40: 27–35.
- Alexander, R. D. (1987). *The Biology of Moral Systems*. Chicago: Aldine.
- Alexander, R. D., Hoogland, J. L., Howard, R. D., Noonan, K. M., and Sherman, P. W. (1979). Sexual dimorphisms and breeding systems in pinnepeds, ungulates, primates and humans. In N. Chagnon and W. Irons (Eds.), *Evolutionary Biology and Human Social Behavior: An Anthropological Perspective* (pp. 402–435). New York: Wadsworth.
- Allen, M. L., and Lemmon, W. B. (1981). Orgasm in female primates. *American Journal of Primatology*, 1: 15–34.
- Alvergne, A. and Lummaa, V. (2009). Does the contraceptive pill alter mate choice in humans? *Trends in Ecology and Evolution*, 24. In press—published online October 7, 2009.
- Ambrose, S. (1998). Late Pleistocene human population bottlenecks, volcanic winter, and differentiation of modern humans. *Journal of Human Evolution* 34 (6): 623–651.
- Amos, W. and Hoffman, J. I. (2009). Evidence that two main bottleneck events shaped modern human genetic diversity. *Proceedings of the Royal Society B*. Published online before print October 7, 2009, doi:10.1098/rspb.2009.1473.
- Anderson, M., Hessel, J., and Dixson, A. F. (2004). Primate mating systems and the evolution of immune response. *Journal of Reproductive Immunology*, 61: 31–38.
- Angier, N. (1995). *The Beauty of the Beastly: New Views of the Nature of Life*. New York: Houghton Mifflin.
- (1999). *Woman: An Intimate Geography*. New York: Virago.
- Anokhin, A. P., Golosheykin, S., Sirevaag, E., Kristjansson, S., Rohrbaugh, J. W., and Heath, A. C. (2006). Rapid discrimination of visual scene content in the human brain. *Brain Research*, doi:10.1016/j.brainres.2006.03.108, available online May 18, 2006.
- Ardrey, R. (1976). *The Hunting Hypothesis*. New York: Atheneum.
- Axelrod, R. (1984). *The Evolution of Cooperation*. New York: Basic Books.
- Bagemihl, B. (1999). *Biological Exuberance: Animal Homosexuality and Natural Diversity*. New York: St. Martin's Press.
- Baker, R. R. (1996). *Sperm Wars: The Science of Sex*. New York: Basic Books.
- Baker, R. R., and Bellis, M. (1995). *Human Sperm Competition*. London: Chapman Hall.
- Barash, D. P. (1977). *Sociobiology and Behavior*. Amsterdam: Elsevier.
- Barash, D. P., and Lipton, J. E. (2001). *The Myth of Monogamy: Fidelity and Infidelity in Animals and*

- People**. New York: W. H. Freeman.
- Barkow, J. H. (1984). The distance between genes and culture. *Journal of Anthropological Research*, 40: 367–379.
- Barkow, J. H., Cosmides, L., and Tooby, J. (Eds.). (1992). *The Adapted Mind: Evolutionary Psychology and the Generation of Culture*. New York: Oxford University Press.
- Barlow, C. (Ed.). (1984). *Evolution Extended: Biological Debates on the Meaning of Life*. Cambridge, MA: MIT Press.
- Barlow, N. (Ed.). (1958). *The Autobiography of Charles Darwin*. New York: Harcourt Brace.
- Barratt, C. L. R., Kay, V., and Oxenham, S. K. (2009). The human spermatozoon—a stripped down but refined machine. *Journal of Biology*, 8: 63. <http://jbiol.com/content/8/7/63>.
- Bateman, A. J. (1948). Intra-sexual selection in *Drosophila*. *Heredity*, 2: 349–368.
- Batten, M. (1992). *Sexual Strategies: How Females Choose Their Mates*. New York: Putnam.
- Baumeister, R. F. (2000). Gender differences in erotic plasticity: The female sex drive as socially flexible and responsive. *Psychological Bulletin*, 126: 347–374.
- Beach, F. (Ed.). (1976). *Human Sexuality in Four Perspectives*. Baltimore: Johns Hopkins University Press.
- Bean, L. J. (1978). Social organization. In R. Heizer (Ed.), *Handbook of North American Indians*, Vol. 8: *California* (pp. 673–682). Washington, D.C.: Smithsonian Institution Press.
- Beckerman, S., and Valentine, P. (Eds.). (2002). *Cultures of Multiple Fathers: The Theory and Practice of Partible Paternity in Lowland South America*. Gainesville: University Press of Florida.
- Bellis, M. A., and Baker, R. R. (1990). Do females promote sperm competition: Data for humans. *Animal Behaviour*, 40: 997–999.
- Belliveau, J. (2006). *Romance on the Road: Travelling Women Who Love Foreign Men*. Baltimore, MD: Beau Monde Press.
- Behar, D. M., et al. (2008). The dawn of human matrilineal diversity. *The American Journal of Human Genetics*, 82: 1130–1140.
- Bergstrand, C., and Blevins Williams, J. (2000). Today's Alternative Marriage Styles: The Case of Swingers. *Electronic Journal of Human Sexuality*: Annual. On line: http://findarticles.com/p/articles/mi_6896/is_3/ai_n28819761/?tag=content;col1
- Berkowitz, B., and Yager-Berkowitz, S. (2008). *He's Just Not Up For It Anymore: Why Men Stop Having Sex and What You Can Do About It*. New York: William Morrow.
- Berman, M. (2000). *Wandering God: A Study in Nomadic Spirituality*. Albany: State University of New York Press.
- Bernard, J. (1972/1982). *The Future of Marriage*. New Haven: Yale University Press.
- Betzig, L. (1982). Despotism and differential reproduction: A cross-cultural correlation of conflict asymmetry, hierarchy and degree of polygyny. *Ethology and Sociobiology*, 3: 209–221.
- (1986). *Despotism and Differential Reproduction: A Darwinian View of History*. New York: Aldine.
- (1989). Causes of conjugal dissolution: A cross-cultural study. *Current Anthropology*, 30: 654–676.
- Birkhead, T. (2000). *Promiscuity: An Evolutionary History of Sperm Competition and Sexual Conflict*. New York: Faber and Faber.
- (2002). Postcopulatory sexual selection. *Nature Reviews: Genetics*, 3: 262–273. www.nature.com/reviews/genetics.
- Blount, B. G. (1990). Issues in bonobo (*Pan paniscus*) sexual behavior. *American Anthropologist*, 92: 702–714.
- Blurton Jones, N., Hawkes, K., and O'Connell, J. F. (2002). Antiquity of postreproductive life: Are there modern impacts on hunter-gatherer postreproductive life spans? *American Journal of Human Biology*, 14: 184–205.
- Blum, D. (1997). *Sex on the Brain: The Biological Differences Between Men and Women*. New York: Viking.

- Bodley, J. (2002). *Power of Scale: A Global History Approach (Sources and Studies in World History)*. Armonk, NY: M. E. Sharpe.
- Boehm, C. H. (1999). *Hierarchy in the Forest: The Evolution of Egalitarian Behavior*. Cambridge, MA: Harvard University Press.
- Bogucki, P. (1999). *The Origins of Human Society*. Malden, MA: Blackwell.
- Borofsky, R. (2005). *Yanomami: The Fierce Controversy and What We Can Learn From It*. University of California Press.
- Borries, C., Launhardt, K., Epplen, C., Epplen, J. T., and Winkler, P. (1999). Males as infant protectors in Hanuman langurs (*Presbytis entellus*) living in multimale groups—defense pattern, paternity and sexual behaviour. *Behavioral Ecology and Sociobiology*, 46: 350–356.
- Bowlby, J. (1992). *Charles Darwin: A New Life*. New York: Norton.
- Boyd, R., and Silk, J. (1997). *How Humans Evolved*. New York: Norton.
- Boyle, T. C. (1993). *The Road to Wellville*. New York: Viking.
- Boysen, S. T., and Himes, G. T. (1999). Current issues and emergent theories in animal cognition. *Annual Reviews in Psychology*, 50: 683–705.
- Brizendine, L. (2006). *The Female Brain*. New York: Morgan Road Books.
- Brown, D. (1970/2001). *Bury My Heart at Wounded Knee: An Indian History of the American West*. New York: Holt Paperbacks.
- Bruhn, J. G., and Wolf, S. (1979). *The Roseto Story: An Anatomy of Health*. University of Oklahoma Press.
- Buller, D. J. (2005). *Adapting Minds: Evolutionary Psychology and the Persistent Quest for Human Nature*. Cambridge, MA: The MIT Press.
- Bullough, V. L. (1994). *Science in the Bedroom: A History of Sex Research*. New York: HarperCollins.
- Burch, E. S., Jr., and Ellanna, L. J. (Eds.) (1994). *Key Issues in Hunter-Gatherer Research*. Oxford, England: Berg.
- Burnham, T., and Phelan, J. (2000). *Mean Genes: From Sex to Money to Food: Taming Our Primal Instincts*. Cambridge, MA: Perseus.
- Buss, D. M. (1989). Sex differences in human mate preferences: Evolutionary hypotheses testing in 37 cultures. *Behavioral and Brain Sciences*, 12: 1–49.
- (1994). *The Evolution of Desire: Strategies of Human Mating*. New York: Basic Books.
- (2000). *The Dangerous Passion: Why Jealousy Is as Necessary as Love and Sex*. New York: The Free Press.
- (2005). *The Murderer Next Door: Why the Mind Is Designed to Kill*. New York: Penguin Press.
- Buss, D. M., Larsen, R. J., Westen, D., and Semmelroth, J. (1992). Sex differences in jealousy: Evolution, physiology and psychology. *Psychological Science*, 3: 251–255.
- Buss, D. M., and Schmitt, D. P. (1993). Sexual strategies theory: An evolutionary perspective on human mating. *Psychological Review*, 100: 204–232.
- Caesar, J. (2008). *The Gallic Wars: Julius Caesar's Account of the Roman Conquest of Gaul*. St. Petersburg, FL: Red and Black Publishers.
- Cassini, M. H. (1998). Inter-specific infanticide in South American otariids. *Behavior*, 135: 1005–1012.
- Caswell, J. L., et al. (2008). Analysis of chimpanzee history based on genome sequence alignments. *PLoS Genetics*, April; 4(4): e1000057. On line: <http://www.plosgenetics.org/article/info%3Adoi%2F10.1371%2Fjournal.pgen.1000057>
- Caton, H. (1990). *The Samoa Reader: Anthropologists Take Stock*. Lanham, MD: University Press of America.
- Chagnon, N. (1968). *Yanomamö: The Fierce People*. New York: Holt, Rinehart and Winston.
- Chapman, A. R., and Sussman, R. W. (Eds.). (2004.) *The Origins and Nature of Sociality*. Piscataway, NJ: Aldine Transaction.
- Cherlin, A. J. (2009). *The Marriage-Go-Round: The State of Marriage and the Family in America Today*. New York: Knopf.

- Chernela, J. M. (2002). Fathering in the northwest Amazon of Brazil. In S. Beckerman and P. Valentine (Eds.), **Cultures of Multiple Fathers: The Theory and Practice of Partible Paternity in Lowland South America** (pp. 160–177). Gainesville: University Press of Florida.
- Chivers, M. L., Seto, M. C., and Blanchard, R. (2007). Gender and sexual orientation differences in sexual response to the sexual activities versus the gender of actors in sexual films. **Journal of Personality and Social Psychology**, 93: 1108–1121.
- Clark, G. (1997). Aspects of early hominid sociality: An evolutionary perspective. In C. Barton and G. Clark (Eds.), **Rediscovering Darwin: Evolutionary Theory and Archaeological Explanation**. Archaeological Papers of the American Anthropological Association, 7: 209–231.
- Clark, R. D., and Hatfield, E. (1989). Gender differences in receptivity to sexual offers. **Journal of Psychology & Human Sexuality**, 2: 39–55.
- Cochran, G. and Harpending, H. (2009). **The 10,000 Year Explosion: How Civilization Accelerated Human Evolution**. New York: Basic Books.
- Cohen, S., et al. (2009). Sleep habits and susceptibility to the common cold. **Archives of Internal Medicine**, 169: 62.
- Corning, P. (1994). The synergism hypothesis: A theory of progressive evolution. In C. Barlow (Ed.), **Evolution Extended: Biological Debates on the Meaning of Life** (pp. 110–118). Cambridge, MA: MIT Press.
- Cosmides, L., and Tooby, J. (1987). From evolution to behavior: Evolutionary psychology as the missing link. In J. Dupree (Ed.), **The Latest on the Best: Essays on Evolution and Optimality** (pp. 227–306). Cambridge, MA: MIT Press.
- Counts, D. E. A., and Counts, D. R. (1983). Father's water equals mother's milk: The conception of parentage in Kaliai, West New Guinea. **Mankind**, 14: 45–56.
- Coventry, M. (October/November 2000). Making the cut: It's a girl! ... or is it? When there's doubt, why are surgeons calling the shots? **Ms. Magazine**. Retrieved July 2, 2002 from <http://www.msomagazine.com/oct00/makingthecut.html>.
- Crocker, W. H. and Crocker, J. G. (2003). **The Canela: Kinship, Ritual and Sex in an Amazonian Tribe (Case Studies in Cultural Anthropology)**. Florence, KY: Wadsworth.
- Crocker, W. H. (2002). Canela "other fathers": Partible paternity and its changing practices. In S. Beckerman and P. Valentine (Eds.), **Cultures of Multiple Fathers: The Theory and Practice of Partible Paternity in Lowland South America** (pp. 86–104). Gainesville: University Press of Florida.
- Dabbs, J. M. Jr., Carr, T. S., Frady, R. L., and Riad, J. K. (1995). Testosterone, crime and misbehavior among 692 male prison inmates. **Personality and Individual Differences**, 18: 627–633.
- Dabbs, J. M. Jr., Jurkovic, G., and Frady, R. L. (1991). Salivary testosterone and cortisol among late adolescent male offenders. **Journal of Abnormal Child Psychology**, 19: 469–478.
- Daniels, D. (1983). The evolution of concealed ovulation and self-deception. **Ethology and Sociobiology**, 4: 69–87.
- Darwin, C. (1859). **On the Origin of Species by Means of Natural Selection**. London: John Murray.
- (1871/2007). **The Descent of Man and Selection in Relation to Sex**. New York: Plume.
- Davenport, W. H. (1965). Sexual patterns and their regulation in a society of the southwest Pacific. In Beach (Ed.), **Sex and Behavior**, pp. 161–203.
- Dawkins, R. (1976). **The Selfish Gene**. New York: Oxford University Press.
- (1998). **Unweaving the Rainbow: Science, Delusion and the Appetite for Wonder**. Boston: Houghton Mifflin.
- DeMeo, J. (1998). **Sahasia: The 4000 b.c.e. Origins of Child Abuse, Sex-repression, Warfare and Social Violence, in the Deserts of the Old World**. Eugene, OR: Natural Energy Works.
- Desmond, A., and Moore, J. (1994). **Darwin: The Life of a Tormented Evolutionist**. New York: Warner Books.
- DeSteno, D., and Salovey, P. (1996). Evolutionary origins of sex differences in jealousy? Questioning the "fitness" of the model. **Psychological Science**, 7: 367–372.

- de Waal, F. (1995). Bonobo sex and society: The behavior of a close relative challenges assumptions about male supremacy in human evolution. *Scientific American*, (March): 82-88.
- (1996). *Good Natured: The Origins of Right and Wrong in Humans and Other Animals*. Cambridge, MA: Harvard University Press.
- (1998). *Chimpanzee Politics: Power and Sex among the Apes*. Baltimore, MD: Johns Hopkins University Press. (Original work published 1982.)
- (2001a). *The Ape and the Sushi Master: Cultural Reflections of a Primatologist*. New York: Basic Books.
- (2001b). Apes from Venus: Bonobos and human social evolution. In F. de Waal (Ed.), *Tree of Origin: What Primate Behavior Can Tell Us About Human Social Evolution* (pp. 39–68). Cambridge, MA: Harvard University Press.
- (2001c). (Ed.). *Tree of Origin: What Primate Behavior Can Tell Us About Human Social Evolution*. Cambridge, MA: Harvard University Press.
- (2005a). *Our Inner Ape: The Best and Worst of Human Nature*. London: Granta Books.
- (2005b). Bonobo sex and society. *Scientific American* online issue, February, pp. 32–38.
- (2009). *The Age of Empathy: Nature's Lessons for a Kinder Society*. New York: Harmony Books.
- de Waal, F., and Johanowicz, D. L. (1993). Modification of reconciliation behavior through social experience: An experiment with two macaque species. *Child Development* 64: 897–908.
- de Waal, F. and Lanting, F. (1998). *Bonobo: The Forgotten Ape*. Berkeley: University of California Press.
- Dewsbury, D. A. (1981). Effects of novelty on copulatory behavior: The Coolidge effect and related phenomena. *Psychological Bulletin*, 89: 464–482.
- Diamond, J. (1986). Variation in human testis size. *Nature*, 320: 488.
- (1987). The worst mistake in the history of the human race. *Discover*, May.
- (1991). *The Rise and Fall of the Third Chimpanzee: How Our Animal Heritage Affects the Way We Live*. London: Vintage.
- (1997). *Guns, Germs and Steel: The Fates of Human Societies*. New York: Norton.
- (2005). *Collapse: How Societies Choose to Fail or Succeed*. New York: Viking.
- Diamond, L. M. (2008). *Sexual Fluidity: Understanding Women's Love and Desire*. Cambridge, MA: Harvard University Press.
- Dillehay, T. D., et al. (2008). Monte Verde: Seaweed, food, medicine and the peopling of South America. *Science*, 320 (5877): 784–786.
- Dindyal, S. (2004). The sperm count has been decreasing steadily for many years in Western industrialised countries: Is there an endocrine basis for this decrease? *The Internet Journal of Urology*, 2 (1).
- Dixson, A. F. (1998). *Primate Sexuality: Comparative Studies of the Prosimians, Monkeys, Apes and Human Beings*. New York: Oxford University Press.
- Dixson, A. F., and Anderson, M. (2001). Sexual selection and the comparative anatomy of reproduction in monkeys, apes and human beings. *Annual Review of Sex Research*, 12: 121–144.
- (2002). Sexual selection, seminal coagulation and copulatory plug formation in primates. *Folia Primatologica*, 73: 63–69.
- Drucker, D. (2004). *Invent Radium or I'll Pull Your Hair: A Memoir*. Chicago: University of Chicago Press.
- Druckerman, P. (2008). *Lust in Translation: Infidelity from Tokyo to Tennessee*. New York: Penguin Two.
- Dunbar, R. I. M. (1992) Neocortex size as a constraint on group size in primates. *Journal of Human Evolution*, 22: 469-493.
- Dunbar, R. I. M. (1993), Coevolution of neocortical size, group size and language in humans. *Behavioral and Brain Sciences*, 16 (4): 681-735.
- Easton, D., and Liszt, C. A. (1997). *The Ethical Slut: A Guide to Infinite Sexual Possibilities*. San Francisco, CA: Greenery Press.
- Eaton, S., and Konner, M. (1985). Paleolithic nutrition: A consideration of its nature and current implications. *New England Journal of Medicine*, 312: 283–289.

- Eaton, S., Konner, M., and Shostak, M. (1988). Stone agers in the fast lane: Chronic degenerative disease in evolutionary perspective. *American Journal of Medicine*, 84: 739–749.
- Eaton, S., Shostak, M., and Konner, M. (1988). *The Paleolithic Prescription: A Program of Diet & Exercise and a Design for Living*. New York: Harper & Row.
- Eberhard, W. G. (1985). *Sexual Selection and Animal Genitalia*. Cambridge, MA: Harvard University Press.
- Eberhard, W. G. (1996). *Female Control: Sexual Selection by Cryptic Female Choice*. Princeton, NJ: Princeton University Press.
- Edgerton, R. B. (1992). *Sick Societies: Challenging the Myth of Primitive Harmony*. New York: The Free Press.
- Ehrenberg, M. (1989). *Women in Prehistory*. London: British Museum Publications.
- Ehrlich, P. R. (2000). *Human Natures: Genes, Cultures, and the Human Prospect*. New York: Penguin.
- Ellison, P. T., et al. (2009). *Endocrinology of Social Relationships*. Cambridge, MA: Harvard University Press.
- Elwin, V. (1968). *Kingdom of the Young*. Bombay: Oxford University Press.
- Erikson, P. (1993). A onomástica matis é amazônica [Naming rituals among the Matis of the Amazon]. In E. Viveiros de Castro and M. Carneiro da Cunha (Eds.), *Amazônia: Etnologia e história indígena* (pp. 323–338). São Paulo: Núcleo de História Indígena et do Indigenismo, USP/FAPESP.
- (2002). Several fathers in one's cap: Polyandrous conception among the Panoan Matis (Amazonas, Brazil). In S. Beckerman and P. Valentine (Eds.), *Cultures of Multiple Fathers: The Theory and Practice of Partible Paternity in Lowland South America* (pp. 123–136). Gainesville: University Press of Florida.
- Ewen, S. (1976/2001). *Captains of Consciousness: Advertising and the Social Roots of the Consumer Culture*. New York: Basic Books.
- Fagan, B. (2004). *The Long Summer: How Climate Changed Civilization*. New York: Basic Books.
- Fedigan, L. M., and Strum, S. C. (1997). Changing images of primate societies. *Current Anthropology*, 38: 677–681.
- Feinstein, D., and Krippner, S. (2007). *The Mythic Path: Discovering the Guiding Stories of Your Past — Creating a Vision for Your Future*. Fulton, CA: Elite Books.
- Ferguson, B. (1995). *Yanomami Warfare: A Political History*. Santa Fe: NM: School of American Research Press.
- (2000). *War in the Tribal Zone: Expanding States and Indigenous Warfare*. Santa Fe, NM: SAR Press.
- (2003). The birth of war. *Natural History*, July/August: 28–34.
- Ferraro, G., Trevathan, W., and Levy, J. (1994). *Anthropology: An Applied Perspective*. Minneapolis/St. Paul, MN: West Publishing Company.
- Fish, R. C. (2000). *The Clitoral Truth: The Secret World at Your Fingertips*. New York: Seven Stories Press.
- Fisher, H. E. (1982). *The Sex Contract: The Evolution of Human Behavior*. New York: William Morrow.
- (1989). Evolution of human serial pairbonding. *American Journal of Physical Anthropology*, 78: 331–354.
- (1992). *Anatomy of Love*. New York: Fawcett Columbine.
- (2004). *Why We Love: The Nature and Chemistry of Romantic Love*. New York: Henry Holt.
- Fisher, M., et al. (2009). Impact of relational proximity on distress from infidelity. *Evolutionary Psychology*, 7(4): 560–580.
- Flanagan, C. (2009). Is there hope for the American Marriage? *Time*, July 2. <http://www.time.com/time/nation/article/0,8599,1908243-1,00.html>
- Fleming, J. B. (1960). Clitoridectomy: The disastrous downfall of Isaac Baker Brown, F.R.C.S. (1867). *Journal of Obstetrics and Gynaecology of the British Empire*, 67: 1017–1034.
- Foley, R. (1996). The adaptive legacy of human evolution: A search for the environment of evolutionary adaptiveness. *Evolutionary Anthropology*, 4: 194–203.

- Ford, C. S., and Beach, F. (1952). *Patterns of Sexual Behavior*. Westport, CT: Greenwood Press.
- Fordney-Settlage, D. (1981). A review of cervical mucus and sperm interactions in humans. *International Journal of Fertility*, 26: 161–169.
- Fortenberry, D. J. (2005). The limits of abstinence-only in preventing sexually transmitted infections. *Journal of Adolescent Health*, 36: 269–357.
- Fouts, R., with Mills, S. T. (1997). *Next of Kin: My Conversations with Chimpanzees*. New York: Avon Books.
- Fox, C. A., Colson, R. H., and Watson, B. W. (1982). Continuous measurement of vaginal and intra-uterine pH by radio-telemetry during human coitus. In Z. Hoch and H. L. Lief (Eds.), *Sexology* (pp. 110–113). Amsterdam: Excerpta Medica.
- Fox, R. (1997). *Conjectures & Confrontations: Science, Evolution, Social Concern*. Somerset, NJ: Transaction.
- Fowles, J. (1969). *The French Lieutenant's Woman*. New York: Signet.
- Freeman, D. (1983). *Margaret Mead and Samoa: The Making and Unmaking of an Anthropological Myth*. Cambridge, MA: Harvard University Press.
- Friedman, D. M. (2001). *A Mind of Its Own: A Cultural History of the Penis*. New York: The Free Press.
- Fromm, E. (1973). *The Anatomy of Human Destructiveness*. New York: Hold, Rinehart and Winston.
- Fry, D. (2009). *Beyond War: The Human Potential for Peace*. New York: Oxford University Press.
- Gagneaux, P., and Boesch, C. (1999). Female reproductive strategies, paternity and community structure in wild West African chimpanzees. *Animal Behaviour*, 57: 19–32.
- Gallup, G. G., Jr. (2009). On the origin of descended scrotal testicles: The activation hypothesis. *Evolutionary Psychology*, 7: 517–526. Available on line at <http://www.epjournal.net/>
- Gallup, G. G. Jr., and Burch, R. L. (2004). Semen displacement as a sperm competition strategy in humans. *Evolutionary Psychology*, 2: 12–23. Available on line at <http://www.epjournal.net/>
- Gallup, G. G. Jr., Burch, R. L., and Platek, S. M. (2002). Does semen have antidepressant properties? *Archives of Sexual Behavior*, 31: 289–293.
- Gangestad, S. W., Bennett, K., and Thornhill, R. (2001). A latent variable model of developmental instability in relation to men's sexual behavior. *Proceedings of the Royal Society of London*, 268: 1677–1684.
- Gangestad, S. W., and Thornhill, R. (1998). Menstrual cycle variation in women's preferences for the scent of symmetrical men. *Proceedings of the Royal Society of London*, 265: 927–933.
- Gangestad, S. W., Thornhill, R., and Yeo, R. A. (1994). Facial attractiveness, developmental stability and fluctuating symmetry. *Ethology and Sociobiology*, 15: 73–85.
- Ghiglieri, M. P. (1999). *The Dark Side of Man: Tracing the Origins of Male Violence*. Reading, MA: Helix Books.
- Gibson, P. (1989). Gay and lesbian youth suicide, in Fenleib, Marcia R. (Ed.), *Report of the Secretary's Task Force on Youth Suicide*, United States Government Printing Office, ISBN 0160025087.
- Gladwell, M. (2002). *The Tipping Point: How Little Things Can Make a Big Difference*. New York: Back Bay Books.
- (2008). *Outliers: The Story of Success*. New York: Little, Brown and Company.
- Glass, D. P., and T. L. Wright. (1985). Sex differences in type of extramarital involvement and marital dissatisfaction. *Sex Roles*, 12: 1101–1120.
- Goldberg, S. (1993). *Why Men Rule: A Theory of Male Dominance*. Chicago: Open Court.
- Good, K., with D. Chanoff. (1991). *Into the Heart: One Man's Pursuit of Love and Knowledge Among the Yanomama*. Leicester, England: Charnwood.
- Goodall, J. (1971). *In the Shadow of Man*. Glasgow: Collins.
- (1991). *Through a Window: Thirty Years with the Chimpanzees of Gombe*. London: Penguin.
- Goodman, M., et al. (1998). Toward a phylogenetic classification of primates based on DNA evidence complemented by fossil evidence. *Molecular Phylogenics and Evolution*, 9: 585–598.
- Gould, S. J. (1980). *Ever since Darwin: Reflections in Natural History*. New York: Norton.

- — — (1981). *The Mismeasure of Man*. New York: Norton.
- — — (1991). Exaptation: A crucial tool for an evolutionary psychology. *Journal of Social Issues*, 47(3): 43–65.
- — — (1997). Darwinian fundamentalism. *New York Review of Books*, pp. 34–37. Retrieved December 12, 2002 from <http://www.nybooks.com/articles/1151>.
- Gould, S. J., and Lewontin, R. C. (1979). The spandrels of San Marco and the Panglossian paradigm: A critique of the adaptationist programme. *Proceedings of the Royal Society of London*, 205: 581–598.
- Gould, S. J., and Vrba, E. S. (1982). Exaptation—a missing term in the science of form. *Paleobiology*, 8: 4–15.
- Gould, T. (2000). *The Lifestyle: A Look at the Erotic Rites of Swingers*. Buffalo, NY: Firefly Books.
- Gowdy, J. (Ed.). (1998). *Limited Wants, Unlimited Means: A Reader on Hunter-gatherer Economics and the Environment*. Washington, DC: Island Press.
- Gray, P. B., Kahlenberg, S. M., Barrett, E. S., Lipson, S. F., and Ellison, P. T. (2002). Marriage and fatherhood are associated with lower testosterone in males. *Evolution and Human Behavior*, 23(3): 193–201.
- Gray, P. B., Parkin, J. C., and Samms-Vaughan, M. E. (1997). Hormonal correlates of human paternal interactions: A hospital-based investigation in urban Jamaica. *Hormones and Behavior*, 52: 499–507.
- Gregor, T. (1985). *Anxious Pleasures: The Sexual Lives of an Amazonian People*. Chicago: University of Chicago Press.
- Hamilton, W. D. (1964). The genetic evolution of social behavior. Parts I and II. *Journal of Theoretical Biology*, 7: 1–52.
- — — (2001). *The Narrow Roads of Gene Land*. New York: Oxford University Press.
- Hamilton, W. J., and Arrowood, P. C. (1978). Copulatory vocalizations of Chacma baboons (*Papio ursinus*), gibbons (*Hylobates hoolock*) and humans. *Science*, 200: 1405–1409.
- Harcourt, A. H. (1997). Sperm competition in primates. *American Naturalist*, 149: 189–194.
- Harcourt, A. H., and Harvey, P. H. (1984). Sperm competition, testes size and breeding systems in primates. In R. Smith (Ed.), *Sperm Competition and the Evolution of Animal Mating Systems* (pp. 589–659). New York: Academic Press.
- Hardin, G. (1968). The tragedy of the commons. *Science*, 131: 1292–1297.
- Harper, M. J. K. (1988). Gamete and zygote transport. In E. Knobil and J. Neill (Eds.), *The Physiology of Reproduction* (pp. 103–134). New York: Raven Press.
- Harris, C. (2000). Psychophysiological responses to imagined infidelity: The specific innate modular view of jealousy reconsidered. *Journal of Personality and Social Psychology*, 78: 1082–1091.
- Harris, C., and Christenfeld, N. (1996). Gender, jealousy and reason. *Psychological Science*, 7: 364–366.
- Harris, M. (1977). *Cannibals and Kings: The Origins of Cultures*. New York: Random House.
- — — (1980). *Cultural Materialism: The Struggle for a Science of Culture*. New York: Vintage Books.
- — — (1989). *Our Kind: Who We Are, Where We Came From, Where We Are Going*. New York: Harper & Row.
- — — (1993). The evolution of human gender hierarchies: A trial formulation. In B. Miller (Ed.), *Sex and Gender Hierarchies* (pp. 57–79). Cambridge, England: Cambridge University Press.
- Hart, D., and Sussman, R. W. (2005). *Man the Hunted: Primates, Predators, and Human Evolution*. New York: Westview Press.
- Harvey, P. H., and May, R. M. (1989). Out for the sperm count. *Nature*, 337: 508–509.
- Haselton, M. G., et al. (2007). Ovulatory shifts in human female ornamentation: Near ovulation, women dress to impress. *Hormones and Behavior*, 51: 40–45.
www.sscnet.ucla.edu/comm/haselton/webdocs/dress_to_impress.pdf
- Hassan, F. A. (1980). The growth and regulation of human population in prehistoric times. In Cohen, M. N., Malpass, R. S., and Klein, H. G. (Eds.), *Biosocial Mechanisms of Population Regulation* (pp. 305–19). New Haven, CT: Yale University Press.
- Hawkes, K. (1993). Why hunter-gatherers work. *Current Anthropology*, 34: 341–361.
- Hawkes, K., O’Connell, J. F., and Blurton Jones, N. G. (2001a). Hadza meat sharing. *Evolution and Human*

Behavior, 22: 113–142.

— (2001b). Hadza hunting and the evolution of nuclear families. *Current Anthropology*, 42: 681–709.

Heinen, H. D., and Wilbert, W. (2002). Parental uncertainty and ritual kinship among the Warao. In S. Beckerman and P. Valentine (Eds.), *Cultures of Multiple Fathers: The Theory and Practice of Partible Paternity in Lowland South America* (pp. 210–220). Gainesville: University Press of Florida.

Henderson, V. W., and Hogervorst, E. (2004). Testosterone and Alzheimer disease: Is it men's turn now?

Neurology, 62: 170–171.

Henrich, J., et al. (2005). "Economic man" in cross-cultural perspective: Behavioral experiments in 15 small-scale societies. *Behavioral and Brain Sciences*, 28: 795–855.

Highwater, J. (1990). *Myth and Sexuality*. New York: New American Library.

Hill, K. and Hurtado, M. (1996). *Aché Life History: The Ecology and Demography of a Foraging People*. New York: Aldine de Gruyter.

Hite, S. (1987). *Women and Love: A Cultural Revolution in Progress*. New York: Knopf.

— (1989). *The Hite Report: A Nationwide Study of Female Sexuality*. New York: Dell.

Hobbes, T. (1991). *Leviathan*. Cambridge, England: Cambridge University Press. (Original work published 1651.)

Holmberg, A. R. (1969). *Nomads of the Long Bow: The Siriono of Eastern Bolivia*. New York: The Natural History Press.

Horne, B. D., et al. (2008). Usefulness of routine periodic fasting to lower risk of coronary artery disease in patients undergoing coronary angiography. *American Journal of Cardiology*, 102(7): 814–819.

Houghton, W. E. (1957). *The Victorian Frame of Mind, 1830-1870*. New Haven, CT: Yale University Press.

Hrdy, S. B. (1979). Infanticide among animals: A review, classification and examination of the implications for the reproductive strategies of females. *Ethology and Sociobiology*, 1: 13–40.

— (1988). The primate origins of human sexuality. In R. Bellig and G. Stevens (Eds.), *The Evolution of Sex* (pp. 101–136). San Francisco: Harper and Row.

— (1996). Raising Darwin's consciousness: Female sexuality and the prehuman origins of patriarchy. *Human Nature*, 8(1):1–49.

— (1999a). *The Woman That Never Evolved*. Cambridge, MA: Harvard University Press. (Original work published 1981.)

— (1999b). *Mother Nature: A History of Mothers, Infants and Natural Selection*. Boston: Pantheon Books.

— (2009). *Mothers and Others: The Evolutionary Origins of Mutual Understanding*. Cambridge, MA: Harvard University Press.

Hua, C. (2001). *A Society Without Fathers or Husbands: The Na of China*. New York: Zone Books.

Human Genome Project. (2002). Retrieved November 11, 2002 from <http://www.ornl.gov/hgmis>.

Ingold, T., Riches, D., and Woodburn, J. (Eds.) (1988a). *Hunters and Gatherers: History, Evolution and Social Change* (Vol. 1). Oxford, England: Berg.

— (1988b). *Hunters and Gatherers: Property, Power and Ideology* (Vol. 2). Oxford, England: Berg.

Isaac, G. (1978). The food sharing behavior of protohuman hominids. *Scientific American*, 238(4): 90–108.

Janus, S. S., and Janus, C. L. (1993). *The Janus Report on Sexual Behavior*. New York: Wiley.

Jaynes, J. (1990). *The Origins of Consciousness in the Breakdown of the Bicameral Mind*. Boston: Houghton Mifflin. (Original work published 1976.)

Jethá, C., and Falcato, J. (1991). A mulher e as DSTs no distrito de Marracuene. *Acção SIDA 9*, Brochure. (Women and Sexually Transmitted Diseases in the Marracuene district.)

Jiang, X., Wang, Y., and Wang, Q. (1999). Coexistence of monogamy and polygyny in black-crested gibbon. *Primates*, 40(4): 607–611.

Johnson, A. W., and Earle, T. (1987). *The Evolution of Human Societies: From Foraging Group to Agrarian State*. Palo Alto, CA: Stanford University Press.

Jones, S., Martin, R. D., and Pilbeam, D. (Eds.) (1992). *The Cambridge Encyclopedia of Human Evolution*.

Cambridge, UK: Cambridge University Press.

Jung, C. G. (1976). *The Symbolic Life: The Collected Works* (Vol. 18, Bolligen Series). Princeton, NJ: Princeton University Press.

Kanazawa, S. (2007). The evolutionary psychological imagination: Why you can't get a date on a Saturday night and why most suicide bombers are Muslim. *Journal of Social, Evolutionary and Cultural Psychology*, 1(2): 7–17.

Kane, J. (1996). *Savages*. New York: Vintage.

Kano, T. (1980). Social behavior of wild pygmy chimpanzees (*Pan paniscus*) of Wamba: A preliminary report. *Journal of Human Evolution*, 9: 243–260.

——— (1992). *The Last Ape: Pygmy Chimpanzee Behavior and Ecology*. Palo Alto, CA: Stanford University Press.

Kaplan, H., Hill, K., Lancaster, J., and Hurtado, A. M. (2000). A theory of human life history evolution: Diet, intelligence and longevity. *Evolutionary Anthropology*, 9: 156–185.

Keeley, L. H. (1996). *War Before Civilization: The Myth of the Peaceful Savage*. New York: Oxford University Press.

Kelly, R. L. (1995). *The Foraging Spectrum: Diversity in Hunter-gatherer Lifeways*. Washington, D.C.: Smithsonian Institution Press.

Kendrick, K. M., Hinton, M. R., Atkins, K., Haupt, M. A., and Skinner, J. D. (September 17, 1998). Mothers determine sexual preferences. *Nature*, 395: 229–230.

Kent, S. (1995). Unstable households in a stable Kalahari community in Botswana. *American Anthropologist*, 97: 39–54.

Kilgallon, S. J., and Simmons, L. W. (2005). Image content influences men's semen quality. *Biology Letters*, 1: 253–255.

Kingan, S. B., Tatar, M., and Rand, D. M. (2003). Reduced polymorphism in the chimpanzee semen coagulating protein, Semenogelin I. *Journal of Molecular Evolution*, 57: 159–169.

Kinsey, A. C., Pomeroy, W. B., and Martin, C. E. (1948). *Sexual Behavior in the Human Male*. Philadelphia: Saunders.

——— (1953). *Sexual Behavior in the Human Female*. Philadelphia: Saunders.

Knight, C. (1995). *Blood Relations: Menstruation and the Origins of Culture*. New Haven, CT: Yale University Press.

Komisaruk, B. R., Beyer-Flores, C., and Whipple, B. (2006). *The Science of Orgasm*. Baltimore: The Johns Hopkins University Press.

Konner, M. (1982). *The Tangled Wing*. New York: Holt, Rinehart and Winston.

Knauff, B. (1987). Reconsidering violence in simple human societies: Homicide among the Gebusi of New Guinea. *Current Anthropology*, 28(4): 457–500.

——— (2009). *The Gebusi: Lives Transformed in a Rainforest World*. New York: McGraw-Hill.

Krech, S. (1999). *The Ecological Indian: Myth and History*. New York: Norton.

Krieger, M. J. B., and Ross, K.G. (2002). Identification of a major gene regulating complex social behavior. *Science*, 295: 328–332.

Kuper, A. (1988). *The Invention of Primitive Society: Transformations of an Illusion*. London: Routledge.

Kundera, M. (1984). *The Unbearable Lightness of Being*. London: Faber and Faber.

Kuukasjärvi, S., Eriksson, C. J. P., Koskela, E., Mappes, T., Nissinen, K., and Rantala, M. J. (2004). Attractiveness of women's body odors over the menstrual cycle: The role of oral contraceptives and receiver sex. *Behavioral Ecology*, 15(4): 579–584.

Laan, E., Sonderman, J., and Janssen, E. (1995). Straight and lesbian women's sexual responses to straight and lesbian erotica: No sexual orientation effects. Poster session, 21st meeting of the International Academy of Sex Research, Provincetown, MA, September.

Laeng, B., & Falkenberg, L. (2007). Women's pupillary responses to sexually significant others during the

hormonal cycle. *Hormones and Behavior*, 52: 520-530.

Ladygina-Kohts, N. N. (2002). *Infant Chimpanzee and Human Child: A Classic 1935 Comparative Study of Ape Emotions and Intelligence*. New York: Oxford University Press.

Lancaster, J. B., and Lancaster, C. S. (1983). Parental investment: The hominid adaptation. In D. J. Ortner (Ed.), *How Humans Adapt: A Biocultural Odyssey* (pp. 33-65). Washington, DC: Smithsonian Institution Press.

Larrick, J. W., Yost, J. A., Kaplan, J., King, G., and Mayhall, J. (1979). Patterns of health and disease among the Waorani Indians of eastern Ecuador. *Medical Anthropology*, 3(2): 147-189.

Laumann, E. O., Paik, A., and Rosen, R. C. (1999). Sexual dysfunction in the United States: Prevalence and predictors. *Journal of the American Medical Association*, 281: 537-544.

Lawler, R. R. (2009). Monomorphism, male-male competition, and mechanisms of sexual dimorphism. *Journal of Human Evolution*, 57: 321-325.

Lea, V (2002). Multiple paternity among the M̃ebengokre (Kayopó, Jê) of central Brazil. In S. Beckerman and P. Valentine (Eds.), *Cultures of Multiple Fathers: The Theory and Practice of Partible Paternity in Lowland South America* (pp. 105-122). Gainesville: University Press of Florida.

Leacock, E. (1981). *Myths of Male Dominance: Collected Articles on Women Cross-Culturally*. New York: Monthly Review Press.

———(1998). Women's status in egalitarian society: Implications for social evolution. In J. Gowdy (Ed.), *Limited Wants, Unlimited Means: A Reader on Hunter-gatherer Economics and the Environment* (pp. 139-164). Washington, DC: Island Press.

LeBlanc, S. A., with K. E. Resgister. (2003). *Constant Battles: The Myth of the Peaceful, Noble Savage*. New York: St. Martin's Press.

Lee, R. B. (1968). What hunters do for a living, or, how to make out on scarce resources. In R. Lee and I. Devore (Eds.), *Man the Hunter* (pp. 30-48). Chicago: Aldine.

——— (1969). !Kung bushman subsistence: An input-output analysis. In A. Vayde (Ed.), *Environment and Cultural Behavior* (pp. 73-94). Garden City, NY: Natural History Press.

——— (1979). *The !Kung San: Men, Women and Work in a Foraging Society*. Cambridge, England: Cambridge University Press.

——— (1998). Forward to J. Gowdy (Ed.), *Limited Wants, Unlimited Means: A Reader on Hunter-gatherer Economics and the Environment* (pp. ix-xii). Washington, DC: Island Press.

Lee, R. B., and Daly, R. (Eds.). (1999). *The Cambridge Encyclopedia of Hunters and Gatherers*. Cambridge, UK: Cambridge University Press.

Lee, R. B., and DeVore, I. (Eds.). (1968). *Man the Hunter*. Chicago: Aldine.

Le Jeune, P. (1897/2009). *Les relations des Jesuites. 1656-1657*. Toronto Public Library.

LeVay, S. (1994). *The Sexual Brain*. Cambridge, MA: The MIT Press.

Levin, R. J., and Wagner, G. (1985). Orgasm in women in the laboratory: Quantitative studies on duration, intensity, latency and vaginal blood flow. *Archives of Sexual Behavior*, 14: 439-449.

Levitin, D. J. (2009). *The World in Six Songs: How the Musical Brain Created Human Nature*. New York: Plume.

Lilla, M. (2007). *The Stillborn God: Religion, Politics and the Modern West*. New York: Knopf.

Lindholmer, C. (1973). Survival of human sperm in different fractions of split ejaculates. *Fertility and Sterility* 24: 521-526.

Lippa, R. A. (2007). The relation between sex drive and sexual attraction to men and women: A cross-national study of heterosexual, bisexual and homosexual men and women. *Archives of Sexual Behavior*, 36: 209-222.

Lishner, D. A., et al. (2008). Are sexual and emotional infidelity equally upsetting to men and women? Making sense of forced-choice responses. *Evolutionary Psychology*, 6(4): 667-675. Available on line at <http://www.epjournal.net/>

Littlewood, I. (2003). *Sultry Climates: Travel and Sex*. Cambridge, MA: Da Capo Press.

Lovejoy, C. O. (1981). The origin of man. *Science*, 211: 341-350.

- (2009). Reexamining human origins in light of *Ardipithecus ramidus*. *Science*, 326: 74, 74e1-74e8.
- Low, B. S. (1979). Sexual selection and human ornamentation. In N. A. Chagnon and W. Irons (Eds.), *Evolutionary Biology and Human Social Behavior* (pp. 462–487). Boston: Duxbury Press.
- MacArthur, R. H., and Wilson, E. O. (1967). *Theory of Island Biogeography (Monographs in Population Biology, Vol. 1)*. Princeton, NJ: Princeton University Press.
- MacDonald, K. (1990). Mechanisms of sexual egalitarianism in Western Europe. *Ethology and Sociobiology*, 11: 195–238.
- Macrides, F., Bartke, A., and Dalterio, S. (1975). Strange females increase plasma testosterone levels in male mice. *Science*, 189(4208): 1104–1106.
- Maines, R. P. (1999). *The Technology of Orgasm: "Hysteria," the Vibrator and Women's Sexual Satisfaction*. Baltimore: Johns Hopkins University Press.
- Malinowski, B. (1929). *The Sexual Life of Savages in North-Western Melanesia: An Ethnographic Account of Courtship, Marriage and Family Life Among the Natives of the Trobriand Islands, British New Guinea*. New York: Harcourt Brace.
- (1962). *Sex, Culture and Myth*. New York: Harcourt Brace.
- Malkin, C. J., Pugh, P. J., Jones, R. D., Jones, T. H., and Channer, K. S. (2003). Testosterone as a protective factor against atherosclerosis—immunomodulation and influence upon plaque development and stability. *Journal of Endocrinology*, 178: 373–380.
- Malthus, T. R. (1798). *An Essay on the Principle of Population: Or a View of Its Past and Present Effects on Human Happiness; with an Inquiry Into Our Prospects Respecting the Future Removal or Mitigation of the Evils which It Occasions*. London: John Murray. Full text: <http://www.econlib.org/library/Malthus/malPlong.html>
- Manderson, L., Bennett, L. R., and Sheldrake, M. (1999). Sex, social institutions and social structure: Anthropological contributions to the study of sexuality. *Annual Review of Sex Research*, 10: 184–231.
- Margolis, J. (2004). *O: The Intimate History of the Orgasm*. New York: Grove Press.
- Margulis, L., and Sagan, D. (1991). *Mystery Dance: On the Evolution of Human Sexuality*. New York: Summit Books.
- Marshall, L. (1976/1998). Sharing, taking and giving: Relief of social tensions among the !Kung. In J. Gowdy (Ed.), *Limited Wants, Unlimited Means: A Reader on Hunter-gatherer Economics and the Environment* (pp. 65–85). Washington, DC: Island Press.
- Martin, R. D., Winner, L. A., and Dettling, A. (1994). The evolution of sexual size dimorphism in primates. In R. V. Short and E. Balaban (Eds.), *The Differences Between the Sexes* (pp. 159–200). Cambridge, England: Cambridge University Press.
- Masters, W., and Johnson, V. (1966). *Human Sexual Response*. Boston: Little, Brown.
- Masters, W., Johnson, V., and Kolodny, R. (1995). *Human Sexuality*. Boston: Addison-Wesley.
- McArthur, M. (1960). Food consumption and dietary levels of groups of aborigines living on naturally occurring foods. In C. P. Mountford (Ed.), *Records of the Australian-American Scientific Expedition to Arnhem Land, Vol. 2: Anthropology and Nutrition*. Melbourne, Australia: Melbourne University Press.
- McCarthy, F. D., and McArthur, M. (1960). The food quest and the time factor in aboriginal economic life. In C. P. Mountford (Ed.), *Records of the Australian-American Scientific Expedition to Arnhem Land, Vol. 2: Anthropology and Nutrition*. Melbourne, Australia: Melbourne University Press.
- McDonald, R. (1998). *Mr. Darwin's Shooter*. New York: Atlantic Monthly Press.
- McElvaine, R. S. (2001). *Eve's Seed: Biology, the Sexes and the Course of History*. New York: McGraw-Hill.
- McGrew, W. C., and Feistner, T. C. (1992). Two nonhuman primate models for the evolution of human food sharing: Chimpanzees and callitrichids. In J. Barkow, L. Cosmides, and J. Tooby (Eds.), *The Adapted Mind: Evolutionary Psychology and the Generation of Culture* (pp. 229–243). New York: Oxford University Press.

- McNeil, L., Osborne, J., and Pavia, P. (2006). *The Other Hollywood: The Uncensored Oral History of the Porn Film Industry*. New York: It Books.
- Mead, M. (1961). *Coming of Age in Samoa: A Psychological Study of Primitive Youth for Western Civilization*. New York: Morrow. (Original work published 1928.)
- Menzel, P., and D'Aluisio, F. (1998). *Man Eating Bugs: The Art and Science of Eating Insects*. Berkeley, CA: Ten Speed Press.
- Mill J. S. (1874). On the Definition of Political Economy, and on the Method of Investigation Proper to It. *London and Westminster Review*, October 1836. In, *Essays on Some Unsettled Questions of Political Economy*, 2nd ed. London: Longmans, Green, Reader & Dyer.
- Miller, G. (1998). How mate choice shaped human nature: A review of sexual selection and human evolution. In C. Crawford & D. Krebs (Eds.), *Handbook of evolutionary psychology: Ideas, issues, and applications* (pp. 87-129). Mahwah, NJ: Lawrence Erlbaum.
- (2000). *The Mating Mind: How Sexual Choice Shaped the Evolution of Human Nature*. New York: Doubleday.
- Mitani, J., and Watts, D. (2001). Why do chimpanzees hunt and share meat? *Animal Behaviour*, 61: 915–924.
- Mitani, J. C., Watts, D. P., and Muller, M. (2002). Recent developments in the study of wild chimpanzee behavior. *Evolutionary Anthropology*, 11: 9–25.
- Mithen, S. (1996). *The Prehistory of the Mind*. London: Thames and Hudson.
- (2004). *After the Ice: A Global Human History*. Cambridge, MA: Harvard University Press.
- (2007). Did farming arise from a misapplication of social intelligence? *Philosophical Transactions of the Royal Society B*, 362: 705–718.
- Moore, H. D. M., Martin, M., and Birkhead, T. R. (1999). No evidence for killer sperm or other selective interactions between human spermatozoa in ejaculates of different males in vitro. *Proceedings of the Royal Society of London B*, 266: 2343–2350.
- Monaghan, P. (2006). An Australian historian puts Margaret Mead's biggest detractor on the psychoanalytic sofa. *The Chronicle of Higher Education*, 52(19): A14.
- Money, J. (1985). *The Destroying Angel: Sex, Fitness & Food in the Legacy of Degeneracy Theory, Graham Crackers, Kellogg's Corn Flakes & American Health History*. Buffalo, NY: Prometheus Books.
- (2000, Fall). Wandering wombs and shrinking penises: The lineage and linkage of hysteria. *Link: A Critical Journal on the Arts in Baltimore and the World*, 5: 44–51.
- Morgan, L. H. (1877/1908). *Ancient Society or Researches in the Lines of Human Progress from Savagery through Barbarism to Civilization*. Chicago: Charles H. Kerr & Company.
- Morin, J. (1995). *The Erotic Mind: Unlocking the Inner Sources of Sexual Passion and Fulfillment*. New York: HarperCollins.
- Morris, D. (1967). *The Naked Ape: A Zoologist's Study of the Human Animal*. New York: McGraw-Hill.
- (1981). *The Soccer Tribe*. London: Jonathan Cape.
- (1998). *The Human Sexes: A Natural History of Man and Woman*. New York: Thomas Dunne Books.
- Moscucci, O. (1996). Clitoridectomy, circumcision and the politics of sexual pleasure in mid-Victorian Britain, in A. H. Miller and J. E. Adams (Eds.), *Sexualities in Victorian Britain*. Bloomington: Indiana University Press.
- Moses, D. N. (2008). *The Promise of Progress: The Life and Work of Lewis Henry Morgan*. Columbia, MO: University of Missouri Press.
- Namu, Y. E. (2004). *Leaving Mother Lake: A Girlhood at the Edge of the World*. New York: Back Bay Books.
- Nishida, T., and Hiraiwa-Hasegawa, M. (1987). Chimpanzees and bonobos: Cooperative relationships among males. In B. B. Smuts, D. L. Cheney, R. M. Wrangham, and T. T. Struhsaker (Eds.), *Primate Societies* (pp. 165–177). Chicago: University of Chicago Press.
- Nolan, P. D. (2003). Toward an ecological-evolutionary theory of the incidence of warfare in preindustrial

- societies. *Sociological Theory*, 21(1): 18–30.
- O’Connell, J. F., Hawkes, K., Lupo, K. D., and Blurton Jones, N. G. (2002). Male strategies and Plio-Pleistocene archaeology. *Journal of Human Evolution*, 43: 831–872.
- Okami, P., and Shackelford, T. K. (2001). Human sex differences in sexual psychology and behavior. *Annual Review of Sex Research*.
- O’Neill, N., and O’Neill, G. (1972/1984). *Open Marriage: A New Life Style for Couples*. New York: M. Evans and Company.
- Ostrom, E. (2009). A general framework for analyzing sustainability of ecological systems. *Science*, 325: 419–422.
- Parker, G. A. (1984). Sperm competition. In R. L. Smith (Ed.), *Sperm Competition and Animal Mating Systems*. New York: Academic Press.
- Perel, E. (2006). *Mating in Captivity: Reconciling the Erotic and the Domestic*. New York: HarperCollins.
- Pinker, S. (1997). Letter to the Editor of *New York Review of Books* on Gould. Retrieved January 22, 2002 from <http://www.mit.edu/~pinker/GOULD.html>.
- (2002). *The Blank Slate: The Modern Denial of Human Nature*. New York: Viking Press.
- Pochron, S., and Wright, P. (2002). Dynamics of testis size compensates for variation in male body size. *Evolutionary Ecology Research*, 4: 577–585.
- Pollock, D. (2002). Partible paternity and multiple maternity among the Kulina. In S. Beckerman and P. Valentine (Eds.), *Cultures of Multiple Fathers: The Theory and Practice of Partible Paternity in Lowland South America* (pp. 42–61). Gainesville: University Press of Florida.
- Potts, R. (1992). The hominid way of life. In Jones, S., Martin, R. D., and Pilbeam, D. (Eds.) (1992). *The Cambridge Encyclopedia of Human Evolution*. Cambridge, UK: Cambridge University Press, pp. 325–334.
- Potts, M., and Short, R. (1999). *Ever since Adam and Eve: The Evolution of Human Sexuality*. Cambridge, UK: Cambridge University Press.
- Pound, N. (2002). Male interest in visual cues of sperm competition risk. *Evolution and Human Behavior*, 23: 443–466.
- Power, M. (1991). *The Egalitarians: Human and Chimpanzee*. Cambridge, UK: Cambridge University Press.
- Pradhan, G. R., et al. (2006). The evolution of female copulation calls in primates: A review and a new model. *Behavioral Ecology and Sociobiology*, 59(3): 333–343.
- Prescott, J. (1975). Body pleasure and the origins of violence. *Bulletin of the Atomic Scientists*, November: 10–20.
- Pusey, A. E. (2001). Of apes and genes. In F. M. de Waal (Ed.), *Tree of Origin: What Primate Behavior Can Tell Us About Human Social Evolution*. Cambridge, MA: Harvard University Press.
- Quammen, D. (2006). *The Reluctant Mr. Darwin: An Intimate Portrait of Charles Darwin and the Making of His Theory of Evolution*. New York: Norton.
- Quinn, D. (1995). *Ishmael: An Adventure of the Mind and Spirit*. New York: Bantam Books.
- Raverat, G. (1991). *Period Piece: A Cambridge Childhood*. Ann Arbor, MI: University of Michigan Press.
- Reid, D. P. (1989). *The Tao of Health, Sex & Longevity: A Modern Practical Guide to the Ancient Way*. New York: Simon & Schuster.
- Richards, D. A. J. (1979). Commercial sex and the rights of the person: A moral argument for the decriminalization of prostitution. *University of Pennsylvania Law Review*, 127: 1195–1287.
- Richards, M. P., and Trinkaus, E. (2009). Isotopic evidence for the diets of European Neanderthals and early modern humans. In press (published online before print August 11, 2009, doi: 10.1073/pnas.0903821106).
- Ridley, M. (1993). *The Red Queen: Sex and the Evolution of Human Nature*. New York: Penguin.
- (1996). *The Origins of Virtue: Human Instincts and the Evolution of Cooperation*. New York: Viking.
- (2006). *Genome: The Autobiography of a Species in 23 Chapters*. New York: Harper Perennial.

- Rilling, J. K., et al. (2002). A neural basis for social cooperation. *Neuron*, 35: 395–405.
- Roach, M. (2008). *Bonk: The Curious Coupling of Sex and Science*. New York: Norton.
- Roberts, S. C., et al. (2004). Female facial attractiveness increases during fertile phase of the menstrual cycle. *Proceedings Biological Sciences*, August 7; 271, 5: S270–2.
- Rodman, P. S., and Mitani, J. C. (1987). Orangutans: Sexual dimorphism in a solitary species. In B. B. Smuts, D. L. Cheney, R. M. Seyfarth, R. W. Wrangham, and T. T. Struthsaker (Eds.), *Primate Societies* (pp. 146–154). Chicago: University of Chicago Press.
- Roney, J. R., Mahler, S.V., and Maestripieri, D. (2003). Behavioral and hormonal responses of men to brief interactions with women. *Evolution and Human Behavior*, 24: 365–75.
- Rose, L., and Marshall, F. (1996). Meat eating, hominid sociality and home bases revisited. *Current Anthropology*, 37: 307–338.
- Roughgarden, J. (2004). *Evolution's Rainbow: Diversity, Gender and Sexuality in Nature and People*. Berkeley: University of California Press.
- (2007). Challenging Darwin's Theory of Sexual Selection. *Daedalus*. Spring Issue.
- (2009). *The Genial Gene: Deconstructing Darwinian Selfishness*. Berkeley: University of California Press.
- Rousseau, J. J. (1994). *Discourse Upon the Origin and Foundation of Inequality Among Mankind*. New York: Oxford University Press. (Original work published 1755.)
- Rüf, I. (1972). Le 'dutsee tui' chez les indiens Kulina de Perou [The 'dutsee tui' of the Kulina Indians of Peru]. *Bulletin de la Société Suisse de Américanistes*, 36: 73–80.
- Rushton, J. P. (1989). Genetic similarity, human altruism and group selection. *Behavioral and Brain Sciences*, 12: 503–559.
- Ryan, C., and Jethá, C. (2005). Universal human traits: The holy grail of evolutionary psychology. *Behavioral and Brain Sciences*, 28: 2.
- Ryan, C., and Krippner, S. (2002, June/July). Review of the book *Mean Genes: From Sex to Money to Food, Taming Our Primal Instincts*. *AHP Perspective*, 27–29.
- Safron, A., Barch, B., Bailey, J. M., Gitelman, D. R., Parrish, T. B., and Reber, P. J. (2007). Neural correlates of sexual arousal in homosexual and heterosexual men. *Behavioral Neuroscience*, 121 (2): 237–48.
- Sahlins, M. (1972). *Stone Age Economics*. New York: Aldine de Gruyter.
- (1995). *How "Natives" Think: About Captain Cook, for Example*. Chicago: University of Chicago Press.
- Saino, N., Primmer, C. R., Ellegren, H., and Moller, A. P. (1999). Breeding synchrony and paternity in the barn swallow. *Behavioral Ecology and Sociobiology*, 45: 211–218.
- Sale, K. (2006). *After Eden: The Evolution of Human Domination*. Durham, NC: Duke University Press.
- Sanday, P. R. (2002). *Women at the Center: Life in a Modern Matriarchy*. Ithaca, NY: Cornell University Press.
- Santos, P.S., Schinemann, J.A., Gabardo, J., Bicalho, Mda. G. (2005). New evidence that the MHC influences odor perception in humans: A study with 58 Southern Brazilian students. *Hormones and Behavior*. 47(4): 384–388.
- Sapolsky, R. M. (1997). *The Trouble with Testosterone and Other Essays on the Biology of the Human Predicament*. New York: Simon & Schuster.
- (1998). *Why Zebras Don't Get Ulcers: An Updated Guide to Stress, Stress-related Diseases and Coping*. New York: W. H. Freeman and Company.
- (2001). *A Primate's Memoir: A Neuroscientist's Unconventional Life Among the Baboons*. New York: Scribner.
- (2005). *Monkeyluv: And Other Essays on Our Lives as Animals*. New York: Scribner.
- R. M. Sapolsky and L. J. Share (2004). A pacific culture among wild baboons: Its emergence and transmission. *PLoS Biology*, 4(2): e106. <http://www.ncbi.nlm.nih.gov/pmc/articles/PMC387274/>
- Savage-Rumbaugh, S., and Wilkerson, B. (1978). Socio-sexual behavior in *Pan paniscus* and *Pan*

- troglodytes**: A comparative study. *Journal of Human Evolution*, 7: 327–344.
- Scheib, J. (1994). Sperm donor selection and the psychology of female choice. *Ethology and Sociobiology*, 15: 113–129.
- Schlegel, A. (1995). The cultural management of adolescent sexuality. In P. R. Abramson and S. D. Pinkerton (Eds.), *Sexual Nature / Sexual Culture*. Chicago: University of Chicago Press.
- Schrire, C. (1980). An inquiry into the evolutionary status and apparent identity of San hunter-gatherers. *Human Ecology*, 8: 9–32.
- Seeger, A., Da Matta, R., and Viveiros de Castro, E. (1979). A construção da pessoa nas sociedades indígenas brasileiras [The construction of the person in indigenous Brazilian societies]. *Boletim do Museu Nacional (Rio de Janeiro)*, 32: 2–19.
- Semple, S. (1998). The function of Barbary macaque copulation calls. *Proceedings in Biological Sciences*, 265(1393): 287–291.
- (2001). Individuality and male discrimination of female copulation calls in the yellow baboon. *Animal Behaviour* 61: 1023–1028.
- Semple, S., McComb, K., Alberts, S., and Altmann, J. (2002). Information content of female copulation calls in yellow baboons. *American Journal of Primatology*, 56: 43–56.
- Seuanez, H. N., Carothers, A. D., Martin, D. E., and Short, R. V. (1977). Morphological abnormalities in spermatozoa of man and great apes. *Nature*, 270: 345–347.
- Seyfarth, R. M. (1978). Social relationships among adult male and female baboons: Behavior during sexual courtship. *Behaviour*, 64: 204–226.
- Shackelford, T. K., Goetz, A. T., McKibbin, W. F., and Starratt, V. G. (2007). Absence makes the adaptations grow fonder: Proportion of time apart from partner, male sexual psychology and sperm competition in humans (*Homo sapiens*). *Journal of Comparative Psychology*, 121: 214–220.
- Shaw, G. B. (1987). *Back to Methuselah*. Fairfield, IA: 1st World Library.
- Shea, B. T. (1989). Heterochrony in human evolution: The case for neoteny reconsidered. *Yearbook of Physical Anthropology*, 32: 93–94.
- Sherfey, M. J. (1972). *The Nature and Evolution of Female Sexuality*. New York: Random House.
- Shores, M. M., et al. (2004). Increased incidence of diagnosed depressive illness in hypogonadal older men. *Archives of General Psychiatry*, 61: 162–167.
- Shores, M. M., Matsumoto, A. M, Sloan, K. L., and Kivlahan, D. R. (2006). Low serum testosterone and mortality in male veterans. *Archives of Internal Medicine*, 166: 1660–1665.
- Short, R. V. (1979). Sexual selection and its component parts, somatic and genital selection, as illustrated by man and the great apes. *Advances in the Study of Behavior*, 9: 131–158.
- (1995). Human reproduction in an evolutionary context. *Annals of New York Academy of Science*, 709: 416–425.
- (1998). Review of the book *Human Sperm Competition: Copulation, Masturbation and Infidelity*. Retrieved January 22, 2000 from <http://www.vet.murdoch.edu.au/spermology/rsreview.html>.
- Shostak, M. (1981). *Nisa: The Life and Works of a !Kung Woman*. New York: Random House.
- (2000). *Return to Nisa*. Cambridge, MA: Harvard University Press.
- Siepel A. (2009). Phylogenomics of primates and their ancestral populations. *Genome Research* 19:1929-1941.
- Singer, P. (1990). *Animal Liberation*. New York: New York Review Books.
- Singh, D., and Bronstad, P. M. (2001). Female body odour is a potential cue to ovulation. *Proceedings in Biological Sciences*, 268(1469): 797–801.
- Small, M. F. (1988). Female primate sexual behavior and conception: Are there really sperm to spare? *Current Anthropology*, 29(1): 81–100.
- (1993). *Female Choices: Sexual Behavior of Female Primates*. Ithaca, NY: Cornell University Press.

- (1995). *What's Love Got to Do with It? The Evolution of Human Mating*. New York: Anchor Books.
- Smith, D. L. (2007). *The Most Dangerous Animal: Human Nature and the Origins of War*. New York: St. Martin's Press.
- Smith, J. M. (1991). Theories of sexual selection. *Trends in Ecology and Evolution*, 6: 146–151.
- Smith, R. L. (1984). Human sperm competition. In R. Smith (Ed.), *Sperm Competition and the Evolution of Animal Mating Systems* (pp. 601–660). New York: Academic Press.
- Smuts, B. B. (1985). *Sex and Friendship in Baboons*. New York: Aldine.
- (1987). Sexual competition and mate choice. In B. B. Smuts, D. L. Cheney, R. M. Seyfarth, R. W. Wrangham, and T. T. Struthsaker (Eds.), *Primate Societies* (pp. 385–399). Chicago: University of Chicago Press.
- Sober, E., and Wilson, D. (1998). *Unto Others: The Evolution and Psychology of Unselfish Behavior*. Cambridge, MA: Harvard University Press.
- Speroff, L., Glass, R. H., and Kase, N. G. (1994). *Clinical and Gynecologic Endocrinology and Infertility*. Baltimore, MD: Williams and Wilkins.
- Sponsel, L. (1998). Yanomami: An arena of conflict and aggression in the Amazon. *Aggressive Behavior*, 24: 97–122.
- Squire, S. (2008). *I Don't: A Contrarian History of Marriage*. New York: Bloomsbury USA.
- Sprague, J., and Quadagno, D. (1989). Gender and sexual motivation: An exploration of two assumptions. *Journal of Psychology and Human Sexuality*, 2: 57.
- Stanford, C. (2001). *Significant Others: The Ape—Human Continuum and the Quest for Human Nature*. New York: Basic Books.
- Stoddard, D. M. (1990). *The Scented Ape: The Biology and Culture of Human Odour*. Cambridge, UK: Cambridge University Press.
- Strier, K. B. (2001). Beyond the apes: Reasons to consider the entire primate order. In F. de Waal (Ed.), *Tree of Origin: What Primate Behavior Can Tell Us About Human Social Evolution* (pp. 69–94). Cambridge, MA: Harvard University Press.
- Sturma, M. (2002). *South Sea Maidens: Western Fantasy and Sexual Politics in the South Pacific*. New York: Praeger.
- Sulloway, F. (April 9, 1998). Darwinian virtues. *New York Review of Books*. Retrieved December 12, 2002 from <http://www.nybooks.com/articles/894>
- Symons, D. (1979). *The Evolution of Human Sexuality*. New York: Oxford University Press.
- (1992). On the use and misuse of Darwinism in the study of human behavior. In J. H. Barkow (Ed.), *The Adapted Mind: Evolutionary Psychology and the Generation of Culture* (pp. 137–159). New York: Oxford University Press.
- Szalay, F. S., and Costello, R. K. (1991). Evolution of permanent estrus displays in hominids. *Journal of Human Evolution*, 20: 439–464.
- Tanaka, J. (1987). The recent changes in the life and society of the central Kalahari San. *African Study Monographs*, 7: 37–51.
- Tannahill, R. (1992). *Sex in History*. Lanham, MD: Scarborough House.
- Tarín, J. J., and Gómez-Piquer, V. (2002). Do women have a hidden heat period? *Human Reproduction*, 17(9): 2243–2248.
- Taylor, S. (2002). Where did it all go wrong? James DeMeo's Saharasia thesis and the origins of war. *Journal of Consciousness Studies*, 9(8): 73–82.
- Taylor, T. (1996). *The Prehistory of Sex: Four Million Years of Human Sexual Culture*. New York: Bantam.
- Testart, A. (1982). Significance of food storage among hunter-gatherers: Residence patterns, population densities and social inequalities. *Current Anthropology*, 23: 523–537.
- Theroux, P. (1989). *My Secret History*. New York: Ivy Books.

- Thompson, R. F. (1984). *Flash of the Spirit: African & Afro-American Art & Philosophy*. London: Vintage Books.
- Thornhill, R., Gangestad, S. W., and Comer, R. (1995). Human female orgasm and mate fluctuating asymmetry. *Animal Behaviour*, 50: 1601–1615.
- Thornhill, R., and Palmer, C. T. (2000). *A Natural History of Rape: Biological Bases of Sexual Coercion*. Cambridge, MA: The MIT Press.
- Tierney, P. (2000). *Darkness in El Dorado: How Scientists and Journalists Devastated the Amazon*. New York: Norton.
- Todorov, T. (1984). *The Conquest of America*. New York: HarperCollins.
- Tooby, J., and Cosmides, L. (1990). The past explains the present: Emotional adaptations and the structure of ancestral environments. *Ethology and Sociobiology*, 11: 375–424.
- (1992). The psychological foundations of culture. In J. H. Barkow, L. Cosmides, and J. Tooby (Eds.), *The Adapted Mind: Evolutionary Psychology and the Generation of Culture* (pp. 19–136). Oxford, England: Oxford University Press.
- (1997). Letter to the Editor of *New York Review of Books* on Gould. Retrieved January 22, 2002 from http://cogweb.english.ucsb.edu/Debate/CEP_Gould.html.
- Tooker, E. (1992). Lewis H. Morgan and his contemporaries. *American Anthropologist*, 94: 357–375.
- Townsend, J. M., and Levy, G. D. (1990a). Effect of potential partners' costume and physical attractiveness on sexuality and partner selection. *Journal of Psychology*, 124: 371–389.
- (1990b). Effect of potential partners' physical attractiveness and socioeconomic status on sexuality and partner selection. *Archives of Sexual Behavior*, 19: 149–164.
- Trivers, R. L. (1971). The evolution of reciprocal altruism. *Quarterly Review of Biology*, 46: 35–57.
- (1972). Parental investment and sexual selection. In B. Campbell (Ed.), *Sexual Selection and the Descent of Man* (pp. 136–179). Chicago: Aldine.
- Turchin P. (2003). *Historical Dynamics: Why States Rise and Fall*. Princeton, NJ: Princeton University Press.
- Turchin, P., with A. Korateyev. (2006). Population density and warfare: A reconsideration. *Social Evolution & History*, 5(2): 121–158.
- Turner, T. (1966). *Social Structure and Political Organization among the Northern Kayapó*. Unpublished doctoral dissertation, Harvard University, Cambridge, MA.
- Twain, M. (1909/2008). *Letters from the Earth*. Sioux Falls, SD: Nu Vision Publications.
- Valentine, P. (2002). Fathers that never exist. In S. Beckerman and P. Valentine (Eds.), *Cultures of Multiple Fathers: The Theory and Practice of Partible Paternity in Lowland South America* (pp. 178–191). Gainesville: University Press of Florida.
- van der Merwe, N. J. (1992). Reconstructing prehistoric diet. In S. Jones, R. Martin, and D. Pilbeam (Eds.), *The Cambridge Encyclopedia of Human Evolution* (pp. 369–372). Cambridge, England: Cambridge University Press.
- van Gelder, S. (1993). Remembering our purpose: An interview with Malidoma Somé. *In Context: A Quarterly of Humane Sustainable Culture*, 34: 30.
- Ventura, M. (1986). *Shadow Dancing in the U.S.A.* Los Angeles: Jeremy Tarcher.
- Verhaegen, M. (1994). Australopithecines: Ancestors of the African apes? *Human Evolution*, 9: 121–139.
- Wade, N. (2006). *Before the Dawn: The Lost History of Our Ancestors*. New York: The Penguin Press.
- Wallen, K. (1989). Mate selection: Economics and affection. *Behavioral and Brain Sciences*, 12: 37–38.
- Washburn, S. L. (1950). The analysis of primate evolution with particular reference to the origin of man. Cold Spring Harbor Symposium. *Quantitative Biology*, 15: 67–78.
- Washburn, S. L., and Lancaster, C. S. (1968). The evolution of hunting. In R. B. Lee and I. DeVore (Eds.), *Man the Hunter* (pp. 293–303). New York: Aldine.
- Watanabe, H. (1968). Subsistence and ecology of northern food gatherers with special reference to the Ainu. In R. Lee and I. Devore (Eds.), *Man the Hunter* (pp. 69–77). Chicago: Aldine.

- Wedekind, C., Seebeck, T., Bettens, F., and Paepke, A. J. (1995). MHC-dependent mate preferences in humans. *Proceedings of the Royal Society of London*, 260: 245–249.
- (2006). The intensity of human body odors and the MHC: Should we expect a link? *Evolutionary Psychology*, 4: 85–94. Available on line at <http://www.epjournal.net/>
- Weil, A. (1980). *The Marriage of the Sun and the Moon*. Boston: Houghton Mifflin.
- White, T. D. (2009). *Ardipithecus ramidus* and the paleobiology of early hominids. *Science*, 326: 64, 75–86.
- Widmer, R. (1988). *The Evolution of the Calusa: A Nonagricultural Chieftdom on the Southwest Florida Coast*. Tuscaloosa: University of Alabama Press.
- Wiessner, P. (1996). Leveling the hunter: Constraints on the status quest in foraging societies. In P. Wiessner and W. Schiefelhoevel (Eds.), *Food and the Status Quest: An Interdisciplinary Perspective* (pp. 171–191). Providence, RI: Berghahn.
- Wilbert, J. (1985). The house of the swallow-tailed kite: Warao myth and the art of thinking in images. In G. Urton (Ed.), *Animal Myths and Metaphors in South America* (pp. 145–182). Salt Lake City: University of Utah Press.
- Williams, G. C. (1966). *Adaptation and Natural Selection: A Critique of Some Current Evolutionary Thought*. Princeton, NJ: Princeton University Press.
- Williams, W. L. (1988). *The Spirit and the Flesh: Sexual Diversity in American Indian Culture*. Boston: Beacon Press.
- Wilson, E. O. (1975). *Sociobiology: The New Synthesis*. Cambridge, MA: The Belknap Press of Harvard University Press.
- (1978). *On Human Nature*. Cambridge, MA: Harvard University Press.
- (1998). *Consilience: The Unity of Knowledge*. New York: Knopf.
- Wilson, J. Q. (2003). The family way: Treating fathers as optional has brought social costs. *The Wall Street Journal*, January 17, p. 7.
- Wilson, M. L., and Wrangham, R. W. (2003). Intergroup relations in chimpanzees. *Annual Review of Anthropology*, 32: 363–392.
- Wolf, S., et al. (1989). Roseto, Pennsylvania 25 years later—highlights of a medical and sociological survey. *Transactions of the American Clinical and Climatological Association*, 100: 57–67.
- Woodburn, J. (1981/1998). Egalitarian societies. In J. Gowdy (Ed.), *Limited Wants, Unlimited Means: A Reader on Hunter-gatherer Economics and the Environment* (pp. 87–110). Washington, DC: Island Press.
- Won, Yong-Jin and Hey, J. (2004). Divergence population genetics of chimpanzees. *Molecular Biology and Evolution*, 22(2): 297–307.
- World Health Organization. (1998). *Female Genital Mutilation: An Overview*. Geneva, Switzerland.
- Wrangham, R. (1974). Artificial feeding of chimpanzees and baboons in their natural habitat. *Animal Behaviour*, 22: 83–93.
- (2001). Out of the *Pan*, into the fire: How our ancestors' evolution depended on what they ate. In F. de Waal (Ed.), *Tree of Origin: What Primate Behavior Can Tell Us About Human Social Evolution* (pp. 119–143). Cambridge, MA: Harvard University Press.
- Wrangham, R., and Peterson, D. (1996). *Demonic Males: Apes and the Origins of Human Violence*. Boston: Houghton Mifflin.
- Wright, R. (1994). *The Moral Animal: The New Science of Evolutionary Psychology*. New York: Pantheon.
- Wyckoff, G. J., Wang, W., and Wu, C. (2000). Rapid evolution of male reproductive genes in the descent of man. *Nature*, 403: 304–308.
- Yoder, V. C., Virden, T. B. III, and Amin, K. (2005). Pornography and loneliness: An association? *Sexual Addiction & Compulsivity*, 12: 1.
- Zihlman, A. L. (1984). Body build and tissue composition in *Pan paniscus* and *Pan troglodytes*, with comparisons to other hominoids. In R. L. Susman (Ed.), *The Pygmy Chimpanzee* (pp. 179–200). New York:

سرشت جنسی انسان: فراز و نشیب روابط جنسی از ماقبل تاریخ تا امروز ۹۹

Plenum.

Zihlman, A. L., Cronin, J. E., Cramer, D. L., and Sarich, V. M. (1978). Pygmy chimpanzee as a possible prototype for the common ancestor of humans, chimpanzees and gorillas. *Nature*, 275: 744–746.

Zohar, A., and Guttman, R. (1989). Mate preference is not mate selection. *Behavioral and Brain Sciences*, 12: 38–39.

«این اثر باور مرسوم پیرامون سکس را به شکلی درخشان به چالش کشیده است... مطالب کتاب بسیار برانگیزنده، جذاب و پیشرو است... من چیزهای زیادی از آن آموختم و خواندن آن را اکیداً توصیه می‌کنم.»
آندرو ویل، نویسنده‌ی عصر سالم

«در زمینه‌ی مسائل جنسی انسان، مهم‌ترین اثری است که پس از رفتار جنسی مردان آلفرد کینزی در ۱۹۴۸، در جامعه‌ی آمریکا انتشار یافته است.»

دن سوج، روزنامه‌نگار و نویسنده‌ی تعهد، عشق، سکس، ازدواج و خانواده‌ی من

«به‌واقع کتاب مهیجی در دستان شماست، خواه مردم با محتوای آن موافق باشند یا نباشند. این مباحث نیازمند آنند که به‌کرات مورد بحث و مجادله قرار بگیرند تا بتوانند ما را به راه‌حلی برسانند.»

فرانس دووال، نویسنده‌ی عصر همدلی

«یک کتاب فوق‌العاده برانگیزنده که با نثری بسیار ساده و گیرا نوشته شده است. این کتاب، رفتار جنسی انسان را به‌طور کامل مورد ارزیابی مجدد قرار داده و بسیاری از مشکلات اجتماعی و روان‌شناختی معاصر را ریشه‌یابی کرده است.»

استیو تیلور، نویسنده‌ی سقوط و بیداری از خواب

Sex At Dawn

The prehistoric origins of modern sexuality

**Christopher Ryan
& Cacilda Jethá**

